سن ... مطابق ... مطبع صبح صادق ... [illegible]

بہ تصحیح و تنقیح منتخب زمن مولانا محمد شاہ عزیز حسن صاحب
حنفی مذہب مشرب قلندری سلمہ اللہ العلی ... [illegible]

روضۂ صادقیہ

روضۂ صادقیہ تالیف شریف سراپا منیف فاضل عدیم المثال عالم بے بدل
و کمال حاوی علوم حقہ و عقلی مولوی سید محمد صادق علی ...

در مطبع فیض ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن چه نویسم ورای نام خدا
[illegible]

مرا که راه سخن شد برای نام خدا
هنوز نیست بنام سرای نام خدا

حمد یکه نقاش صنع ربانی دربارگاه فیض وفضل سبحانی بر در و دیوار قصر وجود انسانی نقوش د
لمعنی این حمد کشیده باید و شکری که فراش لطف الهی شموع جموع نعم نامتناهی بشعاع سواطع آ
سحرگاهی ومساکن بواطن طالبان ارنا الاشیاء کما هی هنوز حضور آن شکر برافروزد
نثار جناب آن مالک الملک شاید وبسیار بسیار تحیات و[illegible] از بار تسلیمات برروح
پرفتوح معطر معنبر فخر جمیع العالم جلیل الشیم شفیع الامم افضل المرسلین خاتم النبیین مخاطب طه و
یسین ممدوح اول گرداب یسین ؎ سلطان رسل که حق ازو خورسند است + مانند ندارد
محمد اسوگند است + بی سایه آفرید حق شک نیست + تا خلق بدانند که بی مانند است
و بر آل طاهرین و بر اصحاب طیبین او که باریان دین و شوارع یقین اند ؎ هر دم
از ما صد درود و صد سلام + بر محمد آل و اصحابش تمام + بعد بسیط البساط حمد خالق کائنات
و نعت افضل الموجودات بر طبائع صافی صفات و والاشان عالی درجات این بی بهره محض
لایق نفرین گمکرده راه خرد و یقین ناچیز خفی و جلی سید محمد صادق علی رضوی لکهنوی
[illegible] دراز زبان خامشی هیچ گوئی او چنین می تراود که کوکب مضیئه یعنی صادقیه شرح قصیده برده
که بجهد بلیغ ذره ذره از هر جا بهزار جستجو بیا آورده و باین نام مرضیه مسمی کرده الحق قصیده ایست که مقابل علو فروغ

خود نشره شعری را برده و بضیای صفای او مهر و ماه را مخسوف کرده هر بیتش از اول تا آخر مقبول
ترین مدایح سید البشر توان دانست نفسی هر مصرعه اش مستجمع جمیع برکات خارجة از حد حصر
گفتن بامیت لا سیما هوا اشعارش رونق بازار عقد پر دین شکسته و جواهر
زواهر الفاظ پر انوارش تخته بر دکان جوهریان بلاغت شعار ربسته مطلع شمس مطلع ذات
حقیقت و مقطع آن مسلع اسرار طریقت اکثری از عاملان آن همین مداومتش بدرجه ولایت
رسیدند و بیشتری از سوختگان آن بفیض فراوانش سرخوش صهبای معرفت گردیدند و بدانکه
این قصیده فریده از بحر بسیط است که هر مصرعه اش بوزن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن
میشود بالتزام خبن در رکن چهارم و وقوع اشباعات در حرف ردی سه ای چند جا
که اشباع نیست مانند رمی و ظلمی و غیر ذلک و گذاشتن رکن سوم را سالم و آوردن
رکنین اولین به اسلوب مختلف که چهار صورت دارد هر دو مخبون باشند چنانچه در امن تذکر
جیران بذی سلم و است یا هر دو سالم چون ام هبت الریح من تلقاء کاظمة یا اول مخبون و
دوم سالم مثل وراودته الجبال الشم من ذهب یا بالعکس چون من نفسه فارادها
ایا شمم و خبن عبارت است از اسقاط حرف ساکن از سبب خفیفه که در اول رکن باشد
چنانچه فاعلن را اگر مخبون سازند فعلن می شود و چون در مستفعلن خبن راه یابد متفعلن می
ماند و منقول بمفاعلن می گردد و اشباع کشش ضمه یا فتحه یا کسره است به وجهی که واو
یا الف یا یا متلفظ گردد و آن متلفظ را در تقطیع اعتبار می نمایند چنانچه سلمو و الشمم و غیرها را
بر وزن فعلن می گیرند و وقوع اشباع در وسط مصرعه ها چند جا است چون اشباع هاء منه
در مصرعه ما بین منه و مضطرم

اسناد قصیده برده

و در باب رسیدن این قصیده متبرکه بدرجه قبول از ناظم عارف شیخ فاضل کامل مرحوم
بحر العلوم شرف الملة والدین محمد بن سعید بن حماد البوصری رحمة الله علیه چنین منقول است
که مدتی مدید مرا بیماری روی نمود چنانکه دران بیماری مرا افلاجی لاحق گشت و بعضی
اعضاء من باطل گردانید و مرا از آن شکستگی و پریشانی حاصل آمد لب التجاء بخدای تعالی

نمودم و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شفیع ساختم در دوا بردن ایرانند . وه از من این قصیده برده
را که در آن مدح کرده ام حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بساختم در حالتی که التماس کننده بودم از جاه
و رفعت از حضرت او صلی الله علیه وسلم و متوسل بودم بعنایت و رحمة الله تعالی بعد از آن که تمام
کرده بودم بخواندم آنرا در شب جمعه که منزل خالی بود و تضرع و زاری نمودم با الله تعالی عز و جل و
توجه و دعا را خالص گردانیدم پس خدای تعالی مرا عافیت بخشید و آن بیماری و فلج را از من
زائل گردانید ببرکت وجود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم پس ازین جهت مرا شادمانی زیاده گشت
و بسبب حاجتی که مرا بود به بازار رفتم پس فقیری صالحی مرا بیافت و بر من سلام کرد و مرا تهنیت
عافیت و صحت گفت و گفت ای بزرگ من میخواهم که این قصیده مبارک جدیده را بشنوم و
و اول قصیده را بخواند و حال آنکه هیچ کس این قصیده را از من نشنیده بود پس من ازین حکایت
عجب ماندم و گفتم ای برادر من تو این قصیده را از که شنیدی پس آن فقیر گفت دوش شنیدم
پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میخواندند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم می جنبیدند از نهایت
ذوق همچنانکه درخت در زمانی که باد بر او می وزد می جنبد پس آن فقیر را بمنزل خود آوردم و او را مهمان
کردم و بعد از آن که قصیده را بر من بخواند از برای او نوشتم و غیره و ببرکت این قصیده در میان
مردم فاش گشت چنانچه وزیر ملک ظاهر که او را بهاء الدین می گفتند و از اعیان مردم التزام نموده
بود که استماع این قصیده بزرگوار نماید الا در زمانیکه ایستاده باشد و سر برهنه و همچنین
سعد الدین فارقی که نائب بهاء الدین مذکور بود او را مرض سخت بچشمی مشرف بود به کوری از روی
نموده مجموع طبیبان از مداوای آن عاجز آمدند پس در خواب دید که گوینده می گوید او را که برو بسوی
صاحب تو بهاء الدین و برده را بستان و بر هر دو چشم خویش بنه و ببرکت پیغمبر خدای صلی الله
علیه وسلم از خدای تعالی درخواست کن حضرت او جل جلاله ترا عافیت بخشد پس چون روز شد
سعد الدین پیش بهاء الدین آمد و قصه خواب با او بازگفت بعد از آن بهاء الدین او را گفت
که من نمیدانم که نزد من هیچ برده نیست غیر ازین قصیده پس سعد الدین آنرا از او بستید و بمنزل خود
آمد و آنرا بخواند و از خدای تعالی درخواست نمود و ببرکت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس خدای
تعالی تعجیل فرموده شفا داد او را و این قصیده مبارک ببرکت حضرت رسالت صلی الله علیه

وسلم برکات مشهور است و از برای واپیرون غم و اندوه آنرا بخوانند و دیگر آنکه دعا بعد از آن مستجاب است انشاء الله تعالی و طریق خواندن این قصیده آنست که وقت شروع اول این دعا بخوانند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم و بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم بعده این درود سه مرتبه خوانده قصیده شروع نماید الحمد لله رب العالمین المل علی کل حال و الصلوٰة والسلام الاتمان الاکملان علی سیدنا و سایر النبیین و آل و سایر الصالحین یا بقی عن ساله السایلون رضو من سابحان عن سائر ائمة الدین و پس هر بیتے که دعا خوانده است بخواند و مطلب خود طلب نماید مستجاب گردد بیت استغفر الله محل اجابت است بعده این دعا بخوانند اللّٰهم یا من دا اسمل اعلی و اذا دعی اجاب اسالک باسمک العظیم الاعظم ان تقضی حاجتی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار بیت محمد سید الکونین سه مرتبه بخواند محل اجابت است بعده یازده مرتبه این دعا بخواند اللّٰهم یا کافی ہے حیزانی دینی و دنیای فافتح ابوابه و یسر علی اسبابه یا کافی شرافی دینی و دنیائی فاغلق ابوابه و عسر علی اسبابه فانک تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب برحمتک یا ارحم الراحمین بیت ما الا محل اجابت است سه مرتبه بخواند و درود خمسه بخواند نیست اللّٰهم صلی علی محمد بعدد من صلی علیه و صل علی محمد بعدد من لم یصل علیه و صل علی محمد کما تحب و ترضی ان یصلی علیه و صل علی محمد کما ینبغی الصلوٰة علیه و صل علی محمد کما امرتنا الصلوٰة علیه و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و این بیت بخوانند ع محمد عربی کابروی ہر دو سرا است + کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او + بیت هو الحبیب الذی محل اجابت است بعده این دعا بخواند اللّٰهم انی اعوذ بک من العجز و الکسل و اعوذ بک من الجبن و البخل و اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الدجال اللّٰهم اجعلنی محبوبا و اثمانی قلوب المؤمنین و بلغنی و بشرنی فی عمری الی مائة و عشرین سنة من غیر ضعف و علة و فقر و فاقة فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بیت لو ناسبت قدره محل اجابت است سه مرتبه بخواند بعده درود خمسه و بیت فارسی مذکور بخواند بیت کانه و هو فرد محل اجابت است بیت اسائنی محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت تبارک الله محل اجابت سه مرتبه بخواند المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بیت کم ابراث محل اجابت است

سه مرتبه بخوانند۔ این دعا بخوانند اللهم انی اسالک رزقا واسعا طیبا مبارکا من غیر کد و عملا مقبولا من غیرہ رد اعوذ بک من مقتضی الفقر والدین اللهم انی اسالک باسمک العزیز المقدس المبارک المیمون ان صلی علی محمد و علی آل محمد وان تغفر لی ذنوبی کلها وتقضی حاجتی وتنصر علی اعدائی وتفتح لی ابواب خیرک من الرحمة والدولة والسعادة والسلامة والصحة والعزة والنعمة والفتوح والکسب والجنة وتصنعنی من کل هم وغم وحزن والم ومرض وخوف ووجع وامنع عن کل حاسد وظالم ونمام وغماز وجبار وقهار وعاهة وآفة وحاجة وبلاء ووباء وعن جمیع محنة وعلة وشدة ثلبیة وصوریة ومعنویة سبوح یا قدوس یا رب الملائکة والروح برحمتک یا ارحم الراحمین بیت ما خیر من محل اجابت است سه مرتبه بخوانند بیت ومن هو الآیة وبیت سرت من حرم محل اجابت اندسه کان بار بخوانند ومن یکن برسول الله محل اجابت است بار بخوانند بیت فان لی ذمة محل اجابت است بعد خواندن این بیت استغاثت یا رسول الله یازدہ مرتبه بخوانند بیت یا اکرم الخلق محل اجابت است بعدہ این دعا بخوانند اللهم احرسنا بعینک التی لا تنام واکنفنا برکنک الذی لا یرام اللهم احفظنا من بین ایدینا ومن خلفنا وعن ایماننا وعن شمائلنا وعن فوق رؤسنا ومن تحت اقدامنا احفظ ما ممن من کل المعاصی والآفات والبلیات ومن کل شر ذی شر برحمتک یا ارحم الراحمین بیت ولن یضیق رسول الله محل اجابت است بعدہ این دعا بخوانند اللهم انی اسالک الراحة عند الموت والعفو عند الحساب اللهم انی اعوذ بک من شر ما یلج فی الارض ویخرج فیها وینزل من السماء ویعرج فیها وهو الرحیم الغفور اللهم اجعلنی فی عینی حقیرا وفی اعین الناس کبیرا کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا بیت ما رحمت محل اجابت است بعدہ این دعا بخوانند اللهم انی اعوذ بک من ذهاب الدولة وتغییر النعمة وتحویل العاقبة وغلبة الشقاوة وبعد السعادة واسالک الامن والامان والایمان والعفو والعافیت فی الدنیا والآخرة برحمتک یا ارحم الراحمین بعد فراغ قرأة قصیدہ این دعا بخوانند اللهم انی اتوسل بقرأة هذہ القصیدة المبارکة الیک ان تعطینی خیر الدارین برحمتک یا ارحم الراحمین واین آیه نیز یک مرتبه بخوانند اللهم ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین وان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک

لها ومیسک فلا مرسل له من بعده وهو العزیز الحکیم فافتح بینی وبینهم فتحاً ونجنی ومن معی
من المؤمنین وفتحت السماء فکانت ابواباً وسیرت الجبال فکانت سراباً جنات عدن مفتحة
لهم الابواب انا فتحنا لک فتحاً مبیناً لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر واخری
تحبونها نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین **طریق دیگر** چون
قصیده برده شروع کند اول این درود بخواند اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم بعدد
کل معلوم لک وسه مرتبه استغفر الله استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه
واسأله التوبة بعده سه مرتبه بیت فارسی مذکور بخواند بعده آیه لقد جاءکم تا عظیم و اللهم صل
علی محمد فی الاولین وفی الآخرین وفی الملاء الاعلی الی یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین
بخواند بعده درود خمسه مذکور بخواند بعده بیت فارسی مذکور خوانده سه مرتبه درود مذکور
بخواند بعده قصیده شروع نماید بیت استغفر الله محل اجابت است این دعا مذکور بخواند اللهم
یا من اذا سئل اعطی تا آخر و آنچه در دل داشته باشد مستدعا نماید حق تعالی بکرم قبول کند
و دست بر سینه نهد فرود آرد بر بدن تا آنجا که تواند رساند بیت ظلمت سنة محل اجابت است
برخاسته این بیت بخواند و ده بار بر رسول صلوة فرستد و سر بسجده نهد هر حاجتی که داشته باشد طلب نماید
مستجاب شود بیت محمد سید الکونین محل اجابت است این بیت سه مرتبه بخواند و بعده یازده مرتبه
المستغاث یا رسول الله بخواند و این دعا بخواند اللهم یا کان من لی خیرا تا آخر بیت
نبینا الآمر الناهی محل اجابت است سه مرتبه بخواند و درود خمسه و بیت فارسی مذکور بخواند
بیت هو الحبیب الذی محل اجابت است بعد از خواندن این بیت این دعا مذکور بخواند اللهم
انی اعوذ بک من نفخ الهبوط و[?] تا آخر و هر دعای که داشته باشد مستدعا نماید بیت لو ناسبت
قدره سه مرتبه این بیت بخواند و درود خمسه و بیت فارسی مذکور نیز بخواند محل اجابت است بیت حلیم
العلم محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت کانه وهو فرد محل اجابت است بعده این دعا
بخواند یا حافظ یا حافظ الذکر حفظنا بما حفظت به الذکر فانک قلت وقولک الحق انا نحن
نزلنا الذکر وانا له لحافظون اللهم رب السموات ورب العرش العظیم کن لی حافظا من هذه
السلطان واتباعه واعوانه عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غیرک و آیة الکرسی تمام

بخوانند بیت یا سامنی الدهر محل اجابت است ۳ مرتبه بخوانند بیت ولا التمست محل اجابت است
۳ مرتبه بخوانند بعده بیت تبارک الله المستغاث رسول الله یازده ۱۱ مرتبه بخوانند محل اجابت است
بیت کم ابرأت محل اجابت است ۳ مرتبه بخوانند بعده این دعا بخوانند اللهم انی اسألک
رزقا واسعا طیبا مبارکا تا آخر بیت یا خیر من یمم محل اجابت است ۳ مرتبه بخوانند بیت ومن
هو الآیة الکبری و بیت سریت من حرم و بیت و من یکن محل اجابت اند سه کان بار بخوانند بیت
محمد و هو فی الخلق محل اجابت است بعده المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بخوانند بیت یا
اکرم الرسل محل اجابت است بعده این دعا بخوانند اللهم اسئلک بعینک التی لا تنام تا آخر بیت
ولن یضیق محل اجابت است بعده این دعا بخوانند و مدعا طلب نماید اللهم انی اعوذ بک من [illegible] تا
آخر بیت تا رحمت عذاب البیان محل اجابت است بعده این دعا بخوانند اللهم انی اعوذ بک من
زوال دولة الخ بعد فراغ اللهم انی اتوسل بخوانند بعده این آیه بخوانند اللهم ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق تا آخر
دیگر چون قصیده شروع کند اول درود مذکور بخوانند ۹ مرتبه استغفار مذکور بخوانند ۳ مرتبه بیت فارسی مذکور
بخوانند بعده آیه اقربوا (?) الی یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین بعده درود خمسه مذکور بخوانند بعده
بیت فارسی مذکور ۳ مرتبه درود مذکور بخوانند بعده قصیده شروع کند بیت محمد سید الکونین محل اجابت
است ۳ مرتبه بخوانند المستغاث یا رسول الله یازده ۱۱ مرتبه بیت مبنیا الامر محل اجابت است ۳
مرتبه بخوانند بعده درود خمسه و بیت فارسی مذکور بخوانند بیت لو ناسبت محل اجابت است ۳ مرتبه
بخوانند بعده درود خمسه و بیت مذکور بخوانند بیت فمبلغ العلم و بیت یا سامنی الدهر و بیت ولا التمست محل
اجابت است ۳ کان بار بخوانند بیت تبارک الله محل اجابت است بعده المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه
بخوانند بیت کم ابرأت وصبا و بیت من هو الآیة و بیت یا خیر من یمم و بیت سریت من حرم و بیت و من
یکن رسول الله محل اجابت است ۳ کان بار بخوانند و بیت محمد و هو فی الخلق محل اجابت اند
بعد المستغاث یا رسول الله یازده ۱۱ مرتبه بخوانند تا تمام قصیده دو بار بخوانند در تمام روز و شب بیان
خاصیتهای قصیده برده که اکابران یافته اند و تجربه کرده اند شصت خاصیت است اول برای
زیادتی عمر هزار بار بخوانند عمر زیاده شود دوم برای دفع بلا هفتاد و یک مرتبه بخوانند سوم از برای
دفع قحط سی و سه نوبت بخوانند چهارم از برای زیادتی دولت بقصد هفتاد و یکبار بخوانند پنجم از برای

آسانی چهل و یکبار بخواند ششم هر که هر روز یک نوبت بخواند یا دیگری بوی بدمد از جمیع
بلاها محفوظ باشد هفتم هر عورتی که عقیمه باشد صمدست شانزده مرتبه بوی بخواند حق تعالی او را فرزند
دهد هشتم برای کودکی که این قصیده بسیار خواند کودک را عمر دراز گردد و از آفتها و بیماریها در حفظ
امان باشد نهم بهر بخت دختران هفت شب جمعه هر شب هفده بار بخواند بخت او گشاده گردد
دهم خواننده این قصیده و فرماینده وی و نگاهدارنده وی و نویسنده او همیشه تندرست باشد یازدهم
در محل خواب بهر نیت که خواند آن نیت را در خواب بیند دوازدهم در موضع که این قصیده را
بسیار خواند البته نور محمدی ظاهر شود سیزدهم برای دفع دشمنان در گورستان کهنه چهل روز در
هر روز چهل و یکبار بخواند چهاردهم از برای حفظ بر گلاب بخواند بکودک دهد حفظ او زیاده شود پانزدهم
هر کرا مهمی پیش آید سه روز روزه دارد هر روز بیست و یکبار بخواند مهم او روا گردد شانزدهم هر کس
که این قصیده را بمشک و زعفران بنویسد [illegible] بنویسد [illegible] بر گل بکند همراه خود نگاهدارد از
همه بلا در امان باشد هفدهم هر کس که این قصیده را بخواند بسی مدد [illegible] نماید نور محمد [illegible] ظاهر شود
هیجدهم در خانه که هر روز سه نوبت این قصیده را بخواند بسی بلاها ازین خانه دفع شوند نوزدهم هر کس که
هر روز سه نوبت این قصیده را بر گلاب بخواند و بر جامه پاشد در چشم مردم و پادشاه و ارکان
دولت عزیز و مکرم باشد بیستم هر کس که در سفر هر روز یکبار بخواند از گزند و آفتهای سفر ایمن باشد بیست و یکم
هر کس را که مرادی و مقصودی باشد شب جمعه بیست و هفت بار بخواند و بیست و هفت چیزی صدقه
بدهد اگر چیزی نباشد هر یکبار یک پاره نان صدقه دهد و اگر نان میسر نشود از یک خرما مراد حاصل شود
بیست و دوم در خانه که این قصیده باشد دزد و شیاطین نیاید بیست و سوم هر کس که هفت هزار نوبت در عمر خود
بخواند یا فرماید که بخوانند از برای عمر وی از صد سالگی در [illegible] این خاصیتها آزموده
اند بیست و چهارم هر که این قصیده را بسیار خواند رسول علیه السلام را در خواب بیند و البته در قبر
نور در آید بیست و پنجم از برای دفع قرض هزار و یکبار بخواند البته از قرض خلاصی شود بیست و ششم
بجهت حاجت در شب جمعه چهل و یکبار بخواند یا دیگری از برای او بخواند البته حاجت او روا گردد
بیست و هفتم چون مرده را در قبر دفن کنند و یا در قبر نهند عذاب گور دفع شود بیست و هشتم در خانه
که پیوسته خواند هفت بلا از آنخانه دفع شود اول دخل جن دوم طاعون سوم آبله

چهارم چشم زخم پنجم ستم ششم درماندگی هفتم مرگ مفاجات مبت و نهم در خانه که مداومت باشد هفت
نعمت خدای تعالی عطا شود اول عمر دراز دوم فراخی نعمت سوم صحت و تندرستی چهارم دولت
پنجم نور محمد علم ششم هیچ چیز محتاج نشود هفتم سیم شود سی ام هر که این قصیده را بسیار خواند روح
حضرت رسول صلعم مدد و شادان وی باشد سی و یکم هر کس این قصیده را بسیار خواند و ترک نکند
هر که او را بسیار بجا آورد البته نقصان مال و نقصان فرزند او شود چنانچه نقل می کند که در اصفهان هارون
ارقم درویشی بود آنحضرت صلعم را در خواب دید و با آنحضرت صلعم گفت که محتاج بخلق شده ام و عیال و
اطفال دارم معاشش من به تنگی می گذرد حضرت صلعم فرمودند که حماد بوصیری نعت از برای من گفته است
و آنرا قصیده برده گویند آنرا ورد خود ساز و ترک مکن هارون ارقم چون از خواب بیدار شد
این قصیده را یاد آموخت و مشغول بخواندن این قصیده شد و هارون گوید که یکسال مداومت
شد و ترک نکردم هر حاجتی که داشتم و از غم بیرون آمدم برکت و جمعیت بسیار مرا حاصل شد
سی و دوم هر که بدردی درمانده باشد چهل صباح این قصیده را هر روز یکبار بخواند از درد ایمن
باشد سی و سوم هر کس که عزیمت سفر کند که رفتن به بود یا نه شب جمعه هزار بار درود بر روح حضرت
رسالت پناه صلعم فرستد و این قصیده سه نوبت بخواند پیغمبر صلعم را در خواب ببیند و ارشاد یابد سی و چهارم
برای دفع درد چشم یازده بار بخواند سی و پنجم در محل موضع حمل بر عورت حامله خواند سه نوبت بر گلاب
خوانده بدهد و مقداری بر پشت عورت بمالد در حال بار نهد سی و ششم از برای کودک که او را
جنبان زحمت دهد چهل روز هر روز هفت نوبت بخواند زحمت دفع شود سی و هفتم در خانه
که این قصیده را بخواند جن و شیاطین در نیاید سی و هشتم چون در کشتی در آیند و بخواندن این
قصیده مشغول شوند هر چند باد مخالف پیدا شود کشتی غرق نشود سی و نهم اگر کسی در زندان محبوس
سازند بجهت خلاصی بخواند خلاص شود چهل و یکم از برای قرض بسیار خواند ادا شود چهل و
دوم هر که را مهمی پیش آید و درمانده شود سه شب جمعه نان و حلوا بر روح مطهر رسول صلعم بدهد و در
خانه خلوت چهل و یک بار هر شب مداومت نماید اگر نتواند دو کس بخوانند و آن
خواننده را راضی سازد که از برای وی بخوانند و بار دفع شود چهل و سوم از برای تاریکی چشم
هفتاد نوبت بخواند چهل و چهارم اگر کسی بسفر رفته باشد خبر زندگی و مردگی معلوم نیست

شب چهارشنبه سه نوبت بخواند در خواب شود احوال مسافر بروی کشف شود چهل و پنجم (۴۵) برای دفع دشمن قوی
سی و یک بار بخواند چهل و ششم (۴۶) زمینی که خشک شده باشد و گیاه نروید این قصیده بر آب بخواند و تخم
پاشد تخم گیاه سبز شود چهل و هفتم (۴۷) هر که همسایه بد باشد روی بقبله کند و سیزده نوبت بخواند همسایه
نیست و نابود شود چهل و هشتم (۴۸) هر که بدست کسی گرفتار باشد شصت و یک بار بنیت خلاصی بخواند
خلاص شود چهل و نهم (۴۹) هر که صد بار بر روح رسول علیه السلام بخواند و حاجت خود از ان حضرت طلب کند
حق تعالی ببرکت روح مطهر مقصود او بر آرد پنجاهم (۵۰) از برای بیماری بر آب بخواند و مریض را
بخوراند شفا شود پنجاه و یکم (۵۱) از برای دفع دشمنان صد و یکبار بخواند پنجاه و دوم (۵۲) برای دفع قولنج
و درد شکم بخواند و پیوسته بوی بمالد شفا یابد پنجاه و سوم (۵۳) برای جمیع دردها یکمرتبه خواننده با صحت یابد
پنجاه و چهارم (۵۴) اگر کسی را گناه بسیار باشد شب جمعه تا روز بخواند پیغامبر شفیع آرد و آمرزیده شود ببرکت روح پنجاه و پنجم (۵۵)
از برای طلب فراخی روزی صد و سی نوبت بخواند روزی وی فراخ شود بحکم خدا تعالی پنجاه و ششم (۵۶) از برای
مهمات کلی که هیچ فرج راست نیاید چهل روز بنویسد نداوست نماید و از حرام پرهیز کند مهمات وی بر آورده گرد
عجائب و غرائب این قصیده بسیار است القصه این فقیر بملاحظه فضائل و برکات این قصیده
علیه که حدی و نهایتی ندارد و از مدت مدیدی خیالی در سر داشت که شرحی فارسی کامل تصحیح
بیانی و حائل توضیح و تنقیح معانی مشتمل قصص اخبار حسب اشعار اشعار آبدار بلا تعرض
از تحقیقات متعلقه علوم ادبیه بنگارد تا فارسی خوانان علی العموم از ان حظی وافر
و نفعی کامل بر دارند و در تفهیم مطلبی از مطالب مندرجه وهم نمانند لکن تا این مدت
بسبب تشتت بال و اختلال حال از طول ایام و انحلال اتفاق نیفتاد فی الحال که فی الجمله
ملایمتی حاصل شد در عرصه چند ماه بپاس خاطر برخوردار عزیز از جان محمد
عزیز حسن سلمه الله رب ذو المنن بطرز معهود در حیز تحریر در آورده هرچند
که از بیان صیغ صرفیه و ترکیب نحویه عنان شبدیز قلم را منصرف ساخته اما این
صرف نحوی است که اگر ماهری بنظر غور و تامل در ترجمه ابیات برگمارد از ان هم نصیبه میدارد
و غرض ازین تحریر حصول اجر است نه اظهار هنر و مقصود نفع رسانی خلق و حاجت روائی است
نه ادعای خوشبیانی و خودنمائی امید از جناب کبریا آن دارد که این فرع را بطفیل اصل منفعت

طعان بنیت متمم اتمام قبولیت بارگاه رسالت گرداند و این ناکام بعید المرام را بمرتبه قرب رسانند والله قادر علی قبول وهو مقتدر الی وصول کل مامول والصلوة علی رسول المقبول و پوشیده نماند که این حقیر اجازت خواندن این قصیده متبرکه ورد ازدعوة از حضرت کملا زمان واجلهٔ اتقیا وسرآمد شائخین نامدار دریافته اول از جناب مولوی محمد حامد صاحب خلف اکبر مولوی محمد احمد صاحب ابن مولوی محمد انوار الحق صاحب مرحومین که فی الحقیقة میان عالم کامل و شائخ مکمل درین دار ناپاندار جلوهٔ ظهور نکرده وضیاء کمالش همچو خورشید فی ارابعة النهار بر فلک شهرت تابان وثانیاً از حضرت مولانا و مرشدنا و استادنا مولانا محمد شاه سلامت الله صاحب مغفور وثالثاً از جامع علوم عقلی ونقلی ماهر از خفی وجلی حضرت مولانا مولوی محمد علی صاحب

لکهنوی ابن حافظ عبد العزیز صاحب مرحومین

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز قصیدهٔ برده

اَمِنْ تَذَکُّرِ جِیْرَانٍ بِذِیْ سَلَمٍ + مَزَجْتَ دَمْعًا جَرٰی مِنْ مُقْلَةٍ بِدَمٍ

اَمْ هَبَّتِ الرِّیْحُ مِنْ تِلْقَاءِ کَاظِمَةٍ + وَاَوْمَضَ الْبَرْقُ فِی الظَّلْمَاءِ مِنْ اِضَمِ

ترجمه آیا بسبب یاد آوردن احباب که ساکنان ذی سلم اند آمیختی بخون اشکی را که روان شده از دو چشم تو یا وزیدباد محبت از جانب کاظمه یا درخشیدن برق نسبت در شب تاریک از جانب کوه اضم که تر انگیزنده آورده مضطرب و بیقرار ساخت حاصل معنی آنکه بر سبیل تجرید بسوی نفس خود خطاب کرده استفسار می کند که ای عاشق زار وای واله بیقرار سبب انقلاب حال و باعث حزن و ملال تو معلوم نمی شود آیا بسبب یاد آوردن یاران قدیم را که در مقام ذی سلم سکونت دارند اشک خون آمیز از چشم ریختی یا گریستن تو از جهت وزیدن نسیمی است از جانب کاظمه که متاع تاب و توان ترا بباد فنا داده یا از باعث درخشیدن برقیست در شب تاریک فراق از جانب اضم که خرمن صبر و قرار را یکسر سوخته مبتلای غم و محنت و اندوه فراق ای دل این ناله و افغان تو بی چیزی نیست + ده چه آورده صبا از سر کوی لیلی + ای گل این چاک

گریبان تو بی چیزی نیست ◆ برقی از وادی ایمن بدرخشید مگر ◆ طپش این دل نالان تو بی چیزی نیست
و میتوان گفت که مراد از جیران جیران قدسیه اند که قبل از پابند شدن در علایق بشریه و تعلق کدورات
جسمانیه با آنها مصاحب بوده و مؤانست داشته و مراد از ذی سلم عالم قدس است سالم از آفات
بعد و از ریح نفحه از نفحات الهیه که بر قلوب اهل ریاضت احیاناً می وزد و از ایماض برق تجلی اسمائی
یا ذاتی اراده کرده که اهل ذکر بحسب المراتب در بعض احیان مشاهد می گردد و از کاظمه عالم
جمال و از اضم عالم جلال مراد است پس خطاب بسوی روح خود کرده می گوید که ای روح
طالب فتوح بسبب یاد کردن ارواحیکه مشرف اند بدولت وصال و از کناره فراق مامون بوده
در مقعد صدق عالم قدس زیر سایه عنایت عند ملیک مقتدر اقامت دارند اشک خون آمیز
از دیده میریزی یا از باعث وزیدن باد مؤانست و رسیدن نفحه آلهیه بمشام تو از عالم جان یا بسبب
لمعان تجلی اسمائی یا صفاتی یا ذاتی ظلمت زدا بر قلب تو از عالم جلال که آنرا دوام و
ثبات نیست خون حسرت می خوری و بر فقدان آن تجلیات بی اختیار گریه می کنی **اللغات**
التذکر یاد کردن و بیاد آوردن ماضی است از تذکیر بدل او یا نه یا آن یا هر دو و یاد کردن
مسبوق بنسیان نیست و یاد آوردن مسبوق است بنسیان الجیران بکسر الجیم جمع جار بمعنی
همسایه و امان داده شده و در استعمالات عرب جیران بمعنی احباب آمده ذی سلم موضعی است
ما بین مکه معظمه و مدینه منوره کما فی شرح المجلی و سلم بفتح اللام درختی است خاردار که از پوست
آن چرم را دباغت می دهند یا نوعیست از نباتات کما فی القاموس و محققین علما بر آنند که آن
درخت کنار صحرائی است مزجت بتاء خطاب من المزج بمعنی آمیختن الدمع اشک و تنوین برای تکثیر است و
جری من الجریان بمعنی روان شدن مقلة بضم المیم و سکون القاف و فتح اللام مردمک چشم و دم خون و ام
برای تردید است اگر متصله بود و بمعنی بل اگر منقطعه است هبت بتاء التانیث من الهبوب
وزیدن و ریح مفرد منکر در باد استعمال می یابد بصیغه جمع یا مفرد معرفه در باد نیک مستعمل میشود و کما فی
الحدیث الشریف اللهم اجعلها ریاحاً ولا تجعلها ریحاً و در و لا تسبوا الریح فانها من روح الله یعنی هبوب
ریح بمعنی پراگنده شدن بوی خوش گرفته اند تلقاء بکسر التاء المثناة الفوقانیة بمعنی جهت و جانب کاظمه
بکسر الظاء المعجمة از اسمای مدینه طیبه است کما فی شرح فخر الدین یا نام مقامیست در مدینه یا در بهشت

قریب البصرة و واو عطف و لفظ واو مثل برای تردید است یعنی او و در بعضی شروح لفظ او و قیست اوعض
لا یماض بمعنی درخشیدن و حکما و بر وزن صحرا تاریکی شب لاضم بکسر الہمزہ و فتح الضاد المعجمہ نام کوہی است
که از ان تا مدینه معظمه یک مرحله است از جانب شام + فَمَا لِعَيْنَيْكَ إِنْ قُلْتَ اكْفُفَا هَمَتَا
وَمَا لِقَلْبِكَ إِنْ قُلْتَ اسْتَفِقْ يَهِمِ **ترجمه** پس چیست هر دو چشم ترا که اگر گوئی باز ایستید اگر به سیلان کنند
و زیاده تر گریند و چه شد دل ترا آنکه اگر گوئی بهوش باز آ شگفته برو بیهوش تر گردد و تحیرش زیاده شود
حاصل معنی انست که اگر سبب گریه یکی از این امور مذکوره است پس چه افتاد چشمان و دل ترا که اصلا
در اختیار تو نیستند و قبول نصیحت تو نمی کنند اگر هر دو چشم را از گریه باز داری زیاده تر می گریند و چون
دل را از بیخودی و بیهوشی بافاقه می آری بیهوش تر می گردد و تحیر اضطراب زیاده می شود درین حالت
از آثار عشق است چه اگر شورش عشق در سرت نبودی دیده تو بخواست آب بریختی و دل تو از هوش رفتی
و از کمال مستی متحیر نگشتی سه چیست حیرت سه که چون گوئی بایست + آنچه بود اول از ان افزون گریست
چون بگوئی با دل ای دل هوش دار + بر کشد از سینه آه پر شرار + گر نه شور عشق شوخی در دل است +
و ز چه روزین گونه کارت مشکل است **اللغات** العین چشم و لت تباء الخطاب من القول بمعنی گفتن و
بعضی شارحین در هر دو جا تباء متکلم خوانده اند اکففا بضم الفاء الاول تثنیه امر حاضر من الکفت بمعنی
باز ماندن و باز داشتن همتا تثنیه ماضی غائب من الهمی و الهمیان ریختن آب از جای بلند و
روان شدن اشک القلب بسکون اللام دل و آن اطلاق کرده می شود بر پاره گوشت
صنوبری شکل که زیر پستان چپ است و در جوف آن خون سیاه است محل روح و این قلب در
بهایم و غیره نیز موجود است و نزد محققین جوهر یست نورانی مجرد متوسط میان نفس و روح متعلق
باین قلب جسمانی و لطیفه ایست ربانی و حقیقت انسانی که خطاب و عتاب معرفت و ادراک بوی
تعلق دارد و حکیم آن نفس ناطقه تعبیر می کند سه آنکه در پهلوی چپ خوانی دلش + آن که دل
باشد و لیکن منزلش + در میان نفس و جان شد مستقر + آن یکی چون ما ورد این چون بدر +
شرح تو اثبت و نفقات همچو خاک + این دو جوهر زاند آن فرزند پاک + سوی هر دو روز و شب
گردان شود + نام او قلب از برای آن بود + چون به هر دو جانبش فرمان دهی + در دو جوهش منصب شاهنشهی
است + استفق مرادف افق بمعنی لا فاقه یعنی بهوش باز آمدن یهم من الہیم و الہیمان حیران و شیفته

[illegible]

شدن و بیخود گردیدن از شدت عشق کما فی الصحاح الحُسبُ القَبت اَنَّ الحُبَّ مِنکُمُ + مَا بَین
مُنسَجِمٍ مِنهُ وَ مُضطَرِمِ ترجمه آیا می پندارد عاشق بدرستیکه عشق اخفا می پذیرد در حالیکه چشم اشک
ریز از محبت و دل شعله افروز از حرارت عشق حاصل معنی آنکه چون سائل با وجود مبالغه بالغه در
استکشاف حال از مسئول عنه جوابی نیافت ناچار از استفسار صرف عنان نموده نقل از خطاب غیبه
کرده می گوید چگونه می پندارد عاشق زار اسرار از اسرار عشق و محبت از چشم اغیار با وصف جریان
اشک از چشمه چشم بدرار و زبانه زدن دل پرشرار بلکه این خیال سراسر محال است سه عشق خود را
گر کنی پنهان زکس + شاهد تو گریه زار تو بس + راز پنهان ترا در عشق یار + می کند این آتش
دل آشکار + **اللغات** یحسب بفتح السین و ردی یا سرها من الحسبان پنداشتن الصب بفتح
الصاد و تشدید باء الموحدة عاشق اشکبار الحب بضم الحاء از خود رستن و بدیگری پیوستن ره
خود محبت فارغ از ما و من است + هر که او را دوست خود را دشمن است + چون محبت تیغ وحدت
برکشد + سر نه بیند هر که اینجا سر کشد + الانکتام پوشیده شدن الانسجام ریخته شدن آب
و سیلان از چشمه الاضطرام افروخته شدن آتش و زبانه زدن لَولَا الهَوٰی لَم تُرِق
دَمعًا عَلیٰ طَلَلٍ + وَلَا اَرِقتَ لِذِکرِ البَانِ وَالعَلَمِ ترجمه اگر گرفتار دام محبت نمی شدی
هرگز نمی ریختی اشک بسیار بیاد آثار منازل محبوب و خواب تو بالکلیه زایل نشدی از ذکر بان و علم
حاصل آنکه سائل بعد ابطال گمان مخاطب بسبیل استدلال از اثر موثر بروی اثبات عشق
کرده می گوید که اگر عشق محبوبی ترا مضطرب و بیقرار نساخته پس بیاد نشان های باقیمانده
خانه آتش گریستن و بذکر بان و علم مواضع سکونت او که از صحبت دیرین یاد میدهاند بیخواب
شدن وجهی ندارد پس با وجود ظهور علامات و آثار عشق سنه حال لشانه اخفای آتش است
در سینه منقوش و ممکن است که از طلل بمعنی مظاهر جمیله جمال مطلق و مجالی آن و از بان عشاق اهل
تلوین که از هبوب نسیم جانانه محبت در جنبش اند و از علم عاشقان ارباب تمکین اراده کرده شود پس
می گوید که اگر بسر پنجه عشق محبوب حقیقی ترا از پا نه در آورده چرا بیاد مظاهر و مجالی آن که بمنزله آثار
و علامات داله اند بر وجود مطلق عنان اختیار را از دست داده گریه می کنی و بذکر محبان و از اهل
تلوین و تمکین خواب از چشمان تو زوال پذیرفته **اللغات** الهوی اینجا از هوای عشق و

ومحبت مراد است بقرینهٔ ما سبق نه معنی متبادر ان که میل نفس بسوی خلاف مقتضای شرع است
لم ترق بکسر الراء الاراقه ریختن وتنوین در لفظ دمعا برای تکثیر است طلل آثار وعلاماتیکه از خانهٔ ویران
باقیماند ارقت بکسر الراء المهمله من الارق بیخواب شدن بان درختیست از درختان بادیه که قامت معشوق
را بان تشبیه میدهند وآنرا اهل هند بکاین میگویند ودرو غن حبوب آن جای محلل ورام است کما فی مخزن
الادویه واز علم کوه اضم مراد است بقرینهٔ لام عهد وشارح ازهری گفته که بان علم دو قریه اند از حجاز فکیف تنکر
حبا بعد ما شهدت به علیک عدول الدمع والسقم + واثبت الوجد
خطی عبرة وضنی مثل البهار علی خدیک والعنم ترجمه پس چگونه انکار کنی عشق را
بعد از انکه گواهی دادند بان بر تو گواهان عادل که اشک چشم وبیماری است وچسان منکر شوی
از ان بعد آنکه نوشته کاتب اندوه عشق دو خط اشک ولاغری را بر رو ورخسار تو که ثانی مثل بهار
است ودر زردی واول مشابه عنم است در سرخی واینجا لف ونشر غیر مرتب است حاصل
معنی اینکه الحال بعد گذشتن گواهی گواهان بقبول الشهادة در دار الحکومت احتساب بر تو که جریان اشک
از چشم وحرقت علت ونحافت جسم است وبعد تسجیل صکاک بسبب عشق دو صک اشک سرخ مثل
گلنار ولاغری بدن بلزوم صفرت مشابه گل بابونه زرد بر رو ورخسار تو مجال انکار ومفر از اقرار نمانده زیرا که
عاشق چون دل اندر انکار چراست + چندین سخن از منار لب چراست + یا این دو گواه عدل انکار چراست + گر از خلق
پنهان کنی درد خور رابجد در میان کنی چهرهٔ زرد خود را + اللغات العدول جمع عدل بمعنی مجتنب از کذب و
دیگر مناهی واینجا اطلاق صیغهٔ جمع یا باعتبار تعدد انواع دمع وسقم است یا بجهت اشعار است باینکه این
دو گواه ثابت العداله گویا بلسان حال ناطق اند ودر ان احتمال کذب وافترا منتفی است بمنزلهٔ گواهان بسیار اند و
سقم بفتحتین بالمعنی بیماری است جمع سقم بضم السین وسکون القاف گفته اند در ینصورت در لفظ عدول استعارهٔ
نیست الوجد اندوه ودر اصطلاح صوفیه معنی است که بسبب ورود تجلی ومعنی بر قلب عاشق او را از خود میرباید تحلو
لحال میسازد العبرة بفتح العین المهمله وسکون الباء الموحده اشک ریختن الضنی بفتح الضاد المعجمه والنون وبالالف
المقصوره لاغری که بسبب قلت خون رنگ بدن را زرد میسازد واثر آن بر چهره زاید از سایر جسد نمایان می
گردد البهار بفتح الباء الموحده صنفی است از بابونه که آنرا عراره وگاو چشم میگویند گل آن زرد ورا ست واطراف آن
برگهای سفید ریزه وثقیل الرایحه است باندک تلخی وآن مسخن است قوی محلل ومفتح سدهٔ جگر وافواه عروق آلی

بفتح الخاء المعجمة و الدال المهملة المشدده رخسار الغم بفتح العين المهملة و النون درختیست که برگ آن سبز باطراوت گلش سرخ خوش منظر آمد بالفارسی گلناری گویند تشبیه داده سیدن سقوی معده و ماسن آمال زنرف الدم است کمانی المخزن نعم سری طیف من اهوی فارقنی * والحب یعترض اللذات بالالم

ترجمه آری سیر کرد خیال محبوب در تخیل من پس بخواب ساخت مرا مال آنکه محبت در می آرد میان لذتها الم

الحاصل چونکه سائل راه انکار را بر عاشق مسدود ساخت ناچار زبان باقرار کشاده می گوید آری چنانست که می گوئی صورت مثالیه محبوب من تخیل ان در خیالم ساری و متمکن گشت که گنجائیش دیگری نماند پس ناچار ساخت خواب را از چشم من و این خصیصهٔ عشق و محبت است که لذت را بدل برنج و محنت می سازد شعر

چو خیال دوست آمد در خواب * بیدار شدم زخواب با چشم پر آب * بودم همه شب نشسته با حال خراب

آن راحت و خوری بدل شد بعذاب * اللغات نعم کلمه ایجاب مثل بلی سری من السرایا سیر آمدن در چیزی من الشب سیر کردن الطیف صورت مثالیه که در قوه متخیله بخواب متمثل گردد ارق من التارق بیخواب شدن

یعترض من الاعراض بفتح العین پیش آوردن چیزی را و حائل گشتن از چیزی یا من العرض بضم العین ساطه کردن اطراف جوانب چیزی کما فی شرح الخجندی اللذات جمع لذة مرغوب طبع آلم رنج و جمعیت لذت و افراد الم اشارت است با یکه

یک الم لذت کثیر را بربا دمیدهد یا لائمی فی الهوی العذری معذرة * منی الیک ولو انصفت لم تلم

ترجمه ای ملامت کننده من در عشق مفرط که متعلق است بقبیلهٔ بنی عذره یا در عشقیکه معذرت پذیر است قبول کن عذریکه از من است بسوی تو و اگر ترا انصاف بودی هرگز مرا ملامت نکردی الحاصل ای ملامت کننده در عشقیکه انسان را مسلوب العقل و بی اختیار سازد سزاوار است که انصاف دهی و عذر قبول کنی و براه ملامت نروی

از آنکه عشق مفرط شناعت پذیر نیست سه گر ش ببینی و دست از ترنج نشناسی * روا بود که ملامت کنی زلیخا را

اللغات اللائم من اللوم ملامت کردن العذری عشقیکه منسوبست بسوی بنی عذره و آن قبیله ایست از یمن که اکثر آن در حسن و خوبی و دلربائی مشهور عالم اند یا عشقیکه معذرت پذیر باشد بسبب اختیار المعذرة بتثلیثة الذال المعجمة عذر خواستن سه عدتک حالی لا سری بمستتر * عن الوشاة ولا دائی بمنحسم

ترجمه رسید تو حال من حالا راز من اخفا پذیر نیست از غمازان و عیب جویان و نه بیماری من امکان انقطاع دارد

الحاصل سبیل تحسر از فنای از سوی لائم خطاب کرده می گوید که ظاهر شد ترا دار دیکه بر دلم از حزن و سرور قبض و بسط رسیده و الحال ممکن نیست که راز من از عیب جویان و غمازان مخفی ماند و نه بیماری من

ناقابل شدنی است تا از من تو نیها پذیرد و بدیگران نیز و اگر خطا کنی متاسد و نه از آن حال از من
تکذیب تو کنند و قبول نمایند نسالی لذت عشق فرو رفته مرا در رگ و پی بعشق می گویم و جان می دهم از لذت
وی + و شاید از نشاه آنک خونین و لاغری و زردی شبره مراد باشد که حال با من اتفاق میکنند چنانچه حافظ
علیه الرحمة و الغفران میفرماید + شد احیا و مرا آب دیده شد غماز + وگرنه عاشق و معشوق رازدار انند + و معنی بیت
بود که فاش شد بر تو حال من در حالتیکه از من پوشیده نماند از جهة غمازی غمازان اشک و لاغری و زردی
رنگ چهره و نه بیماری عشق من و ال پذیر است تا از غمازی باز آیند و باز ستنگ ملامت تو من کرده **للعات**
عدت من الهد و سیدا لنه جا ی بجای نگهر و حال در اصطلاح صوفیه وارده ایست که بر قلب عاشق بی قصد و اختیار
رسیده و در نه بقبض و بسط می سازد آنهمه از مستعر بکبة العفاء الثانیة الشوقانیة من الاستعاره پوشیده شدن آلو
ضمیم الوالحیم و هی غماز و شیب چو القداد بیماری المتحسم بفتح الحاء المهملة و بکسرها من الانعام منقطع و راشق
محضتنی النصح لکن لست اسمعه :: ان المحب عن العذال فی صمم
انی اتهمت نصیح الشیب فی عذلی :: والشیب ابعد فی نصح عن التهم
ترجمه بظاهر خالص است از شوائب اغراض نصیحت که مرا کردی در ترک عشق لکن من آنرا هیچ قبول نمی شنوم
بدرستیکه عاشق از سرزنش ملامت کنندگان در کری است که گوش نمی شنوند از آن همچنان مرد می بدگمانم
که بدگمانی کردم به پیری که ناصح امین است در ملامت من حال آنکه پیری مراحل دور است در تهمت دادن او
بدگمانیها **الحاصل** ای لائم اگرچه نصیحت تو در ظاهر حال از شوائب اغراض فاسده و طلب عوض با کاسه
خاص است لکن مرا هیچ قبول نیست از آنکه عاشق از خود رفته در دار طعن و تشنیع خلق نهفته از سرزنش ملامت
کنندگان گوش کر دارد بلکه از باد تند ملامت خلق آتش عشق او تیزتر می گردد چنانچه عارف جامی علیه الرحمة
میفرماید + غم عشق از ملامت تازه گردد + ازین غوغا بلند آوازه گردد + ملامت شحنه بازار عشق است
ملامت صیقل زنگار عشق است + ملامت های عشق از هر کرانه + بود کاهل ستوران تازیانه + چون شد مرکب
رهروان غیر و مشود از آن تازیانه سیر و تیز + و من چنانکه نصیحت پیری را که محض شهود ی حالی و از تهمت یا
وحسد و حمیت خالی است نشنیدم و بدگمان بد کردم پس نصیحت ترا که فقط زبانی است و احتمال این سود در آن
هنوز باقی است کی شنوم سه آنکه بند تست می پذیرد دیگر است + گوش عاشق بر نصیحتها کر است + و مناسبت این ابیات
سابقه باید که تحریر مطلب چنین کرده شود که ای لائم اگر چه منع تو از تعلق بعشق مظاهر جمال مطلق که خیدا

نیز نیست از این ابیات حقیقت دارد چنانچه گفته اند ؎ من نگرم نه چشم سر در صورت + زیرا که ز معنی است
اثر در صورت ؎ این عالم صورتست و ما در صوریم + معنی نتوان دید مگر در صورت [illegible]
حصول جوش و خروش عشق انسان عبور مرتبه اطلاق نمی تواند شد [illegible] تعلق [illegible] بیان مرتبه
باز می دارد والبته [illegible] واقع شده و بنتیجه ملامت تو محض خیر و صواب است لکن چه کنم که غلبه عشق مظاهر صوریه مانع
از ان عملا نمی پذیرد [illegible] همچنان گوش هوش من گر ساخته که بینید سفیدی موی پیری را شنیدم و در آنها
بیگانگی کردم با وجودیکه این هر دو مخبرین صادق اند از قرب موت ؎ موی سفید از اجل آرد پیام پشت دو تا
از مرگ رساند سلام + و می ترسم که اگر از عشق مجازی خاطر اطلاع نشوم و همچنان وابسته سلاسل تقیید تا
آخر حیات مانم با حسرت [illegible] گرد [illegible] تا که احتمال شائبه اغراض دران موجود است کی شوم
و این غلبه عشق مجازی که باعث عدم شنوائی موعظت شده محض از خواهش نفسانیه است چنانچه از بیت آینده ظاهر
اللغات النصح خالص کردن النصح بضم النون وسکون الصاد المهمله پند دادن و نیک خواهی نمودن [illegible]
من السمع شنیدن قبول کردن العذال بضم العین المهمله والذال المعجمه المشدده جمع عاذل ملامت کننده [illegible]
و گرانی گوش [illegible] اتهام بکسی گمان بد بردن النصیح پند دهنده الشیب بفتح الشین المعجمه سفیدی موی [illegible]
گفتن [illegible] که و نیز مثل مصاحبان از اقدام بر مقتضیات نفس مانع میشود والعذل بفتح العین المهمله
[illegible] الذال المعجمه ملامت کردن التهمه بضم المثناة الفوقانیه جمع تهمت **فَاِنَّ اَمَّارَتِیْ بِالسُّوْ**
ءِ مَا اتَّعَظَتْ ؎ مِنْ جَهْلِهَا بِنَذِیْرِ الشَّیْبِ وَالْهَرَمِ **ترجمه** بدرستیکه نفس بد فرمای من پند
نپذیرفت از نادانی خود ترسانیده که [illegible] سفیدی و [illegible] پیری است **الحاصل** نفس بدکردار
من که از عواقب امور جاهل است از سفیدی موی پیری [illegible] که رسولان موت اند پند نپذیرفت
[illegible] که از تعلق عشق مظاهر جمیله بمرتبه اطلاق عبور [illegible] شود **اللغات** اماره بفتح همزه و تشدید
میم نفس بد فرما [illegible] حقیقت واحده است که باعتبار صفات مختلفه متعدد می نماید [illegible] نفس ناطقه [illegible]
صفات [illegible] بود و در پی هوا و هوس رود آنرا نفس اماره گویند و اگر از پرتو نور ایمان قباحت احوال خود
مشاهده کند و از افعال شنیعه خود ملامت نماید موسوم بلوامه شود و چون از صفات مذمومه فی الجمله
تصفیه یابد و بنور اخلاق حسنه مزین گردد و مورد الهامات الهیه شود آنرا ملهمه نامند و چون از خواهش طبیعت
[illegible] تصفیه تام حاصل کند و [illegible] مجده اطمینان [illegible] آرام [illegible] مطمئنه [illegible]

الا تعالی بند پذیرفتن الجمیل بفتح الجیم تا دانی النذیر بالذال المعجمه بمعنی المنذر ترسانندہ الکرم بفتح الحاء
والرا المهمله پیری سخت **وَلَا عَدَّتْ مِنَ الْفِعْلِ الْجَمِيلِ قِرَىٰ ضَيْفٍ أَلَمَّ بِرَأْسِي غَيْرَ مُحْتَشِمِ**
ترجمه ومهیا نساخت نفس اماره من ازوی از کار نیک برای میزبانی مهمانیکه فرود آمده بسر من بیگاه که
آن مهمان بزرگی داده نشد وشرم وهراس نداشته شد ازوی **الحاصل** اگر نزد نفس بدکردار غرر رسیدن
پیری متحقق بودی ودانستی که آن رسول قهرمان موت است البته قبل نزول وی جمله اسباب مهمانی وتهیه
سامان ضیافت او را آماده نمودی تا بعد نزول وملاقات بروجه عظمت شرم وهیبت دست دهد لکن
چونکه آن بدخلق واصلاح پذیر نزول آن مهمان بکرم نکرد واو بچشم حقارت نگریست خوانی از افعال
نیک پیش او نکشید ودر تقدیر تغیر اخیر بیت یا قبل فعل جمیل عبارتست از اعراض بما سوی الله تعالی
که بدون آن نجات از شر کفر خفی متصور نیست **اللغات** اعدت من الاعداد مهیا وآماده ساختن
الفعل الجمیل کار نیک که عبارتست از عمل صالح وتوبه از معاصی گذشته القری بکسر القاف وفتح
الرا المهمله میزبانی الضیف بفتح الضاد المعجمه مهمان الم من الالمام فرود آمدن المحتشم بفتح الشین المعجمه من احتشام
بزرگ پنداشتن شرم وهراس داشتن از کسی کما فی الصحاح وفائده تقیید الالمام بالرأس ظاهر است که
اکثر ظهور شیب از جانب رأس می شود یا آنکه سر از جمله اعضا است که بدان تمام بدن را تعبیر می کنند
لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنِّي مَا أُوَقِّرُهُ ❊ كَتَمْتُ سِرًّا بَدَا لِي مِنْهُ بِالْكَتَمِ **ترجمه**
اگر مرا معلوم بودی بدرستیکه من عزت وعظمت پیری نگاه داشتن نخواهم توانست می پوشیدم سری را
که ظاهر شد مرا ازو بخضاب تا سنگ ملامت کسی بر من نرسیدی که پیری از آنکه جستجو کرد مرا بجو
جا سوسیش و معلوم کرد مرا + رسوائی من بچشم خوبان بنخواهست + تا زمن بچما که سرخ رو کرد مرا **الحاصل**
اگر می دانستم که تعظیم وتوقیر پیری نخواهم پرداخت ومقتضای آن کار نیک حسنات نخواهم شد سری را
که از وی پیری ظاهر شده پیش از ظهور بر ایام بخضاب می پوشیدم وآن سر سفیدی موت تا او را
دست آویز ملامت من نگردد لکن چه کنم که تعلق قلب بظاهر صوریه که منسوب بهوای نفسانی است
افکری در خانمان فکر وتدبیر من انداخت وغلبهٔ آن مرا با خفای آن نگذاشت حالا چه سود که تدبیر
کار از دست رفت وبجز تعلق بدامن رهبری از بلیه این تعلق نجات نیست چنانچه در بیت آینده بسبیل تنبیه
می فرماید **اللغات** کتمت بفتح التاء المثناة الفوقانیه الاولی وضم التاء الثانیه من الکتمان نهان

داشتن الکتم بفتح الکاف والتاء المثناة الفوقانیه نباتیست غیر نیل که آنرا در وسمه مخلوط می سازند
و برگ آن شبیه ببرگ آس است و شاخهای آن انبوه و ثمر آن سیاه بمقدار دانه فلفل میباشد و تحقیق
اینست که آن برگ نیل است و شاید که مراد مطلق خضاب بود از نیل باشد یا از حنا یا از غیر آن والله علم
اِنْ لِی بِرَدِّ جِمَاحٍ مِنْ غَوَایَتِهَا. کَمَا یُرَدُّ جِمَاحُ الْخَیْلِ بِاللُّجُمِ ترجمه کیست فریادرس و تعهد برای
من در باز داشتن غلبه و سرکشی که از گمراهی نفس اماره است همچنانکه باز داشته می شود غلبه و سرکشی
اسپان از لجامها الحاصل چونکه دفع شر نفس و شیطان بدون استغاثه بسوی رهنمائی و اعانه او تعالی
از دست و منع نفس از شهوت و اظهار ندامت و استغفار مطابقت قول بعمل و ریاضت شاقه متصور نیست لهذا
درین بیت ناظم استغاثه میکند و می گوید که کجاست رهنمائی که نفس گمراه را براه راست باز آرد و او را از سرکشی
باز داشته رام و منقاد گرداند چنانچه اسپ سرکش را بلگام رام می کنند و براه راست می رانند از آنکه نفس
اماره در غایت سرکشی است و مرا قوت و قدرت آن نیست که او را از گمراهی باز دارم و براه راست آرم
رهنمائی می خواهم که مرا یاری دهد و او را از سرکشی باز دارد لمؤلفه کشید نفس بدام تغافلی مارا + بجز تو دادرس
نیست یا علی مارا + درین سلاسل دنیای دون گرفتارم + مصطفی که ازین بند بگسلی مارا + و در
ابیات آینده از تنقیه تدابیر دفع اشعار میفرماید اللغات الجماع بکسر الجیم و بجاء مهمله سرباز زدن اسپ
خیری کمافی التاج الغوایه بفتح الغین المعجمه گمراهی الخیل بفتح الخاء المعجمه جنس اسپان اللجم بضم اللام و الجیم
جمع لجام بکسر اللام معرب لگام فَلَا تَرُمْ بِالْمَعَاصِی کَسْرَ شَهْوَتِهَا : اِنَّ الطَّعَامَ یُقَوِّی
شَهْوَةَ النَّهِمِ + ترجمه اگر تقیاد نفس مطلوب تست پس طلب مکن بنافرمانی های حق سبحانه شکستن
خواهش نفس را باید دانست که نفس حریص معصیت است و طعام قوی می گرداند حرص مرد بسیار خوار را
الحاصل چون از شر نفس سرکش استغاثه بسوی رهنمائی کرد ملهم غیب علاج دفع آن چنین القا فرمود که اگر
می خواهی که نفس تو از سرکشی باز گردد و او را شکستگی و فروتنی حاصل شود پس بقصد شکستن خواهش او را از
تغذیه معاصی مکن از آنکه معصیت غذای مرغوب نفس است و از غذای مرغوب اشتداد می پذیرد حرص
مردیکه بسیار خوار است اگرچه شکم سیر باشد و تو خیال کرده که اگر نفس را بمرادات وی رسانم او سیر گشته
خود بخود از معصیت باز ایستد این خیال تو سخت خام و تدبیر تو محض ناتمام است از آنکه طغیان و فجور نفس با ستیفای
لذات قوت می گیرد و از دیاد می پذیرد و شکستگی شهوتش در باز داشتن او ست از هوا و هوس از رفتن

بمقتضای خواهش او و درساختن با وی **اللغات** لا ترم بضم الراء المهملة من الروم بالفتح طلب کردن اعاصی
جمع معصیة نافرمانی بالکسر بفتح الکاف وسکون السین المهملة شکستن الشهوة بفتح الشین المعجمة خواهش النهم بفتح النون
وکسر الهاء مرد بسیار خوار ❊ وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ إِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلَى ❊ حُبِّ الرَّضَاعِ وَإِنْ تَفْطِمْهُ
يَنْفَطِمِ ❊ **ترجمه** نفس مثل طفل شیرخوار است که اگر او را بحال او گذاری و از خوردن شیر باز نداری
بجوانی رسد در حالیتکه حریص است بر شیرخوارگی و اگر او را از آن باز داری باز ایستد **الحاصل** اصلاح نفس
در پیری ممکن نیست که آن از در روادی معاصی سر داده شود که در شباب گاه عصیان بچرد تا اینکه خود پیر گردیده باز گردد
بلکه خاصیت طفل شیرخواره دارد تا که او را از شیرخوارگی باز نداری باز نماند و درین کلام اشارت است
با نیکه نفس چون طفل تربیت پذیر است و بموجب فطرت اصلی خود استعداد کسب سعادت ابدیه دارد و
صلاح حال و هر چند که بتقدیر قادر مختار است لکن کسب اهلیت تمام است لهذا اهم کسب که بدان مکرم
بنوعی سعادت میشود که باز داشتن [illegible] ان تعذر است **اللغات** تهمله من الاهمال چیزی را بحال خود گذاشتن
شب بفتح الشین المعجمة وتشدید الباء الموحدة سن شباب جوان شدن الرضاع بکسر الراء المهملة وفتحها مکیدن
کودک پستان را الفطام بکسر الفاء باز داشتن طفل از شیر و الانفطام باز ماندن وی از آن ❊ فَاصْرِفْ
هَوَاهَا وَحَاذِرْ أَنْ تُوَلِّيَهُ ❊ إِنَّ الْهَوَى مَا تَوَلَّى يُصْمِ أَوْ يَصِمِ ❊ **ترجمه** اگر اصلاح نفس خواهی میل او را
گردان از وی هوای او و بترس از اینکه حاکم سازی بر او خواهش او را بدرستیکه هوای نفس بر هر کسیکه حاکم شد
هلاک کند او را یا عیبناک میسازد و المحکوم سگ بودن مردین اه + یا زیوردن [illegible] نفس خواه +
الحاصل تزکیه نفس بدون باز داشتن از مخالفات [illegible] متصور نیست از آنکه مرغوبات نفسانی
اکثر از جنس کبائر اند [illegible] تکلیف [illegible] و اگر از جمله صغائر و ترک ادب باشند در معصیت [illegible]
[illegible] + که لباس [illegible] در کشد + که بدعوی
خدائی سر کشد + گر مراد خود نیابد از درت + جوهری گر دو نفس اندر برت + نفس اگر دون نیز فارغ
نشین + من بیان کردم سلوک راه دین + **اللغات** اصرف باز گردانیدن حاذر پرهیز کردن التولیة
کسی را بر چیزی حاکم ساختن التولی حاکم شدن یصم بضم الیاء المثناة التحتانیة وسکون الصاد المهملة کر
ساختن [illegible] و یصم بفتح الیاء المثناة التحتانیة وکسر الصاد المهملة من الوصم عیبناک کردن چیزی را
وَرَاعِهَا وَهْيَ فِي الْأَعْمَالِ سَائِمَةٌ ❊ وَإِنْ هِيَ اسْتَحْلَتِ الْمَرْعَى فَلَا تُسِمِ

ترجمه نگاه بانی کن نفس را در هنگامی که او در کارهای خیر چرنده است و اگر وی لذتی حاصل کند
پس آگاه باش و ورا از چنین باز دارد الحاصل چون در بیت سابق به باز داشتن نفس از مناهی اعلام
کرد در این بیت ارشاد می کند که اگر نفس را در اعمال خیر از سنن نوافل و اذکار عجب و ریائی پدید آید
و هوای نفسانی در آن دخل کند پس وی را از این طاعت باز داشته بطاعتیکه بدو شاق تر بود مشغول گردان
تا بعجب و ریا گرفتار نگردد و عمل او ضائع نشود و تقیید نوافل و اذکار برای استحضار است با آنکه فرائض و
واجبات و سنن موکده بسبب پدید آمدن عجب و ریا ترک نباید داد بلکه جهد در قطع سبب باید نمود و
نفس مومن مرکب جان تو و دل است + راه پر مرکب بدین مشکل است + پاسبان مرکب خود باش و خر
تا نگردد ریز ریز + اللغات المراعاة نگاه داشتن هر چیزی و مراد از اعمال اعمال خیر است و ازمنه نوافل
و اذکار است السائمة بالسین المهملة من السوم چریدن در جای سبحلت بتاء التانیث من الاستحلاء شیرین
پنداشتن المرعی بفتح المیم و العین المهملة چراگاه اسم بضم التاء المثناة الفوقانیة و کسر السین المهملة
الاسامة چرانیدن کم حسّنت لذّة للمرء قاتلة :: من حیث لم یدر ان السمّ فی الدسم
ترجمه بسیار بار آراسته و فریب ساخت نفس لذتی را برای مرد در حالی که آن لذت کشنده او بود چنانکه
وی معلوم نکرد و ندانستی که این زهری است در روغن طعام چرب نتیجه الحاصل چون نفس را با اعمال خیر عبادات
مشغول ساختی از تلبیس وی پرهیز باش تا ترا فریب ندهد و باطل را در لباس حق ظاهر نسازد زیرا که
بسیار چیزها بظاهر نیک می نماید لکن در حقیقت مثل زهر قاتل اند مخلوط بطعام چرب لذیذ که تناولش موجب
هلاکت میسازد پس دل را با این چنین مکاره + ورنه از مکرش نداری چاره + خویشتن را همره ارا
کند بعد از آن دعوای عشاقی کند + آورد نان و نمک در پیش تو + نان دهد پاشد نمک بر ریش تو +
لذتش با تو نوائی دیش نیست + نوش را و هرگز جدا از نیش نیست + اللغات کم خبریه یعنی بسیار بار
حسّنت بتاء التانیث من التحسین آراستن و نیک شمردن المرء بفتح المیم مرد الدرایه دانستن السم بتثلیث السین
المهملة و تشدید المیم زهر الدسم بفتح الدال و السین المهملتین چربی یا بکسر السین طعام چرب واخش الدسائس
من جوع و من شبع :: فرب مخمصة شر من التخم :: ترجمه و بترس از مکرهای
پنهانی نفس که ناشی اند از گرسنگی و از سیری پس بسا گرسنگی سخت که بدتر است از شدت سیری
الحاصل در گرسنگی و سیری اعتدال ملحوظ باید داشت و نیز ازانکه از مکاید نفس شوم است مذموم

باید انگاشت و اگرچه از سیری غلبهٔ شهوت و خواب غفلت و قساوت قلب و کسل در طاعت ناشی میشود ولکن گرسنگی بدتر از آن است چه آن از قبیل دغابت و ناسپاسی و اعتراض بر قضا و قدر و پژمردگی و خیالات فاسده که مفضی بکفر و الحاد میشوند بطلوع میرسد علاوه آن مفاسد گرسنگی متعدی بغیر اند بخلاف مفاسد سیری متعدی بغیر نیستند و شکم سیر با خفای حال میکوشد تا او را عیب نکنند و حریص نگویند و گرسنه مرا ض دوست می دارد که خلق بر حال او اطلاع یابند و او را زاهد دانند و آن ریائیست منسوب بشرک خفی کما لایخفی علی ذی فطرة سلیمة لکن این حکم در حق عوام مومنین است بخلاف خواص که نفس ایشان مهذب بتهذیبات شریعت و طریقت شده و قوت روحی شان قائم مقام قوت گردیده گرسنگی را دوست میدارند و از سیری منع میفرمایند از انکه مفاسد گرسنگی که مذکور شدند از ایشان مدفوع اند و مفاسد سیری را دفع کردن نمی توانند چنانچه بزرگی میفرماید ؎

جوع طعام خویش کن تا بقبول حق رسی ؛ چون بقبول حق رسی بر همه خلق ناز کن ؛ و سیر نیست که گرسنگی مدد روح و موجب تقویت است همچنانکه از سیری غیر مفرط تغذیهٔ بدن میشود و قوتش می بخشد **اللغات** المختبئة ترسیدن الدسائس بفتح الدال المهملة جمع دسیسة یعنی مکر و حیلهٔ نهان الجوع بضم الجیم گرسنگی الشبع بکسر الشین المعجمة و فتح الباء الموحدة سیر شدن رب اگرچه در اصل بمعنی تقلیل است لکن در استعمال شایع بمعنی تکثیر آمده المخمصة بفتح المیمین و سکون الخاء المعجمة و فتح الصاد المهملة گرسنگی سخت التخم بضم التاء المثناة الفوقانیة و فتح الخاء المعجمة جمع تخمه پری شکم که منجر بفساد معده گردد وَاسْتَفْرِغِ الدَّمْعَ مِنْ عَيْنٍ قَدِ امْتَلَأَتْ :: مِنَ الْمَحَارِمِ وَالْزَمْ حِمْيَةَ النَّدَمِ **ترجمه** و روان کن اشک را از چشمیکه بتحقیق پر شد از نظرهای حرام و لازم تر نگاه داشتن پشیمانی را تا باز معاودت نکنی **الحاصل** آب چشمه چشم را که از نجاست نظرهای حرام ناپاک شده بجهد تام تمام و کمال باید کشید و سر سنگ ندامت بران باید گماشت تا آینده از فتادن نجاست مانع شود و فایده نسبت محارم بسوی چشم اینست که نظر از دواعی قویه ابتلای انسان است در معاصی و ستر چشم از معصیتهای کثیر باز میدارد چنانچه حاکم از حذیفه رض روایت می کند که فرمود سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم که النظر تیر زهر آلود ابلیس است کسیکه بخوف حق سبحانه باز داشت آن از محارم یافت حلاوت ایمان **اللغات** الاستفراغ روان ساختن و ریختن چیزی از ظرفی بجهد تمام الامتلاء پر شدن المحارم جمع محرم بمعنی حرام و ممنوع الحمیة بکسر الحاء المهملة نگاه داشتن و پرهیز کردن الندم بفتح النون و الدال المهملة پشیمانی وَخَالِفِ النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ وَاعْصِهِمَا :: وَإِنْ هُمَا مَحَّضَاكَ النُّصْحَ فَاتَّهِمِ

وَلَا تُطِعْ مِنْهُمَا خَصْمًا وَلَا حَكَمًا + فَأَنْتَ تَعْرِفُ كَيْدَ الْخَصْمِ وَالْحَكَمِ

ترجمه ومخالفت کن نفس وشیطان را وبفرمان ایشان مرو اگر آن هر دو نصیحت خالص کنند ترا دروغ گویند

ایشان را وفرمان بدار یکی از این هر دو خصمی وحکمی را از آنکه تو می شناسی مکر وفریب این خصم وحکم را بدانکه

نفس وشیطان اگرچه بالاشتراک در اضلال انسان می کوشند وکاریکی بدون اعانت دیگری راست نمی آید

لکن نفس ترا بر ایشان غالب است از آنکه شیطان آنچه می کند بواسطه او می کند کسیکه نفس او مهذب است

تهذیبات شریعت وطریقت شیطان او را فریب دادن نمی تواند در اضلال این هر دو برسه نوع است

اول چونکه شخصی قصد سلوک طریق می نماید بر سم عداوت ودشمنی که جبلی ایشان است پیش می آیند

واو را از امتثال اوامر ونواهی الهی وکسب سعادات باز می دارند ونمی گذارند که این بیچاره راه

منزل مقصود برد در این کار ایشان پیش آمد اهل مبتدی است که او حوصله مقاومت ومخالفت ندارد دوم آنکه

بطور الطریق دوستی نمود داری می کنند وعداوت بطن پیدا رند وبامور یکه بظاهر در غایت حسن وباطن در نهایت

قبح باشند مامور می سازند وچونکه سالک بر خوبی ظاهر آن نظر نموده وز خبث باطن شان آگاه نگشته

بدان کار زند بشود آخر در دام بلا ودر ورطه هلاکت می افتد چنانچه اگر شخصی از اهل علم گوشه نشینی اختیار کند

واز صحبت اغنیا واهل حکومت اجتناب ورزد نفس وشیطان بروی حسد برده در دلش می اندازند که گفته

فرستادن تو نزد اهل حکومت ودلالت تو بر خیر حاجت روائی عاجزی می شود درین اجر عظیم است پس

آن شخص در کار روائی خلایق گفته فرستادن ونوشتن بسوی اهل حکومت مشغول می گردد چون مدتی

برین گذشت باز بوی القا می کنند که در حضور وغیبت فرق بسیار است بر سفارش نامه نیاید فیه ان

فائده مترتب نیست اگر خود رفته بالمشافهه گفته شود اثر تمام خواهد بخشید وهر قدم که درین راه نهاده

خواهد شد اجر آن در دیوان عمل تو ثبت خواهد گردید پس آن شخص آمد ورفت بسوی اهل دول برای حاجت روائی خلق

شروع میکند واز اثر صحبت ایشان که در حق سالک حکم زهر قاتل دارد میل محبت دنیا در دلش پیدا شود باز در دلش می

اندازند که اگر مردی سفارش کسی نزد حکام بلا شرط اخذ مال کند ونکسی بعد انجاح مرام او در الطریق هدیه

چیزی بدهد گرفتن آن جایز نیست پس آن مرد این مال را حلال نسته از خلق می گیرد چون مدتی برین

گذشت وتعلقی در دل او از مصاحبت اهل دول وجمع مال پیدا شد بحرام صریح دلالت می کنند پس بنلا

بحرام خوار بشود ... [illegible] ... برشته [illegible] ...

[illegible]

وحضور قلب که ذات شریف بر باد میرود و در گرداب ضلالت می افتد سوم آنکه چون شخصی در عبادتی مشغول می شود
و از ان باز آمدن نمی تواند در خاطرش می اندازند که از نوع عبادت عبادتی دیگر در حق تو مفیدتر است بآن مشغول
باید شد مقصود ایشان ازین اغوا اینست که او را از مرتبهٔ که دارد از ان فرود گردانند و از عبادت جا حمله باز
دارند چنانچه از قطب العالم شیخ نجم الدین کبری قدس سره منقولست که چون او بحکم شیخ خود در زاویه ذکر نشسته در
خاطرش رسید که تو مرد فاضل و محدث هستی در حق تو بهتر است که تعلیم مسائل دین کنی و شریعت مطهره را ترویج
دهی که نفع متعدی بغیر بهتر است از نفع ذات خود شیخ ایشان ازین خطره آگاه گشته به حجره رسیده فرمود که ای
فرزند این خطره رحمانی نیست نفس و شیطان می خواهند که ترا از مرتبه عرفان باز دارند این خطره را از دل
بدر کن و بکار خود مشغول باش که بعد حصول آن ترویج دین بوجه احسن حاصل شود پس حاصل انکه نفس
شیطان بدین طور نوع از سه حال خالی نیست که یا ایشان از راه خصومت ظاهره بالاتفاق انسان را
در کفر و معصیت می اندازند یا هر دو باظهار دوستی دلالت بامری می کنند که حاصلش خیر و لیکن باعث بایکی
دلالت بامر قبیح می نماید و عداوت خود را باظهار آن رد و دیگری در پرده دوستی را خصومت می نماید پس
حاصل یقینی اینست که اگر این هر دو بطریق معهود خود که عداوت صریح است پیش آیند لیس ایشان را مقهور
گردان و اگر خود بطریق دوستی و نصیحت ظاهر کنند و باین حیله ترا در دام ضلالت اندازند یا مرتبه که داری
از ان فرود گردانند نافرمانی ایشان کن و ایشان را دروغ گوی پندار تا دین تو از دستبرد این قاطعان طریق
سالم ماند و اگر بطریق خصم و دیگری بصورت حکم نمودار شده و به اغوای تو کوشند اطاعت هیچ یکی از نها
مکن از انکه آنکه مذهب این خصم و حکم بوجه احسن معلوم است و بر تحقیق تکرار مضمون یقین لازم نمی آید
و در ترجمه مطابق عمل [illegible] اغاثت المخالفة با یکدیگر خلاف کردن استیفان بروزن فعلان است
اگر مانند [illegible] یا بروزن [illegible] و در صورتیکه مشتق از شیطن بمعنی دور شدن بود الا [illegible]
فرمانبرداری کردن خصم بفتح خای معجمه و سکون صاد مهمله دشمن الحکم بفتح الحاء المهمله و الکاف بمعنی [illegible] منازع
[illegible] بمعنی حکم او مرتضی گردد و کسیه نفهم الکاف مکرر اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ مِنْ قَوْلٍ بِلَا عَمَلٍ
لَقَدْ نَسَبْتُ بِهِ نَسْلًا لِذِي عُقُمٍ * ترجمه آمرزش از خدا می خواهم از گفتاری که مقارن بکردار
نباشد بجهت آن گفتار بی کردار همچنان است که نسبت کرده باشم فرزندی را بسوی زن نازائیده
اصل [illegible] ناظم قدس سره بعد استغاثه بالعام [illegible] طریق دفع شر نفس و شیطان بیان فرموده [illegible]

این بیان را در خود عمل نیافته لهذا استغفار که از اعاظم طرق اصلاح حال سالک است می گراید و می فرماید که ثمرهٔ موعظت افاده و تاثیر است در دل سامع و افاده و تاثیر نسبت سخن بشابه فرزند است بنسبت زن چنانچه ثمرهٔ سخن بر تقدیری است که قائل بدان عامل باشد و در صورتیکه مقرون بعمل نبود بی تاثیر می ماند چنانکه زن عقیمه را نصیبه از اولاد نیست سخن خواهم آمرزش حق در بلفظ نصیحت کان فقط قول است و بس پس این بدان ماند که از عقیم بنسبت فرزند کردن با عقیم **اللغات** الاستغفار طلب آمرزش کردن النسل بفتح النون و سکون السین المهملة فرزند کما فی الصحاح العقم بضم العین المهملة و سکون القاف و ضمها بمعنی نازائیدن امرتك الخير لكن ما ائتمرت به :: وما استقمت فما قولي لك استقم ترجمه فرمودم ترا کار نیک لیکن من فرمانبرداری نکردم بدان کار و ثبات و رزیدم بآن پس چه سود شود گفتار من ترا که استقامت حاصل کن الحاصل این نصیحت سخن که اقتران بعمل ندارد قال است بی حال و تدبیری است بی نیال ثمر از این جهت که نصیحت ناصح غیر عامل و بال است چه طبرانی در معجم صغیر از انس بن مالک روایت می کند که گفت عرض کردم یا رسول الله نامر بالمعروف و نهی از منکر نکنیم تا بدان عامل نشویم فرمود امر و نهی کنید اگرچه بدان عامل نباشید بلکه این سبب که مصداق انه بمنک اصلاح حال خود مقدم است نسبت بحال دیگری تا در وعید اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم نه در آیم و نصیحت بدل دیگری ما ثیر نا خشنه چنانچه بلاد فیه بیت صرحا تفصیل این ان شاء الله تعالی اللغات الامر فرمودن الخبر نکوئی الائتمار فرمان بردن الاستقامت ثبات ورزیدن در کار است

ولا تزودت قبل الموت نافلة :: ولم اصل سوى فرض ولم اصم

ترجمه دیگر فتم توشه راه آخرت پیش از نزول موت از جنس عبادات زائده و نگذاردم هیچ نمازی و نداشتم هیچ روزه سوای فرض کاصل ناظم رحمه الله بسبیل تحسری گوید که زادی از نوافل که موجب تقرب الهی و باعث ورود فیوض نامتناهی باشد پیش از حلول اجل موعود برای سفر آخرت مهیا ننمودم و از عقاب موت نترسیدم و اکتفا کردم بر نماز و روزه که واجب بود و چونکه سنن موکده مکملات فرائض اند بمعیار نقصان آن بشهادت احادیث صحیحه واقع شده اند ادای آن تابع ادای نمازهای فریضه است لهذا از تخصیص ناظم قدس سره بلفظ فرض ترک آن لازم نمی آید بلکه متبادر اند که بمتبوع ایمان تابع و متبوع است چنانچه از جهاد الامیر متبادر همین است که با اتباع آمده باشد و چونکه داری ز نیهان عزم سفر و زاد آن کن

ضیا آتش سپر + کوشش راه تو اندر قافله + صوم نفل است و نماز نافله + جهد کن تا سوی درهت ذهند +
منزل تا دل خواست دهند + گر شده راهی قرب جای تو + وای توای وای توای وای تو + **اللغات**
کشود کوشش راه بر یدن النافله بنفل بسکون لنفا عبادتیکه بر اتیان آن ثواب مترتب گردد و ترک آن
موجب نشود ظلمت سنة من احیی الظلام الی + ان اشتکت قدماه الضر من ورم
ترجمه بید او کردم بر سنت سنیه کسیکه زنده ساختی شب تا حدیکه مرض شد دو قدم مبارکش بسبب گزندی از ورم
الحاصل فوت کردم حقوق سنت و ترک نمودم اقتدا او عباد شخصی را که در بیداری شب قیام در نماز تهجد تا
غایتی می کردی که هر دو پای مبارکش اگزندی از ورم رسیده چنانچه در صحیحین مروی است از ام المؤمنین عائشه
صدیقه که گفت سرور عالم صلی الله علیه وسلم در نماز تهجد آن قدر قیام فرمودی که هر دو پای مبارکش متورم
شدند عرض کردم که یا رسول الله چرا این قدر بنفس شریف خود جفای فرمائی حق سبحانه تو را از خلق برگزیده و
ذنوب ما تقدم و ما تأخر تو بخشیده در جواب گفت که ای عایشه آیا ادای شکر این نعمت نکنم و مراد از ذنوب
ترک اولی است از آنکه وی صلی الله علیه وسلم معصوم است از صغیره و کبیره و مراد از شکایه عروض مرض است
کما یقال اشتکی فلان ای مرض نه نسبت که این تورم بخاطر شریف گرانی آورد و از آن شکایت کرد
چنانچه بعض شارحین بدین تو هم بر ناظم رح اعتراض کرده اند **اللغات** ظلمت بتاء التکلم من الظلم
ستم کردن السنة بضم السین المهملة و تشدید النون عملی است که مواظبت فرموده باشد سرور عالم صلی الله علیه
آله وسلم بدان عمل و ترک آن نیز ایدا از یکی دو بار نکرده باشد یا عملی که بدیگری فرموده یا خود کرده یا از دیگری
دیده سکوت ورزیده الاحیا زنده کردن الظلام بفتح الظاء المعجمة تاریکی و مراد از آن ظلمت شب است اشتکت
بتاء التانیث من الشکایه گله کردن و نالیدن و مرض شدن الضر بضم الضاد المعجمة و تشدید الراء المهملة گزند الورم
بفتح الواو و الراء المهملة آماس و شددت من سغب احشائه و طوی + تحت الحجارة
کشحا مترف الادم **ترجمه** و نیز بید او کردم بر طریقه آنحضرت که محکم بسته است از
گرسنگی اندرون شکم را و می نوردید زیر سنگ تهیگاهی را که بناز و نعمت پرورده شد پوست
آن **الحاصل** نگاه نداشتم طریق مجاهده سرور عالم صلی الله علیه وسلم را و اقتدا نکردم کوی
که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم نازک پرورده ناز و نعمت می بست تا گرسنگی مضرت نرساند و
از طاعت باز نماند چنانچه در صحیح بخاری از جابر مروی است که گفت روز حفر خندق

ق

سنگی حایل آمد که بسبب ضعف بدن و شدت گرسنگی از شکستن آن عاجز شدیم آنسرور علیه الصلوة والسلام بر خاست در حالتیکه از غایت گرسنگی سنگی بر شکم بسته بود و بیک حمله از تبر آن سنگ حایل را پاره پاره ساخت و کرمانی شارح بخاری می گوید که حکمت ظاهره در بستن سنگ بر شکم آن بود که وقت قیام راست استادن ممکن گردد و شققی در عبادت داده نیاید و شکستگی نقص حاصل شود و این فقر و فاقه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیاری بود نه اضطراری و غیبت بود نه ملکیت چنانچه در آینده بیت معلوم شود **اللغات** آذلت بستن بفتح السین المهملة و التاء المثناة گرسنگی الاحشا جمع حشو بکسر الحاء المهملة و دنده شکم طوی حن الطی نوردیدن الکشح بفتح الکاف و سکون الشین المعجمة از کمر تا استخوان پهلو المترف بضم المیم و سکون التاء المثناة الفوقانیة و فتح الراء المهملة پرورده شده کمافی الصراح الادم بفتح الهمزة و الدال المهملة پوست دباغت داده

الجبال الشم من ذهب عن نفسه فاراها ایما شمم + **ترجمه** در خواست نمودند کوههای بلند در حالتیکه بودند از طلا از جهت نفس مبارک آن شخص پس وی نمود بایشان کوهها بلندهمتی خود را که چه مقدار است بلندی آن **الحاصل** گذاشتم طریقه آنکس را که کوههای بلند خود را بحکم قادر مختار حق جل شانه پیش وی بصورت طلا نمودار کردند تا منظور نظر کیمیا اثر او شوند و بهر طوریکه خواهد بر آن تصرف فرماید وی از کمال علو همتی که داشت آنرا قبول نفرمود بلکه چشم التفات بسوی آنها نکشاد و نگریست بدانسبب که بلند همتی داشت + آنرا پرکاه هم نه انگاشت + چنانچه در جامع ترمذی از ابی امامه باهلی مروی است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم عرض کرد به من پروردگار من کوههای مکه را از طلا و نقره گفتم خداوندا مرا حاجت آن نیست می خواهم که یکروز شکم سیر و یکروز گرسنه باشم روزیکه شکم سیر شوم ادای شکر تو کنم و در آن روز که گرسنه باشم تضرع نمایم بسوی تو و زیاده کنم عبادت را شاعری حدیث دیگر را که در شروح مذکور است بنظم آورده **شعر** جبرئیل آمد که ای فخر کرام + حق تعالی بر تو می گوید سلام + بعد از آن می گوید ای سلطان دین + ای وجودت رحمة للعالمین + گر تو خواهی از پی عیش و طرب + کوهها را بر تو گردانم ذهب + چون پیمبر واقف اسرار بود + سینه او مطلع انوار بود + گفت این دنیا نه مقدار نیست + مال کی سزاوار نیست + در دنیا فانی خانمان + مال آن سرمایه بی مایگان + جبرئیلش با هزاران آفرین گفت ای مقام ختم المرسلین + هر که شد در راه حق ثابت قدم + هست دنیا پیش چشمش کالعدم + **اللغات** المراودة درخواستن الشم بضم الشین المعجمة و تشدید المیم جمع اشم بلند الشمم بفتح الشین المعجمة و المیم الاولی بلند همتی

و اکدت زهده فیها ضرورته + ان الضرورة لا تعدو اعلی العصم

وَكَيْفَ تَدْعُو إِلَى الدُّنْيَا ضَرُورَةُ مَنْ ؛ لَوْلَاهُ لَمْ تَخْرُجِ الدُّنْيَا مِنَ الْعَدَمِ

ترجمه چگونه خواند بسوی دنیا شدت احتیاج آنکس ترک رغبت او را بسوی دنیا بدرستیکه شدت حاجت غالب نمی
آید بر عصمتهای الٰهی و چگونه دعوت کند بسوی دنیا شدت حاجت کسی اگر او نبودی نه برآمدی دنیا از کتم عدم
بساحت وجود **الحاصل** هرچند که بمقتضای لوازم بشریت احتیاج بسوی دنیا داشت و او خود را بزیرا
بسته بنظر مبارکش جلوه می داد تا او را فریب دهد لکن هیچ اثری نکرد چه او معصوم بعصمت الٰهی بود و حاجت بروی غلبه کردن
نتوانست تا بسوی دنیا ودون فریفته شود بلکه هر قدر که حاجت زیادت پذیرفت بی رغبتی او بسوی دنیا
زیاده گشت و چگونه حاجت و اضطرار ساخته ملتجی دنیا سازد از آنکه دنیا و ما فیها در ایجاد خود محتاج است
بسوی وجود او پس احتیاج او بسوی امکانی ندارد چنانچه طبرانی در معجم کبیر بروایت سلمان فارسی نقل می کند
که فرمود سرور عالم صلی الله علیه وسلم حق سبحانه می فرماید ای محمد اگر تو نبودی خلق نمی کردم دنیا را و علامه
سید حلبی رحمه الله گفته از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که آدم و جمیع مخلوقات پیدا کرده شدند برای او
وزهد او از خصائص شده است + زیرا که با او عصمت حق بود یا را آنکه دنیا را از وی باشد ثبات + کی بود او را
بدنیا التفات پس قسطلانی عیاض رحمهما الله تعالی بجا فرموده که حضرت با آن همه قدرت بر رزق شکر کرده اند چنانچه عبدالله بن مبارک گفته است
که من زاهد نیستم زاهد عمر بن عبدالعزیز است که دنیا بدو رجوع آورده و او آنرا قبول نکرد و چونکه رسول خدا
صلی الله علیه وسلم مالک مالی نبود و آنچه در دست داشت از حسب ودایع بود که بر اهل آن صرف می فرمود
او را زاهد گفتن نمی سزد و اعتراض می شود از آنکه مالکیت و قدرت از زهد زاهد تواند بود که حق جل مجده خزاین
در زمین را بروی عرضه داده و او بآن اصلاً التفات نشود لهذا سیوطی رحمه الله در رساله تعداد سماء نبویه لفظ زاهد آورده

اللغات اکدت بتاء التانیث من التاکید استوار کردن آنرا زهد بضم الزاء المعجمة اعراض کردن از طعام و دنیوی
ترک داشتن آن بطوع و رغبت الضرورة بفتح الضاد المعجمة وضم الراء المهملة شدت حاجت العصم بکسر العین وفتح الصاد
المهملتین جمع عصمت نگاه داشتن از معصیت تدعو من الدعوة خواندن الدنیا بضم الدال المهملة من الدنو ناقص
مؤنث است یا من الدناءة بمعنی نزدیکی از آنکه نشست آخرت نزدیک است بسوی انسان الخروج بیرون آمدن +

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَالثَّقَلَيْنِ ؛ وَالْفَرِيقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَمِنْ عَجَمِ **ترجمه** آنکس
که صفت او چنین و چنان مذکور شد نام پاک او محمد است سردار دو جهان و سرور انس و جان و مهتر هر دو گروه
انسان از عرب و عجم **الحاصل** در سابق ناظم علیه الرحمة بعض احوال سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم را

بطریق ابهام بدون تصریح باسم شریف وی بیان فرمود تا سامع را شوق و آمد ابی پیدا شود در طلب
تصریح نام گردد اکحال می گوید که نام مبارک آن موصوف گرامی صفات و ممدوح جمله کائنات محمد است
صلی الله علیه وسلم سردار دنیا و آخرت و سالار انس و جن و سرور هر دو فریق از عرب و عجم و این تخصیص
بعد تعمیم است که فائده تو کید می دهد یا غرض از تخصیص اول آنکه در قول قوی است که قائل تخصیص نبوت وی
صلی الله علیه وسلم پنهان شده و تخصیص ثانی رد قول آنکسی است که نبوت آن مخصوص بعرب می دانند
ای شرف دودهٔ آدم ز تو + روشنی دیدهٔ عالم ز تو + کیست درینجا که ز خیل تو نیست + کیست بر
خوان که طفیل تو نیست **فائده** درینجا نون بین باعتبار تقطیع در مصرعهٔ ثانی محسوب است محمد از اشهر
اسمای خاتم النبیین است صلی الله علیه و آله وسلم ماخوذ از تحمید یعنی بسیار ستوده که ابلغ است از حمد و روز
تولد مبارکش جد وی عبد المطلب موسوم بدین اسم ساخت و چون یکی از قوم پرسید که این فرزند ارجمند را
چرا مسمی باین اسم کردی که در پدران تو کسی این نام نداشت در جواب فرمود که امیدوارم بدین نام باميد آنکه
ستوده شود در زبان کافهٔ انام سه مقام تو محمود است محمد + بیان مقامی و نامی که دارد **اللغات** بفتح
السین المهملة و سکون الیاء المثناة التحتانیة المشددة سردار الکون بفتح الکاف بودن و مراد از کونین دنیا و
آخرت است الثقلین بفتح الثاء المثلثة و القاف جن و انس الفریق گروه العرب بضم الاول و سکون الثانی
و بفتحتین بیک معنی آمده و همچنین لفظ عجم را نیز بهر دو اعراب ضبط کرده اند اما درینجا برای محافظت وزن
لفظ عرب به الضم اول و سکون ثانی و لفظ عجم را بفتحتین باید خواند **نَبِیُّنَا الْآمِرُ النَّاهِیْ فَلَا اَحَدٌ**
اَبَرُّ فِیْ قَوْلِ لَا مِنْهُ وَلَا نَعَمٖ **ترجمه** نبی ما امر کننده بعبادات و حسنات و ناهی از قبایح و سیئات
است پس هیچکس نیست راست گوتر از وی در گفتار نفی و اثبات **الحاصل** پیغمبر رفیع القدر ما امر کننده
است بطاعت الهی باز دارنده ایشان است از قبایح و مناهی ما حکامیکه امکان نسخ شریعت دیگر
ندارند بسبب اکمال دین و اتمام نعمت برین امت مرحومه پس کسی راست گوتر از وی و گفتار رد و قبول
اقوال است نیست نه در زمان وی و نه بعد از وی بخلاف انبیاء سابقین که ایشان اگرچه در امر و نهی و رد و قبول
اقوال است راست گو بودند لکن چونکه شریعت ایشان نسخ پذیر است بعثت نبی دیگر لهذا صیغه اسم تفضیل
علی الاطلاق در حق شان مستقیم نیست و این تفضیل منحصر است در ذات شریف خاتم النبیین علیه و علیهم الصلوة
والسلام سه در وصف تو زیاده چگویم ازین قدر + بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر + **اللغات**

نبی یا نبوت است از نباء بمعنی الانباء خبر دادن یا از نبوۃ بمعنے علوی رتبت و در اصطلاح نبی کسیست که مبعوث کند او را حق سبحانہ برای تبلیغ احکام بسوی خلق عام که تابع شریعت سابقه باشد یا شریعت جدید آرد و رسول نزد بعضے مرادف است و اکثری تجدید شریعت در آن شرط کرده اند و نبوت متضمن شرف ولایت است باعتبار تقرب بارگاه قادر مطلق و تصرف در خلق بحق در تمم ولایت . نبی افضل است از مرتبہ نبوت او نه آنکه مطلق ولایت است بر مرتبہ نبوت فضیلت دارد و نبوت خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم باعتبار طرف ظاهر خود که تبلیغ احکام است بجمیع وجوه بروی ختم شده امکان تجاوز بسوی دیگری ندارد و باعتبار طرف باطن خود که ولایت است اختتام بدین نسبت و تجاوز است بسوی اولیا است وی تا قیام قیامت و حاشا که کسی بدون متابعت او بسوی قرب آلهی راه یابد ع حقا که بے متابعت سید رسل + هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت + از هیچ رو بهیچ در ره نمید هند + آنرا که ز آستانہ او روی دل بتافت + الآمر فرمانیده کارهای نهایت التناهی بازدارنده از فعال بد الا برفع الهمزۃ و الیاء المهملة و تشدید الیاء المهملۃ است گو ترهُوَ الحَبِيبُ الَّذِي تُرْجَى شَفَاعَتُهُ + لِكُلِّ هَوْلٍ مِنَ الأَهْوَالِ مُقْتَحِمِ ترجمه او آن محبوب خدا است که امید نجات بشفاعت او بود میباشد بر امر هولناک از هولهای روز قیامت که اندازنده است مردم را در بلای شدید الحاصل ممدوح من آن محبوب بارگاه صمدی و مقبول درگاه سرمدی است که نجات بخشد عصاة را از شداید عذاب آخرت بشفاعت خود ع غم مخور زانکه شفیعش توئی + یا یده قدر فرش توئی + عاصی امت نسبت زطاعت مرا + هست امید شفاعت مرا + و مقام محمود که عبارت است از شفاعت کبری مخصوص وی است صلی اللہ علیہ وسلم و آن در حق صالح برای دخول بهشت بغیر حساب یا برای تخفیف حساب یا برای رفع درجات و در حق مومن عاصی برای نجات از دوزخ و برای تقلیل مدت مکث وی در آن چنانچه در صحیحین از انس بن مالک رض مروی است که فرمود سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم چون روز قیامت عصاة امم در شداید گرفتار شوند طلب شفاعت کنند از آدم و گویند که تراحق جل مجده بید قدرت آفریده و مسجود ملائکه ساخته برای ما در بارگاه ایزدی شفاعت کن تا از زحمت اندوه نجات یابیم او عذرها نده است خطیئه خود کرده معذرت پیش آید و اشاره بسوی نوح ع کند چون پیش او حاضر شوند او گوید که من این مرتبه ندارم و از سوال بیجا که در باب نجات پسر کردم در نده است هم چنین بر ابراهیم ع روید که او خلیل الرحمان است چون پیش وی آیند او نیز خطیئه خود را بیاد آورده عذر خواسته بسوی موسی ع دلالت فرماید

آن حبیب بود که امید داشته می شود در روز قیامت + در شفاعت مر او را نجات یابند بسبب شفاعت او در هر

اونیز خطایه قتل قبطی ظاهر کرده گوید که مرا این مرتبت نیست تما بسوی عیسی علیه السلام رجوع آرید چون از وی درخواست
نمایند او گوید که امروز روز محمد است علیه الصلوة والسلام و او مغفور الذنوب است الیوم کسی سوای او یارای
شفاعت ندارد شما نزد او بروید پس ایشان در حضور من رسیده ملتجی شفاعت شوند من بعد سجود و حصول اذن عام برای همه
شفاعت کنم حق جل شانه در حق هر یکی از اهل عذاب شفاعت من قبول فرماید و همه را انجات بخشد و هم دو
سوای کفره مخلدین فی النار در دوزخ نمانند در روز رستخیز که روز صعوبت است + هر کس زبان خویش نهان
در دهان کند + نازم برحم و رحمت سالار انبیا + کو خلق را بذیل شفاعت نهان کند + **اللغات**
حبیب بمعنی محبوب و دوست داشته شده و هر یکی از انبیا مخصوص است بلقبی مثل آدم صفی الله و نوح نجی الله و ابراهیم
خلیل الله و نبی ما صلی الله علیه وسلم بحبیب الله اختصاص دارد و فرق در خلیل و حبیب اینست که خلیل هر چه کند
برای رضا حق می کند و حبیب آنکه حق سبحانه آن می کند که در آن رضا حبیب باشد چنانچه در حدیث قدسی
وارد است که ای محمد تمام خلق طالب رضای من اند و مطلوب من رضای تست قال الله تعالی ولسوف یعطیک ربک
فترضی ع است همه خسپند تو ئی جان همه + ایشان همه آن تو و تو آن همه + خوشنودی تو جست خدای تو کشش
خوشنودی نه مگر بغفران همه + ترجی بضم التاء المثناة الفوقانیة و سکون الراء المهملة و فتح الجیم من الرجاء امید
داشتن الشفاعة بفتح الشین المعجمة درخواستن عفو گناه کسی از شخصی الهول بفتح الهاء ترس مقتحم بکسر الحاء
المهملة من الاقتحام در آمدن در چیزی بدرشتی و انداختن کسی او در بلا یکبارگی **دَعَا اِلَی اللهِ**
فَالْمُسْتَمْسِکُوْنَ بِهٖ مُسْتَمْسِکُوْنَ بِحَبْلٍ غَیْرِ مُنْفَصِمِ **ترجمه** خواند خلق را بسوی طاعت
خدا پس چنگ زنندگان بوی چنگ زنندگانند بریسمانیکه صفت گسستگی ندارد **الحاصل** دعوت کرد
آنسرور صلی الله علیه وسلم بسوی عبادت حق سبحانه هر احدی را از جن و انس پس کسانیکه قبول آن دعوت
کردند و متمسک شدند بشریعت حقه غیر منسوخه امان یافتند از عذاب الهی و در آمدند در حصن حصین مثوبات
غیر متناهی و کسانیکه بقبول آن دعوت نپرداختند در مهاوی هلاکت افتادند و هیچ وجه روی در راه
بسوی بارگاه ایزدی ندارند **اللغات** الاستمساک چنگ زدن و گرفتن چیزی را الحبل
تمام الحبل بفتح الحاء المهملة و سکون الموحدة رسن و عهد و پیمان کما فی الصحاح و صاحب مجمع البحار آنرا
بدین کرده المنفصم بکسر الصاد المهملة من الانفصام گسسته شدن فَاقَ النَّبِیِّیْنَ فِیْ خَلْقٍ وَّفِیْ خُلُقٍ
وَلَمْ یُدَانُوْهُ فِیْ عِلْمٍ وَّلَا کَرَمٍ **ترجمه** فایق آمد بر همه انبیا در صورت و سیرت و کو

نرسیده هیچ یکی از انسانها در علم و نه در کرم الحاصل آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جمیع انبیای کرام و رسل
عظام که اکمل نوع بشر اند در حسن و جمال ظاهری و فضائل و کمالات باطنی فائق است و هیچ یکی از ایشان
در معرفت الهی و جود و کرم بگرد او نرسیده و تمامی افراد انسانی چه رسد که شیخ ابن حجر مکی در شرح شمائل فرمایند
که جمع نشده است در ظاهر صورت هیچ بشر از صباحت و ملاحت و لطافت آنچه که در آن حضرت جمع بوده
چنانچه جمع نشده در باطن سیرت هیچ احدی از کمالات پسندیده و خصائل حمیده آنچه جمع گردیده در باطن
صلی الله علیه وسلم و همچنانکه جمال جهان آرای آنحضرت در اصل خلقت بوده تمام و کمال آن در عالم حسن ظهور
نموده و گرنه دیده هیچکس طاقت مشاهده نداشتی و جلوه آن روی زیبا هیچکس و هرگز هیچ ناظری نگذاشتی
تو شمس صفحه لیست ز قرآن روی تو + واللیل آیتی است ز فرقان موی تو + طی کنایه ز قد رعنای تو بود +
عبارت است ز میدان کوی تو + کوثر اشاره از لب لعل تو کرده اند + لاتقنطوا است ترجمه گفتگوی تو
و عظم خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم را حدی و نهایتی نیست که بجمیع آن محیط شدن کسی را نشاید چه وی بتخلق بجمیع
اسماء و صفات الهی که غیر متناهی اند بوده متخلق اتم آنها واقع شده علی سبیل الغنا و هر وجه کمال بدون
غالبیت بعض اسماء و صفات بر بعض بخلاف دیگر انبیا علیهم السلام که ظهور آن در ایشان بر وجه غالبیت و مغلوبیت
کما فی شرح الهمزیة المسمی به ... و روایت کرده اند که یکی از صحابه از ام المومنین عائشه صدیقه سوال کرد که تعداد کن
برمن خصائل و کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا حفظ کنم پس پرسید آن ام صدیقه در جواب فرمود که تو اگر تعداد
تمامی دنیا کنی من تعداد کمالات و اخلاق آنحضرت نمایم او گفت تمامی آن غیر متناهی اند من طاقت تعداد آن
ندارم پس صدیقه گفت که تو تمامی دنیا را با وجودیکه بحکم قل متاع الدنیا قلیل موصوف بقلت اند تعداد کردن
نمیتوانی من چسان تعداد کنم کمالات و اخلاق شخصی را که حق سبحانه او را بخلق عظیم ستایش کرده و کرم و رحمت
آنحضرت چندان بود که چون در جنگ احد دندان مبارک شکست و سر شریف مجروح کردند از مشاهده آن
صحابه ... گفتند که یا رسول الله کاش برین کافران بد دعای کردی تا سزای کردار خود میافتند
فرمود که ... نفرستاده اند بهر آنکه بد دعا کنم بلکه فرستاده است حق سبحانه مرا تا گمگشتگان بادیه ضلالت را
براه هدایت بیارم و دست به دعا برداشته گفت خدایا هدایت کن قوم مرا که نادان اند و نفع و ضرر خود نمی شناسند
... خلق و در فکر پیا ساز شده + ترا در بین انکار کار ما شده + بهر نقش پا مد ز کلک صنع ملی +
بد پدید بری نقش نگاسا شده + بهر از نقد بیاز از کائنات آرند + کسی که صاحب عیار ما شده +

اللغات التخلق بفتح الخاء المعجمه و سکون اللام آخرش قاف که تخلق بهیأت وصور داند و التخلق بضم الخاء المعجمه و اللام سیرت که عبارت از فضائل کمالات باطنی است متحقق و دانی و در اخلاق جلالی می گوید که خلق ملکه ایست که نفس را مقتضی سهولت صدور فعل بلا تکلف ... و اصول آن ملکه است شجاعت و عفت و حکمت و مجموع این سه عدالت است ... المتناهیه و الدنو از دنا یدنو نزدیک شدن و نزدیک گردانیدن چیزی الکمال ... و مراد از معرفت الهی است که علی الکمال بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و دیگری را ... اول مرتبه اطلاق است چنانچه گفته اند سه موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات + تو عین ذات می نگری در تبسمی + الکرم جود مردی و **کُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ مُلْتَمِسٌ ۞ غَرْفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدِّيَمِ** ترجمه و هر که ام از انبیاء کرام التعاب رسول اکرم علیه و علیهم الصلوة و السلام طلب کننده است گرفتن کف آبی از دریای علم وی یا مکیدنی را از باران ها سه فضل او **الحاصل** چونکه در بیت سابق فضیلت وی صلی الله علیه وسلم بر همه انبیاء علیهم السلام ... استفاده ایشان از ذات شریف است و ... بیان می فرماید و می گوید که استفاده انبیاء از بحر معرفت نیز لگرفتن قطره آبی است از بحر و غبار یا ... است انبیاء ران ... و این علت نسبت بحر سکی الست و الاقی ... از دریای ... است و تاخیر ظهور آنحضرت و ایشان دنیا منافی تقدم کسب انبیاء از آن جناب نیست چه اول کائنات نور پاک است و در عالم ارواح ... اصید کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین شرفت با انبیاء بوده و در ... نیز در شب معراج ... اسرار و معارف با انبیاء تعلیم فرموده اند و از هر چه پرسیدند جوابات شافی داده سه صد ... است در ... پیشگاه کنت نبیاً بود آنگاه + بود زرنج بمع نبوت فروز + آب ندیده گل آدم هنوز + زینت منبر افلاک را رونق از خطبه لولاک ... آن شاه رسالت مآب + چرخ ... زرین طناب جبرئیل آن شاه رسالت پناه + ماه شده قبه این بارگاه + خنده او جان جهان در رسید + منصب ... رسید هر قدی از وادی موسی گسست + ... آمد از آتش ... عالی ز قدش سایه است + سدره ز شاخ فرش پایه است + تحفه جام کرش سلسبیل + مرغ هوای حرمش جبرئیل **اللغات** الالتماس جستن و طلب کردن چیزی الغرف بالفتح الغین المعجمه و سکون الراء المهمله آب بدست بر داشتن الرشف بفتح الراء المهمله

وسکون الشین المعجمہ بکسر النون الدیم بکسر الدال المہملہ وفتح الیاء المثناۃ التحتانیہ جمع دیمہ باران که بدون برق و باد بیاید بار دوتنوین در حرفا در شفا برای تعلیل است وَوَاقِفُوْنَ لَدَیْهِ عِنْدَ حَدِّهِمْ ۞ مِنْ نُقْطَةِ الْعِلْمِ اَوْ مِنْ شَكْلَةِ الْحِكَمِ ۞ ترجمہ وہمہ انبیاء استادہ اند بحضور وی صلی اللہ علیہ وسلم نزد اندام استادن نزد ہا در حالتیکه اخذ علم می نمایند از مرکز دائرہ نبوت ومعرفت یا از مبین معانی کلمات الہیہ که ذات آنسرور است الحاصل ہر یکی از انبیا در موقف خود که از ان تجاوز کردن نمی توانند استادہ از ذات فائض البرکات وی صلی اللہ علیہ وسلم که مرکز دائرہ نبوت و معرفت ومبین کلمات الہیہ وحقایق اشیا است استفادہ علوم می نمایند ہمچنانکه متعلمان با ادب در حلقہ مجالس معلم ذی شوکت قیام نمودہ کسب معارف می کنند و وجہ تعبیر ذات آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام بمرکز علم و اعراب کلمات آنست که چنانکه مرکز دائرہ مرجع جمیع خطوط خارجہ از محیط و اعراب مصحح تلفظ ومبین کلمات است ہمچنان ذات وی صلی اللہ علیہ وسلم مرجع ہمہ انبیا در اخذ علوم ومبین کلمات الہیہ وحقایق اشیا واقع شدہ و بر تقدیر تفسیر ثانی لفظ شکلہ معنے آنست که استادند انبیا بحضور وی در مقام خود بجہت استفادہ از مرکز علم یا از زیبایش حکمتہا وتفسیر اول که این لیکن ہیچ موافق آن تحریر مطلب کردہ بسبب کمال مناسبت در نقطہ و اعراب احسن می نماید اللغات الوقوف استادن الحد باز داشتن و موقفیکه از ان تجاوز کردن نتوانند وغایۃ ونہایۃ ہر شے ومراد از نقطہ مرکز دائرہ است الشکلہ بفتح الشین المعجمہ وسکون الکاف اعرابیکه بان کلمات را مقید می سازند و نیز آن سرخی بضم الشین المعجمہ یعنی سفیدی چشم که مائل بسرخی باشد و آن موجب زیبائش چشم است و مجازا از ان مطلق زیبائش مراد است الحکم بکسر الحاء المہملہ وفتح الکاف جمع حکمۃ لیسنتن حقیقۃ ہر چیز وعلم شریعت ونبوۃ وقرآن ودیگر کتب سماوی کما فی القاموس فَهُوَ الَّذِيْ تَمَّ مَعْنَاهُ وَصُوْرَتُهُ ۞ ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِيْبًا بَارِئُ النَّسَمِ ۞ ترجمہ پس آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم کسی است که بمرتبہ کمال رسید باطن وظاہر او پستر برگزید او را خالق ارواح بمحبوبیت ورسالت الحاصل چونکه صورت وسیرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانواع حسن وجمال وباقسام فضل وکمال وافاضہ انوار حکم ومعارف آراستہ وپیراستہ گردید حق جل مجدہ او را بمرتبہ محبوبیت که اعلی ترین مراتب محبوبیت است مشرف گردانید وبرای تبلیغ احکام بسوی کافہ انام برگزید چون حسن وجمال بے نہایت داری ۞ ہم جود وکرم بحد نہایت داری ۞ تو خدا

ه نزد او استاد جملہ بر سیکی بر حد خود ۞ نقطهٔ از علم دارد یا نصیبی از کرم ۞

ه از خلایق او بود در صورت معنی تمام ۞ برگزیدش از محبت خالق ذوالجود و کرم ۞

تر اسلم و هم جهان + محبوب تو ئی که هر دو آیت داری + **الشغات** مراد از معنی و صورت باطن و ظاهر یا دنیا
و نبوت یا علم و عمل یا معامله با حق و با خلق یا طریقت و شریعت است الاصطفاء برگزیدن اباء ی آفریدگار آن نقیضه
النون و السین المهمله مع تشدید دیان **مُنَزَّهٌ عَنْ شَرِيكٍ فِي مَحَاسِنِهِ فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ**
فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمِ **ترجمه** آنحضرت صلی الله علیه وسلم پاک گردانیده شده از انباز در خوبیهای ذاتی و
صفاتی خود پس حقیقت حسن که در وی ثابت است تمام نا رفته درمیان او و دیگران **حاصل** حقیقت خوبیهای ظاهر
و باطنی تمام و کمال بوی ثابت است و دران شریکی و انبازی ندارد و آنچه که بدیگران رسیده ظلی است از
ظلال آفتاب وجود او و قطره ایست از دریای کرم وجود او چنانچه قسطلانی در مواهب لدنیه از جابر روایت می کند که
عرض کردم بجناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم که خبر ده مرا از اول اشیا مخلوقه فرمود حق جل شانه قبل جمیع اشیا نور نبی
ترا مخلوق کرده پس آن نور منبسط گردید و پیدا شد از وی لوح و قلم و عرش و کرسی و ملک و ملکوت و عالم و آدم و در لفظ جوهر
ایمانیست لطیف نسبت آنکه حقیقت حسن در عدم انقسام آن بجوهر جزئیات مثل جوهر فرد اهل کلام است که شیء منقسم نمیشود جزء لا یتجزی
سه ای صورت تو آیینه سر وجود + روشن ز رخت سپهر تو انوار شهود + محبوب منی هر کونی کس چو تو نیست + و مملکت صورت تو
موجود + دیگر تمام حلیه شریف درین مقام مناسب نماید تا لبان خوانندگان لذتی حاصل آید و گوش شنوندگان
فرحتی افزاید و وقت قرأت این قصیده حلیه مقدس ذوقی و شوقی بخشد + جانان لبم از ذکر تو خاموش مباد + یاد تو ز
خاطر فراموش مباد + هر جا ز شمائلت حدیثی گذرد + ذرات وجود من بجز گوش مباد + ارباب حدیث و اهل سیر چنین
بیان نموده اند که همه اعضای مبارکش بحد اعتدال بودند و قد همایون میانه بود نه کوتاه [illegible] از بدن مبارکش بسیار
فربه و نه بسیار لاغر و گوشت بدن لیسیده بود نه سست و با هر بلند قدی که رفتی بالا شتر [illegible] معجزه از و بلند تر نمودی
و سر مبارک بزرگ بود اما نه بسیار و موی دلجوئیش سیاه لکن خم و پیچ در ان [illegible] بود مثل موی حبشیان و نه بسیار نرم
و فروهشته بود بلکه میان این دو صفت بود و گاهی نصف گوش و گاهی تا نرمه گوش و گاهی به دوش میرسید و جبین
منور کشاده و فراخ بود و ابروان باریک و دراز کشیده همچو کمان بوده و باهم پیوسته نمود و میان آنها رگی
بود که وقت غضب ظاهر شدی و چشمان مبارک فراخ و کشاده بود و سیاهی آن بسیار سیاه و سفیدی آن نهایت سفید و
میان آن رگهای سرخ می نمودند و مژگان شریف دراز و بر سر و رخساره زیبا هموار و بینی مبارک اندکی بلند و دهن
بود و دهن کشاده بنهایت ملیح و دندان گوهر فشان سفید و براق و تیز و باریک و میان دندانها کشادگی
گویا نوری از ان می آمد و روی مبارک گرد و چون ماه چهارده همی درخشید و رنگ رخت سفید نمود و

[illegible]

بشرت گندم گون بلکه اندکی سرخی آمیز بود و آنور رنگ بدن سفید و نورانی و ریش شریف انبوه و پیشانی کشاده
بود و در موهای ما بین چشم و گوش چند موی سفید ظاهر شده و مجموع آن که در سر و ریشش قریب بیست رسیده و گردن
مبارک بلند و بنهایت صفا بود و میان دو شانه از یکدیگر دور بود و همچنین میان شکم و سینه باهم یکسان و میان
دو شانه مهر نبوت مانند بیضه کبوتر روشن و نمایان و از سینه تا ناف خطی باریک از موی کشیده بلکه
شکم و سینه بی موی بود و بر دوش موی دراز و سرهای استخوان اعضا درشت و دست دراز و کف دست کشاده
و نرم تر از حریر و ساق و پا اندکی باریک و انگشتان دست و پا درشت و دراز و پاشنه کم گوشت و کف
پا پر گوشت و زیر پا برداشته از زمین و پشت پا هموار و نرم و حاصل سخن اینکه همه اعضای شریف و یکدیگر
در نهایت خوبی و زیبائی و اعتدال بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حسن و جمال بی شریک و همانند و هست هر چه از جمال
جمال است نزد خوبی آنحضرت بر وجه کمال است کما لا یخفی **اللغات** المنزه پاک گردانیدن المحاسن
جمیع حسن خلاف القیاس بمعنی زیبائیش الجوهر حقیقت و ماهیت دع ما ادعته النصاری فی
نبیهم ؞ واحکم بما شئت مدحا فیه واحتکم ترجمه بگذار چیزی که دعوی کردند ترسایان در شان
نبی خود نسبت کن هر وصفی که خواهی از نسبت مدح در شان نبی صلی الله علیه وسلم و حکم کن درین باب از
عقل و شرع **الحاصل** چونکه ناظم مدح بعد از آنحضرت سید و نعت و تفضیل جمیع انبیاء بارگاه عالی جاه و
با ثبات رسانید بخوف اینکه مبادا جاهلی توهم مرتبه الوهیت و لوازم آن که وجوب ذاتی و غنای ذاتی است
در حق آنجناب کند خطاب بسوی مخاطب غیر معین کرده می گوید که در مدح آنحضرت براه افراط نباید رفت و مرتبه
الوهیت و خصایص آن که مخصوص بحضرت الخلاق اند در حق آنحضرت با ثبات نباید رسانید همچنانکه نصاری کمال
غلو در شان عیسی علیه السلام کرده او را ابن الله گفته در ورطه هلاکت افتاده اند و سوای آن هر نعتی و وصفی که لایق
شان آن عالی جناب باشد و عقل سلیم و شرع قویم آن را پسندد او را باید ستود تا جنود فیض معمور وی مرفوع
شود و مقبول گردد و همچنین از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مروی است که فرمود سید عالم صلی الله علیه وسلم مبالغه در مدح من نکنید
همچنانکه نصاری در حق عیسی کردند و بگوئید که محمد بنده خدا و فرستاده اوست **اللغات** دع امر من
الودع گذاشتن چیزی را الادعاء دعوی کردن النصاری جمع نصرانی منسوب بالنسبة و نصران قریه ایست از شام
که ترسایان است عیسی علیه السلام بدان منسوب اند الحکم القطع بنسبته و انتزاع الاحکام کسی امر خود حاکم ساختن و احتکم
حکم کردن ؞ وانسب الی ذاته ما شئت من شرف ؞ وانسب الی قدره ما شئت من عظم

فَاِنَّ فَضْلَ رَسُوْلِ اللّٰهِ لَيْسَ لَهُ ∴ حَدٌّ فَيُعْرِبَ عَنْهُ نَاطِقٌ بِفَمِ ∴

ترجمه بدرستی که بیرون است حضرت سرور را بهای اشرف و بزرگی و شرافت که مرتبت وی هر قدر که توانی
از عظمت پس بدرستیکه فضل و کمال رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست آنرا حدی و نهایتی تا آشکار کند
آن گوینده بزبان **الحاصل** مدح و ثنای آن عالی قدر بهر قدر که کسی مبالغه کند و تمامی مدح و ثنای
وی آورده باب باثبات رساند فی الحقیقه مبالغه نیست بلکه هنوز شمه از گلستان فضل و کمال وی نگفته و گلی از
گلستان حسن و جمال او نچیده از آنکه نهایت تناهی لبیان ابجدیارا که مدح و ثنای ذاتیکه مظهر جمیع اسمای
و صفات الهیه غیر متناهیه واقع گردیده بیعدد و در حیطه تحریر و تقریر آرد و از عهده ثنا بیرون آید کسی
پیدا نه ... مرتبه از سر زبان کند **اللغات** اطلاق ذات بر حقیقه و هویة مخصوصه است لشین و فتح
الشین المعجمه و الراء المهمله علوی رتبت القدر بفتح القاف و سکون الدال المهمله اندازه و مرتبت العظم بکسر العین
المهمله و فتح الظاء المعجمه بزرگی و مراد از شرف ذات فوقی است که بخلقت است و تعلق ما رند و از عظم قدر او صفات
که بخلق عظیم وی صلی الله علیه وسلم متعلق اند و شرف ذات وی باعتبار نسب ظاهر است چنانچه سیوطی در
رسائل خود بطرق متعدده باثبات رسانیده که وی علیه الصلوة والسلام از اصلاب طاهره و ارحام طیبه متولد
شده و در آبای شریف از آدم تا عبد الله کافری نیست و آزر پدر ابراهیم علیه السلام نبود حق سبحانه موافق محاوره
عرب عم را در کلام مجید پدر تعبیر کرده و نام پدرش تارخ است چنانچه صاحب تنبیه الغفول فی اسلام
آباء الرسول این مقدمه را تفصیل تمام بیان کرده و شواهد و صحیحات گذرانیده و دفع توهمات و معارضات
بوجه حسن نموده و صدی خرف و تکلف و سایه بیاض حسن و جمال بقدری با عظم قدر آن سید التبرا زرد وی فضل و کمال
در شرح ابیات سابقه سمت گذشته و استیفای آن از طاقت بشری خارج است و بجز حق عز شانه کسی نتواند
شناخت کسی قدر تو نزد انکه بکسی خدا را همچو تو نشناخته و موسوم بالا عز ... آشکار اکردن لبناطق گویند ∴

لَوْ نَاسَبَتْ قَدْرَهُ اٰيَاتُهُ عِظَمًا ∴ اَحْيٰى اسْمُهُ حِيْنَ يُدْعٰى دَارِسَ الرِّمَمِ ترجمه اگر
مناسبت تام و شتی قدر و منزلت او را اسماء شریف وی از روی بزرگی ازنده ساختی اسم مبارکش
هرگاه خوانده شدی بر استخوان های پوسیده **الحاصل** علوی قدر و بلندی رتبت اشعور بدین مرتبه
است که باسمی از اسمای شریف وی از آن تعبیر تام واقع گردد و اسم مناسبت کامله باسمی پیدا کند یا اگر
اسمای شریف آنحضرت را با ذات فائض البرکات وی صلی الله علیه وسلم مناسبت و مطابقت تام

بودی از خواندن اسمی از اسمای همایون استخوانهای پوسیده حیات یافتی چنانکه از ذات آنحضرت احیای
عظام بالیه مشهور بوقوع می آید چنانکه بیهقی در دلائل النبوة می آرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم مردی را دعوت اسلام کرد او گفت که ایمان نمی آرم تا دختر مرا زنده نکنی آنسرور فرمود خاکش نشان ده و نزد قبرش
رسیده او را ندا کرد او گفت لبیک یا رسول الله آنحضرت فرمود دوست داری که بسوی دنیا رجوع نمائی او
در جواب عرض کرد که قسم بخدای عز شانه یافتم پروردگار خود را رحیم تر از مادر و پدر و دیدم آخرت را بهتر از
دنیا پس رغبت نکنم بسوی آن و طبرانی بروایت عائشه صدیقه رض نقل می کنند که آنسرور علیه الصلوة والسلام در حجة الوداع
بحجون بر قبر آمنه مادر خود آمده او را احیا کرد و تلقین ایمان کرد و ابونعیم در حلیه روایت کرده که جابر رض آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را با اصحاب بخانه خود آورده بزغاله ذبح کرده پخته در حضور گذرانید آنسرور از صحابه فرمود که بخورید
و استخوان آن را مشکنید پس بعد خوردن استخوانهای آن را جمع کرده بحر دیگر کلمه بر زبان راندند آن بزغاله برخاست و دوید
این قصیده علیه لفظ آیات را بمعجزات تفسیر کرده تحریر مضمون این بیت چنین کرده اند که اگر معجزات آن سرور
کائنات مطابق علوی مرتبت و رفعت منزلت وی بودی هر آئینه از جمله معجزات این معجزه هم بودی که هرگاه اسم
مبارکش بر استخوانهای پوسیده خواندی آن استخوانها کسوت وجود پوشیدی و بحلیه حیات آراسته شدی
لکن چونکه آن معجزات در عظمت همتای قدر او نبودند لهذا حکیم علی الاطلاق این از جمله معجزات نگردانید معجزه
قرآنی از آن مستثنی است و مخفی نیست که آنچه این هیچمیچ بامداد روح ناظم عارف علیه الرحمه بدان مهتدی شده
و از آیات اسمای شریفه گرفته با بیت سابق کمال مناسبت دارد و جزا با شرط بین اللزوم است و آیات
را بمعجزات تفسیر کردن و معجزه قرآنی را مستثنی نمودن خالی از تکلف نیست لیاقت کلمه الاشاره با وجود آن عقل سلیم اعنی ابد
وجه نمی بیند و اول آنکه بر تقدیر مناسبت معجزات با قدر و مرتبت آنسرور وجه لزوم احیای اسم مبارک عظام
رمیمه آنان معلوم نمی شود دوم آنکه غرض ناظم ره ازین بیت و از بیت سابق اظهار عجز مادح است در استیفاء مدح
آنحضرت و محاسن او نه آنکه هیچ اسمی از اسمای شریف دلالت تام بر مدلول عالی قدر ندارد و هیچ اسمی که آنسرور را
یاد کنی قدر و مرتبت او را از آن ادا نه است چه اگر اسما را دلالت کامله بر مسمی بودی حکم عینیت با مسمی پیدا
کردندی چنانکه از اسمی حضرت احیای رمیم بوقوع پیوست از خواندن آن اسم نیز تا قیام قیامت آن معجزه
واقع شدی کما لا یخفی علی المستمع الماهر بالیب الکلام البلغاء مناسبت ...
مشابهت آیات جمع آیة ... و علامت و مراد از آن بقرینه لفظ اسمه اسمای شریف آنسرور است که دلالت

ذات دارند و علامت ادراک مسمی اند اله ابهس من المدرس تا پیدا شدن نشان آن ام بکسر الراء المهملة وفتح المیم
بکسر الراء وفتح المیم استخوان پوسیده لَمْ يَمْتَحِنَّا بِمَا تَعْيَى الْعُقُولُ بِهِ ۞ حِرْصاً عَلَيْنَا
فَلَمْ نَرْتَبْ وَلَمْ نَهِمِ ۞ ترجمه نیازمود آنسرور صلی الله علیه وسلم ما همه را بچیزیکه
عاجز شوند عقلهای ما از ادراک آن از جهت رغبت وی بر اصلاح حال ما پس در شک نیفتادیم و در حکمی از احکام
سرگردان نشدیم و سلوک نساختیم الحاصل چونکه ناظم رح در ابیات سابقه علوی مرتبت و رفعت منزلت آنحضرت بیان
فرمود توهم آن پیدا شد که تکلیفات شریعت غرای او نظر علوی قدر و عظمت شان وی اشکال بسیار داشته باشند مثال
اوامر و نواهی او در غایت صعوبت بود لهذا دراین بیت رفع آن افاده می کند که باوجود آنهمه عظمت و رفعت ما از تکلیفات
شاقه که بر امم سابقه بود تکلیف نساخت و با حکامی که عقول ما از فهم معانی آن قاصر شوند و از عهده آن بیرون
آمده نتوانیم امتحان ما نفرمود از جهت کمال رحمت و غایت حرص و رغبت که بصلاح حال و مآل ما داشت پس در
شک نیفتادیم در مسئله از مسائل دین تا بادلیل آن چیزی که شیخ اثر نفوس خود را متوجه نشویم و غلط نکنیم او رتب
همچنانکه یهود در اوامر و نواهی بسبب تاویلات و توجیهات فاسده خود در ورطه آلهی گرفتار کردند و سرگردان
شدیم در حکمی از احکام بسبب صعوبت امتثال آن چنانچه در حدیث معراج از انس بن مالک رض مروی است که اول امر در
باره نماز پنجاه وقت مامور شد بعده بالتجای مکرر موسی علیه السلام از آنجناب و استدعای آنحضرت تخفیف از
حق جل شانه نوبت از پنجاه به پنج رسید که ثواب آن همان پنجاه است و همچنین در دیگر احکام باوجود کمال تخفیف و
تسهیل ثواب آن عبادات شاقه امم سابقه میفرماید گردید اللغات الامتحان آزمودن تعیی من الاعیاء عاجز شدن
العقول جمع عقل که ادراک حسن و قبح اشیاء و کمال و نقصان آن بوی متعلق است الحرص آزومند شدن نرتب
بفتح التاء المثناة الفوقانیة از ارتیاب در شک افتادن نهم بفتح النون که الهاء من الهیم متحیر و سرگردان شدن
یا من الوهم در غلط افتادن أَعْيَى الْوَرَى فَهْمُ مَعْنَاهُ فَلَيْسَ يُرَى ۞ لِلْقُرْبِ وَالْبُعْدِ فِيهِ غَيْرُ
مُنْفَحِمِ ۞ كَالشَّمْسِ تَظْهَرُ لِلْعَيْنَيْنِ مِنْ بُعُدٍ ۞ صَغِيرَةً وَتُكِلُّ الطَّرْفَ مِنْ أَمَمِ
ترجمه عاجز درمانده ساخته خلق را دریافت کمال باطن آنحضرت پس دیده نمیشود از نزدیک و دور غیر از ساکت
عاجز شونده است در دریافت آن آنسرور صلی الله علیه وسلم مثل آفتاب است که ظاهر می شود دو چشم را از
دور خرد و خیره می سازد چشم را از نزدیک سه بر ذروه مدایح قدر بلند تو بی عقل راه یابد و بی فهم بپرد
الحاصل از دریافت کنه حقیقت آن ذات فائض البرکات و ادراک مراتب فضائل و کمالات وی همه از

اہل قرب کہ بشرف صحبت دریافتہ اند و از اہل بعد کہ بسعادت صحبت محروم شدند عاجز و در مانده اند و ہیچکس را یارای

ان نیست کہ فکر خود در انجا برساند و شناسش مثل آفتاب ست کہ اگر آنرا از دور بینند خورد می نماید و حقیقت حالش کما ہی

منکشف نمی شود و اگر از نزدیک معاینہ کنند تجلای ان چشم را خیره می ساند و تاب دیدن نیست ہمچنان ان معنی

نورانی ان سرور صلی اللہ علیہ وسلم کہ متجلی تجلیات رحمانی ست در بادی الرای بمقتضای انما انا بشر مثلکم ممکن الادراک

می نماید لکن چون کسی بدیدهٔ عقل و چشم بصیرت قصد معاینہ کند از طاقت طاق می شود و قدرت دیدن خود نمی یابد

و بکمال عجز و حیرت بی اختیار بزبان می آید سبحانہ لک شرحہ قرآنست ای یار نہ حور نہ پری + انہمہ بر تو خجالت نیست تو چیزی

دگری + و با جمله ادراک کنہ حقیقت محمدیہ متعذر و کسبی ہیئت ملک ایاسی دانشش کہ بدان سوراہی بدونہ چون بشر را

مشهود بینش کہ بان طرف نگاهی کند اما بوجهیکه مناسب بحقیقت نشد با ولیا ء مقربین امکان دارد چنانچہ عارف

ربانی عین القضات ہمدانی رحمہ می گوید کہ درحق صورت بینان ظاہر جویان سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم این خطاب

آمده وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون و ایشان از صورت بشری نمودند ما هذا الا بشر از ان نشان می داد

اما اہل معنی آنحضرت را الحکم قد جاءکم من اللہ نور بحقیقت دیدند اما چون رکینہ بحقیقت رسیدند بلکہ باعتبارات

و تجلیات کہ در مرتبہ قرب بمنزلہ حقیقت باشد در یافتند سہر منظری کہ ہست لشانی ہست جلوه گر + این شان

دیگریست ندانم کہ چیستی + در کائنات نور وجود لطیف تو + یا اینکہ اظہرست ندانم کہ چیستی + از زیر تو نقش اول

کہ ذات لست + عالم منورست ندانم کہ چیستی + ادراک ذات پاک توای سرور رسل + از فہم برترست ندانم

کہ چیستی + **اللغات** آلاعیاء عاجز کردن آنور ہی انحاق الاغیاء بکسر الحاء المهملہ من الانعام در مانده شدن بکل بفتح التاء المثناة

الفوقانیہ کسر الکاف المن الکلول کند و خیره شدن آن الطرف بفتح الهاء و کون الراء المهملتین چشم الانام بفتح الہمزہ قد الیم نزدیک مقابل شدن

کما فی الصحاح وَکَیْفَ یُدْرِكُ فِی الدُّنْیَا حَقِیْقَتَہٗ ∴ قَوْمٌ نِیَامٌ تَسَلَّوْا عَنْهُ بِالْحُلُمِ ∴

فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فِیْهِ اَنَّهٗ بَشَرٌ ∴ وَاَنَّهٗ خَیْرُ خَلْقِ اللّٰهِ کُلِّهِمِ ∴

ترجمہ چگونہ دریابند در دنیا حقیقت کمال ذاتی و صفاتی آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم را گروہی ہست خواب غرورند

کہ قناعت کرده اند از وی بانچہ مردم بخواب بینند پس منتہای دریافت شان ہمین اعتقاد اجمالی ست در حق

آنحضرت کہ بتحقیق و صورت انسان عظیم الشان بشریست کہ او بحسب معنی بہترین جمیع مخلوقات خالق منان ست + تا چنانکہ تو فی نفسہ کجا بینند

بقدر دانش خود ہر کسی کند ادراک **الحاصل** دریافت کنہ جمال ذات و ادراک فضائل و کمالات آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم در دنیا محال است جمال

کہ باوصف فرزنگانی و مصاحبت ظاهری بسبب کمال بہوت و تمنای حضور و تلاشی ذرات وجود خود در شعشعہ جمال آن آفتاب ذره بے

النور حالت استغراق بجناب الٰهی خواب پیدا کرده مثل کسیکه در عالم رؤیا بیکری مجملهٔ خیال در کسوت مثال مینگرد
مشاهدهٔ تجلیات مثالی قناعت کرده اند و تاب طاقت ادراک بوجه کمال که از حقیقت حال منکشف گردد
ندارند بسبب استتار احوال آنجناب و وی بر بیگانه ؛ نقل ست که شخصی آنجناب صلعم در خواب دیده عنبور عبد الله
بن عباس رضی چیزی از شمائل مبارک بیان نمود او فرمود که ما در حالت بیداری زائد ازین ندیده ایم چه کسی طاقت
تمعن نظر در اشعهٔ جمال آن سید عالم فضل و کمال نبوده که شرح ازین زیاده کند و اکثر شارحین از قوم عوام الناس
بمعنی منافقین اراده کرده اند و این لطفی ندارد و با بیت سابق که مشعر از عجز ادراک خاص و عام است مربوط نمیشود
فائده تقفیه بیدینیا اینکه چون در سدا آنحضرت از علایق جسمانی و عوایق هیولانی ظلمانی فی الجمله تجردی حاصل شود
حسب در تصفیه حکم روح پیدا کند لهذا هر کسی از حسب مرتبت خود جمال باکمال آنسرور مرئی گردد پس نهایت رسائی فهم
و ادراک مردم از اهل قرب و بعید همین است که آن ذات کرامت آیات انسان عظیم المرتبت و بهتر و مهتر سائر کائنات
است تو روایه کرده اند که چون ناظم عارف مصرع اول بیت ثانی نظم آورده در مضمون مصرع ثانی تا دیری توقف
رو داد ناگاه از هاتفی شنید و انه خیر خلق الله کلهم ؛ ای نیست شان آفرینش ؛ وی مایهٔ جان آفرینش ؛ چون
قامت تو نخاسست هرگز ؛ سرو چمن آفرینش ؛ **اللغات** لا ادراک در یافتن القوم گروهی از
مردان و اطلاق آن بر زنان نیامده الا بالتبع کما فی الصحاح نیام بکسر النون جمع نائم بمعنی خوابنده تسلوا بفتح التاء
المثناة الفوقانیة والسین المهملة واللام المشددة من التسلی راحت یافتن از رنج کما فی المنتخب و قناعت کردن بر چیزی
کما فی شرح الازهری الحلم بضم الحاء المهملة وسکون اللام آنچه در خواب دیده شود و اینجا بضم لام موزون ست از آنکه هر اسم
ثلاثی که فا کلمه اش مضموم بود در عین کلمهٔ آن ضم و سکون هر دو جائز است چون عسر و عسر کما نقل عن عیسی بن عمر النحوی
المبلغ غایت و نهایت هر شی و تنوین بشر برای تعظیم است چه اگر بجای آن نکره بود افاده مدح نمیکرد و از انسان کامل
اراده کرده که مظهر اتم جمیع اسما و صفات الٰهیه و تعینی اول مرتبه اطلاق واقع گردیده و این منحصر ست در ذات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و کسی بمرتبهٔ انسانیت کامله نرسد تا خود را در شریعت محمدی فنا نکند و درینجا بلفظ بشر تعبیر و دست با نکه
اعتقاد بشریت آن سرور شرط ایمان است چه اگر کسی باور ایشان و مهتر مخلوقات داند اما گوید که ندانم او از جنس بشر ست
یا ملک یا جن کافر گردد کما فی المواهب اللدنیه وغیرها ؛ وَكُلُّ آيٍ أَتَى الرُّسُلُ الْكِرَامُ بِهَا ؛ فَإِنَّمَا اتَّصَلَتْ
مِنْ نُورِهِ بِهِمْ ؛ فَإِنَّهُ شَمْسُ فَضْلٍ هُمْ كَوَاكِبُهَا ؛ يُظْهِرْنَ أَنْوَارَهَا لِلنَّاسِ فِي الظُّلَمِ
حَتَّى إِذَا طَلَعَتْ فِي الْكَوْنِ عَمَّ هُدَاهَا الْعَالَمِينَ وَأَحْيَتْ سَائِرَ الْأُمَمِ

ترجمه و جمیع معجزاتیکه آوردند انبیای کرام آنرا پس جز این نیست که آوردند آن همه معجزه را باتصال نور وی صلی الله علیه وسلم
از آنکه او آفتاب فضل و کمال است و انبیا اقمار آن آفتاب اند در حالتیکه ظاهر می کنند انوار آن آفتاب را برای
مردم در تاریکیها تا غایتی که چون طالع شد آن آفتاب دنیا را در گرفت نور هدایت او و تمام عالم را او زنده ساخت

فائده گویند که بیت خالی از حالی قید است لهذا اکثر شارحین عربی و فارسی شرح این نیز نگفتند در صحت آن
ظاهر است که در فصاحت و تناسب الفاظ بدیگر ابیات این قصیده علیه الرحمه از آنکه در طلوع آفتاب و ظهور انجم چندان
مناسبت نیست چنانچه شیخ محمود بن محمد حنفی در شرح خود گفته که لفظ خبت بالخاء المعجمة والباء الموحدة من الخباء
بمعنی پوشیدن بجای آن که در بعضی نسخ بنظر آمده انسب نماید و در صورتیکه از انجم اقمار نبوت اراده باید کرد تا
بسبب عدم تناسب رفع شود و این بی بیچ می گوید که این اراده خلاف تبادر است اگر بجای انجم لفظ نجم بفتح النون
و فتح الجیم جمع نجم بمعنی ستاره گویند کمال مناسبت لفظی و معنوی پیدا می گردد لیکن اعاقیه هم لازم می آید پس
مجاز اینجا بید ساختن بود از آنکه خوب مشابهت و بید از تشابه صیانت است تا طلوع آفتاب که عبارت از
ظهور رسالت و پیدا از خبت فی الظلم مناسبت رود و بر و تقدیر معنی چنین است که آن کواکب نبوت
انوار هدایت خود را بمردم آشکار کردند تا وقتیکه چون آن آفتاب رسالت طالع شد نور هدایت او بجمیع
جهانیان رسید و پوشیده انوار همه کواکب نبوت را پیدا ساخت همه گرد و بهار که در شب ظلمات بجوانب
بود آنکه چون حق جل مجده خواست که آفتاب جمال با کمال خود بر کائنات جلوه گر سازد آن مظهر اتم
ظاهر وجود و مفتاح خزاین جود ساخت که حقیقت محمدیه و تعین اول نور کامل و عقل کل و برزخ البرازخ عبارت از آن است
مرات تجلیات ذات و صفات نور مطلق خود گردانید تا اگر آن حقیقت ظاهر شدی نور آفتاب وجود بر هیچ یعنی از اعیان
ثابته معدومه از ذرات کائنات پرتو نور وجود نیافتی سه بیت تو نور وجود تو جهان غرق نور تو چه پیدا ام هان
هیچ مناسبت که فروغ آن نسبت چه نور دل آگاه تیست پر از ایمان ایشان که نا ظم عارف شد و بیچ تقدم نور محمدی که از
انبیاء سابقین از آن نور در عالم معراج و افاضه آن بمردم تا ظهور آن نور در عالم اجساد اضمحلال انوار ایشان
ساقط نمود در تشبیه بلیغ بیان فرموده **حاصل** معنی اینکه چنانکه معین غیبوبت آفتاب ماهتاب استفاده نور از وی
کرده و شب ظلمات اکمل و شبیه ساخته می بخشد و رفع ظلمت شب می نماید و بعد طلوع آفتاب نور آن مضمحل می گردد
و خود سر در پرده ستم می کشد همچنان انبیای کرام قبل ظهور آن آفتاب رسالت از افق جهان که کسب انوار معجزات از وی
نموده بلوامع هدایت ظلمت شب دیجور کفر و ضلالت از انوار تقلید بعض دور نعت ناس را بیرون ساختند و بعد طلوع

ان نیر اعظم از افق سعادت که تا قیام قیامت در عروج است و در سپهر نشئه آن سلسله [illegible] قلوب جمیع طوایف انام
از خاص و عام انوار آن تمام رسیده است که عبارت از شرایع و ادیان است محو و متلاشی شده نرسیده حالیکه سلطان
از دعوت غاشا ندعام را + اللغات آلائی جمع آیت بمعنی علامت که بنیا از ان معجزات اراده کرده الرسل بضم الراء
المهملتین جمع رسول بسکون السین تخفیفا [illegible] مقامست و زن جمع رسول مراد نبی بقرینه مقام تا فائده عموم دهد الکرام
بکسر الکاف جمع کریم الکوکب جمع کوکب بمعنی ستاره که از ان قمر اراده نموده که نورش مستفاد است از آفتاب بخلاف
دیگر ستاره ها کما فی کتب الهیئة و جمع باعتبار تعدد انبیا است که هر یکی حکم قمر دارد در اخذ نور از ان مهر رسالت
[illegible] اظهار آشکار کردن الانوار جمع نور الظلم بضم الظاء المعجمة و فتح اللام در دو بضمهما جمع ظلمة تاریکی و مراد
نور هدایت و از ظلمت ضلالت و لفظ ناس [illegible] اشعار است بانیکه بعثت دیگر انبیا ما سوای انسان نبوده و این از
خصائص اوست صلی الله علیه وسلم که بر کافه جن و انس مبعوث است بالاتفاق و بر ملائکه بقول راجح کما نقل
عن السبکی بلکه حیوانات و نباتات و جمادات نیز اقرار برسالت آنحضرت کرده اند لتطلع برآمدن آفتاب از افق
هستی و مراد از دنیا ست حیات [illegible] زنده کردن الامم بضم الهمزة و فتح المیم جمع امت است بمعنی
گروه اکرم بخلق نبی زانه خلق :: بالحسن مشتمل بالبشر متسم ترجمه
چه خوش و زیباست صورت پیغمبر عظیم الشان در حالیکه آراسته است از خلق عظیم پسندیده است از سر تا پا در جامه
خوبی و نکویی موصوف است بکشادگی پیشانی و تازه رویی الحاصل ناظم عارف بر سبیل تعجب و تحیر کلام را
بملاحظه کمال نعمت ممدوح دست داده می گوید که چه قدر زیباست پیکر خوش منظر پیغمبر جلیل القدر که حسن جمال
ظاهرش بکمال باطن [illegible] زینت پسندیده است تا قدم و [illegible] حسن خوبی و لباس تجلیات محبوبی خود را
پیچیده و بتازه رویی موصوف است بدیجه خلایق مشغوف است و با وجود جاه و جلال فراوان بادشاه و گدا
یکسان اند [illegible] از دست اخلاق آن برگزیده نفس آفاق نیست که پیوندی کرد با یکی [illegible]
بخشش [illegible] الله محروم گذشتی [illegible] از عطای خود و عمومیه [illegible] آنکه بروی ظلم نموده [illegible]
[illegible] مقبول [illegible] شده که مکارم اخلاق انبیای سابقین که مصنوت آدم و فهم ادریس
و شکر نوح و جود هود و عبادت صالح و خلت خلیل و نزاهت یوسف و عزم موسی و صبر ایوب و [illegible]
و ملکی سلیمان و امر بالمعروف یحیی و زهد عیسی است بکمال رسانیده [illegible] زیبا داری + خنده
دم عیسی ید بیضا داری + شیوه شکل و شمائل حرکات سکنات + آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری + و حاکم

خواتیم

طبرانی روایت کرده اند که زید بن سعید یهودی گفته که مرا جمیع محامد پیغمبر آخر الزمان که در کتب پیشین دیده بودم
در آن حضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد مگر غلبه حلم او بر طیش و نرمی بمقابله درشت گوئی معلوم نبود در پی امتحان
شدم ناگاه آن سرور چیزی من خرما بقرض از من خرید و مدتی با یکدیگر معین ساخت پس پیش از انقضای میعاد تقاضای
سخت کردم و زشت گوئی و درشت گوئی آغاز کرده دامن مبارکش گرفته کشیدم و گفتم که بر خیز و قرض من ادا کن
من ترا نمی گذارم تا از غیر شما مردمانی که مجتمع بودند خشم بر وی غلبه کند و جفا سخت بزبان آرد پس بخاست و اصلا
عذر عدم انقضای وعده نکرد و توجهی هیچ به ابرو نینداخت عمر رض در خشم آمده شمشیر برکشید و گفت ای دشمن
خدا از این بیهوده گیها باز نمی آئی همین نیت ترا می کشتم آنحضرت تبسم فرموده بعمر گفت که مرا از تو این توقع بود که با
که این ابلطف و مدارا نصیحت می کردی عمر نادم شده شمشیر از دست انداخته گفت که یا رسول الله صلعم اجازت است اگر
فرمائی قرض او ادا نمایم فرمود خوب است بیست صاع دیگر از طرف من بوی بدهی بمجرد استماع این کلام مشرف بایمان
شدم و عفو قصور خواستم و در سنن ترمذی است که آنحضرت هیچ خادم را باذیت جز نفرموده و برای انتقام
خود بکسی اذیت نرسانید و نیز در صحاح است که آن سرور صلی الله علیه وسلم گاهی در مجلس بحضور یاران پای مبارک دراز
نفرموده و اگر کسی برای ملاقات می آمد تا وقتیکه او نشسته می ماند هرگز برنمی خاست و هر دو زانوی آنحضرت در
نشستن مقدم بر زانوی کسی نمی شد و هرگاه از یاران یا رسول الله گفته ندا کردی در جواب بجز لبیک نمی گفت
و در تاریخ طبری از محمد جریر طبری مروی است که روزی در عالم سفر از یاران فرمود که یک گوسفند را ذبح کرده کباب سازید همه
بر خاستند و خدمتی بر خود معین ساختند تا زود تیار شود آنحضرت هم برخاسته از صحرا هیزم جمع کرده پیش نهاده آورد
یاران عرض کردند که چرا نفس نفیس خود را این محنت کشیدی ما برای آوردن آن مستعد بودیم اگر معلوم بودے
که برای این کار میروی ترا نمی گذاشتیم فرمود که حق سبحانه از بنده خود مکروه می دارد که در یاران خود ممتاز شده
نشیند و با تنها شریک نشود و در صحیح بخاری مذکور است که کنیزی از کنیزان مدینه دست آنحضرت گرفته هر جا که مے
خواست می برد هرگز ابا نمی فرمود و نیز در آن عهد زنی بود که در عقل او اختلالی پیدا شده و او را خیالات
فاسده بهم میرسید و از اظهار آن پیش مردم حیا می کرد یار با پیش آنجناب صلی الله علیه وسلم می آمد و با وی
تنهائی نشست و سخنه و اهانات می گفت و هرگاه کسی از در پیدا می شد متوهم شده می گفت که از اینجا
بر خیز و جای دیگر نشین آنحضرت همه تکلیفات بر خود گوارا می کرد و هرگز تنگ دل نمی شد و انس بن مالک رض
که خادم آن سرور بود گفته که من ده سال آنحضرت را خدمت کردم هیچگاه نفرمود که چرا این کار نکردی و چرا این کار کردی

وی فرمود که گران ترین چیزها روز قیامت در ترازوی اعمال وی ونشان خلق نیک خواهد بود وجمیع اهل سیر اتفاق دارند
بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با منافقین حسن سلوکی می فرمود که هرگز مقدور کسی نیست که با محاربان خود آن
سلوک کند تا آنکه حق سبحانه با وجودیکه ارحم الراحمین است او را بخشونت تاکید فرمود چنانچه می گوید یا ایها النبی
جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم **اللغات** اکرم صیغهٔ تعجب است بمعنی اکرمه و تعجب تحیر است که عارض شود نفس انسان
را وقت ادراک امری که سبب آن معلوم نبود الخلق بالفتح آفرینش ان من الزینة آراستن الخلق بالضم ملکات فاضله
حمیده نفسانیه وروحانیه وتنوین دربهی و خلق برای تعظیم است الاشتمال بر چیدن چیزی را در چیزی البسر بکسر الباء الموحده
وسکون الشین المعجمه تازه روئی المتسم بکسر السین المهملة من الوسمة نشان کردن وموصوف شدن بچیزی کما فی شرح
اللاهوری کالزهر فی ترف والبدر فی شرف : والبحر فی کرم والدهر فی همم
ترجمه آنسرور صلی الله علیه وسلم همچو شگوفه است در تازگی وطراوت و چون ماه دو هفته است در رفعت و کمال و
مانند دریاست در جود وعطا و شامل زمان است در علوی همت و فراخی حوصله **الحاصل** چنانکه شگوفه در برکت
ولطافت وماه تمام در رفعت ووضاهت منتهای کمالیت و دریا در نفع عام و زمانه در بلند همتی وفراخ حوصلگی
ضرب المثل همه خواص وعوام است همچنان آنحضرت صلی الله علیه وسلم موصوف باین اوصاف بود چنانچه انس بن
مالک رض روایة می کند که نیافتم هیچ ابریشمی وحریری نرم و نازکتر از بدن مبارک وی صلی الله علیه وسلم ونه سوال کرد
شخصی از وی چیزی را مگر آنکه او عطا کرد بوی آن را و در تشبیه اول تعلق به پیکیا قدس و خیر بن ناظر بخلق عظیم آن
اند و این تشبیهات بسبب تعارف عام برای توضیح بعضی اوصاف در نظر عوام اند همچنانکه حق جل مجده نور خود را به مشکاة
فیها مصباح تشبیه داده و فضیلت مشبه به از مشبه از ضروریات تشبیه نیست والا چه نسبت روشنی قندیل را با نور
رب جلیل و اوصاف آن مظهر اتم را با این اشیاء دنیه فانیه که دام پیرهن تازه وخست شاهد گل است که در هوای
رخش همچو غنچه چاک نشد + چه نسبت آن را که نسیم دلربا و جان و مفخر کون و مکان نور حدقه چشم وجود شگوفه حدیقه عالم غیب
وشهود و بدر تمام سماء حسن وجمال در رفع ظلمت جهل و ضلال مصون از نحوست و صفرت محفوظ از خسوف و محاق
و دریای ناپیدا کنار مملو از درر معارف واسرار است که در یکانه انبیاء و دریای کمال رشته اصفیاء اولیاء و علماء اوست
و تمام آن همت عالی همم صلی الله علیه وسلم بدان مصروف بوده که در دنیا آنچه در است هم از سر ملکین از مبرات وحسنات
کم بن و هرچه در عالم امکان از حسن و خوبی محجوب و نهان است همه آشکارا و منشور شد و در آخرت همچنان گرد عبارت
شفاعت شامل کسی که از ایمان ذره است + اللهم ارزقنا شفاعته وتوفنا علی ملته وحشرنا تحت لوائه **اللغات** الزهر بفتح الزاء المعجمه وسکون

الهاء شگوفه از رق بفتح التاء المثناة الفوقانیه وسکون الراء المهملة وقری بعجمها تازگی وطراوت السید بفتح الباء
الموحده ماه تمام آشهرت بفتحتین قدرت وبزرگی الکرم جود وعطا الدهر زمان الهم بکسر الهاء وفتح المیم جمع همة
واراده وو همت وصله نسبت همت بسوی دهر بحسب عرف عام است که بسا نیین هر ناقصی - اقبال وحصول جاه
ومال بوی منسوب میسازند ومی گویند که دهر فلان افراخته وفلان اکامل وتکمیل ساخته والله اعلم +

کَاَنَّهٗ وَهُوَ فَرْدٌ فِیْ جَلَالَتِهٖ ‚ فِیْ عَسْکَرٍ حِیْنَ تَلْقَاهُ وَفِیْ حَشَمٖ

ترجمه گویا که آنسرور صلی الله علیه وسلم درحالیکه تنهاست در لباس عظمت ومهابت خود همچنان می نماید
هنگامیکه بینی او را که در لشکر عظیم ودر حشم وخدم بسیار است **الحاصل** ناظم عارف بحسن خلق ونرمی خوی
آنحضرت انقدر بیان نموده که ازان توهم عدم مهابت ناشی شده ولهذا برای دفع آن توهم می فرماید که آنسرور
باوجود کمال حسن خلق مهابت وجلالت خداداد آنچنان داشت که هر که او را درحالت تنهائی دیدی دانستی
که بادشاهی عظیم القدر درمیان لشکر بسیار وحشم وخدم بی شمار است وعظمت ومهابت او وابسته بعوارض حشم و
خدم نبود همچنان که دیگر سلاطین وملوک ای باشد ساه لشکری دریک قبا وکشوری دریک تن چنانچه انس
بن مالک روایت می کند که روزی مردی بحضور آنسرور صلی الله علیه وسلم آمد بمجرد معائنه رعشه در تمام بدنش افتاد آن
حضرت فرمود که مترس من بادشاه نیستم پسر زنی ام از قریش که گوشت خشک را بریان کرده میخورد وزیر ممکن است
که معنے این بیت چنین گویند که آنسرور صلی الله علیه وسلم در ثبات قدم ووفور شجاعت ودلاوری درحالت
تفرد از جماعت بشانه مردی بود که در قلب لشکر ومیان حشم وخدم خود ثبات قدم ورزد ودادِ مردی ومردانگی
دهد چنانچه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ودیگر شجعان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین میفرمایند که چون فوج اعدا بر ما حمله
می کرد وما را زخمی کار نداشت نگ میشد ما پناه بآن سرور میگرفتیم ودر همه معارک آنحضرت پیش پیش قدم بسوی اعدا
میسپردیم بلکه از ما شجیع ترین مردم کسی بود که خود را در جنگاه تا آنسرور رساند ومروی است در صحاح که روزی
آن سید الانبیاء در مقامی تنها بخواب بود کافری شمشیر برهنه در دست گرفته آمده ندا کرد که ای محمد اکنون ترا از دست
من که رهاند آنسرور صلی الله علیه وسلم فرمود الله بمجرد استماع این کلمه رعشه بر تمام اندامش مستولی شد وبی اختیار
شمشیر از دستش بزمین افتاد آنحضرت شمشیر برداشته فرمود که حالا چه می گوئی وی عرض کرد که من از تو امید
دارم بجناب شمشیر غیاث اللغات **اللغات** الفرد یگانه الجلالة مهابت وبزرگی ودر بعض نسخ بجای فی جلالته من
فی جلالته فی عسکر العسکر بفتح العین وسکون السین المهملتین لشکر تلقی دیدن کما فی الصراح الحشم بفتح الحاء المهملة والشین المعجمة

چون جلال پاک او در دیدی تو اندر مرکبه هیبت از آن ... زیر لشکر دست تنها در حشم

خدمتگاران و چاکران کما تمّ اللؤلؤ المکنون فی صدفه من معدن فی منطق منه و مبتسم

ترجمه مشابه هست جنس مروارید مستور در صدف در بریق و لمعان بجواهر یکی یک کان ان زبان آن سرور صلی الله علیه وسلم و کان دیگر دو لب مبارک اوست الحاصل مروارید نو غیر مثقوب که هنوز از صدف بر آمده دست مال نشده اند مشابهت دارند بجواهر کلام هدایت نظام که از زبان فصاحت بیان آن سرور می آیند و شبیه اند بدندان شریف وی که از دو لب مبارکش ساطع و لامع اند و این تشبیه از ابلغ تشبیهات است که ناظم سجع مروارید را در رونق و بها مشابهت بکلام و دندان مبارک آن سید الانام با دنی مناسبت داده الا چه نسبت ذره را بآفتاب است چنانچه مروی است از ابی هریره رض که چون آن سرور تبسم میفرمود روشن می گردید در و دیوار از نوریکه خارج میشد از دندان شریف او و فصاحت لسان آنجناب زیاده بر آنست که در حیطهٔ تحریر گنجد یا تقریر آن را میزان بیان سنجد چنانچه گفته اند که نیافرید حق سبحانه هیچ احدی را فصیح تر و شیرین زبان تر از آنحضرت صلعم نقل است که روزی عمر رض عرض کرد که یا رسول الله بیرون نامدی از ما و نه تعلیم گرفتی از کسی اینهمه فصاحت کلام که فصحای عرب از اتیان مثل آن معترف بعجز و قصور اند از کجا داری فرمود که لغت اسمعیل عم محو و متلاشی شده بود پس تعلیم فرمود حق جل مجده مرا آن لغت و تادیب من با حسن وجه کرد و نیز گفته اند که تکلم میکرد آنسرور صلی الله علیه وسلم بکلام مبین مفصل در خطب و مواعظ که هر حرفش بگوش سامعین در و نزدیک میرسید ؎ گوش جهان گاه خدا خواست درج گهر شد ز سخن رانیت ✦ شمعی و نور تو رسد جمع را ✦ پشتی و روی عنود شمع را ✦ تیغ عرب آن که فصاحت تراست ✦ صید عجم کن که ملاحت تراست ✦ اللغات اللولو جنس مروارید المکنون مرالکن پنهان شدن المعدن بکسر الدال المهمله کان جواهر نفیسه کما فی القاموس و بمعنی موضع اقامت نیز آمده یقال عدنت البلد ای اقمت بها کما فی شرح الازهری المنطق بکسر الطاء المهمله محل گویائی که زبانست المبتسم بفتح السین المهمله محل تبسم که سر دولب است

لا طیب یعدل ترباً ضمّ اعظمه ✦ طوبیٰ لمنتشق منه و ملتثم

ترجمه نیست هیچ بوی خوش که برابری کند بآن خاک پاک که فراهم آورده است جسد مبارک آنسرور صلی الله علیه وسلم را خوشی و خوبی کسی را که بوینده است آن خاک اطهر را و بوسه دهنده است بران الحاصل خاکی که شرف ملابست از جسد شریف و جسم نظیف آن سید البشر در عالم برزخ یافته آنچنان بوی خوش از ان یافته است که هیچ طیبها از طیب های دنیا و آخرت بآن نمیرسد زهی خوشی نصیبی شخصی که آنرا ببوید و سر نیاز بران خاک پاک ساید علامه بدر الدین زرکشی در شرح این بیت گفته که خاک تربت مبارک آنسرور صلی الله علیه وسلم از افضل انواع

[illegible]

طیب است باعتبار حقیقت حسی ولازم نیست که قوت شامهٔ هر احدی آنرا ادراک نماید از انکه ادراک آن شرط
است بوجود ستر الطیف و ارتفاع موانع و آن بجز اولیا دیگری را میسر نیست و عدم ادراک عوام که دماغ شان از بوی
حسب دنیا پر است دلالت بر عدم وجود طیب نمی کند آیا نمی بینی که مزکوم را بوی مشک به دماغ نمی رسد و بوجود
بوی آن بحال خود قائم است موضع مرقد اقدس بر سایر اجزای زمین حتی الکعبه باجماع علمای دین فضیلت دارد و در
احادیث صحیحه از طرق متعدده آمده که خلقت هر متنفسی از ترابی است که در وی مدفون گردد پس خلق عنصر کیمیا اثر آن
سید الکائنات علیه و آله افضل التحیة والصلوات از تراب مدینه طیبه است و بالجمله بعد استثنای موضع قبر شریف اختلاف است
در تفضیل مکه بر مدینه مذهب اکثر صحابه رض و تابعین رض تفضیل مدینه منوره است بر مکه معظمه بعد استثنای خانه کعبه ای حرم
مدینه بچشم تو چو جان ؛ دین تو گرفته قاف تا قاف جهان ؛ در لفظ مدینه بنگر از اعجاز که میم شد و گرفته دین
و درین بیت اشاره است بر ترغیب زیارت مرقد مقدس آنسرور صلی الله علیه وسلم و آن باجماع علمای دین قولا
فعلا از افضل سنن و اوکد مستحبات است و بعضی از علمای مالکیه بوجوب آن رفته اند و شیخ دهلوی رح در جذب
القلوب دوازده حدیث صحاح و حسن در باب شرعیت زیارت نقل کرده که هر یکی از ان دلالت دارد بر وجوب شفاعت
آنسرور صلی الله علیه وسلم در حق زایر و بودن وی روز قیامت در سایه حمایت وی صلی الله علیه وسلم و نیز قبول
حج موقوف است بر حصول زیارت و وعید شدید است در حق کسیکه بعد حج برای زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نرود و ابن عساکر بروایة ابی الدرداء رض آرد که بعد وفات آن سرور سید الانام بلال رض از کمال حزن و ملال
اقامت شام اختیار کرده شبی آنسرور صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که میفرمایند ای بلال رض این چه جفاست که برای زیارت ما
نمی آئی او همان ساعت از انجا روانه شده بمدینه طیبه رسیده مشرف زیارت مرقد مبارک حاصل کرد بسیار
گریسته روی نیاز بخاک مالید و در مصباح الظلام بروایة امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منقول است که بعد دفن
آنجناب بسه روز یک اعرابی آمده خود را بر قبر مبارک انداخت و خاک پاک آنرا بر سر ریخت گفت که یا رسول الله
آنچه از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از جمله آنچه بر تو فرود آمده این آیه است وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا و من خود بسیار ظلم کرده ام
و نزد تو آمده ام که برای من استغفار کنی از مرقد شریف آواز آمد فغفر لک الله و آورده اند که مروان بن حکم
مردی را از صحابه دید که روی خود را بر قبر مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم نهاده است او گردن آنمرد گرفته گفت
که میدانی چه فعل است آنمرد گفت من روی خود بر سنگ ننهاده ام این تربت مصطفی است صلی الله علیه وسلم و

وشنیده ام از انحضرت که فرمود که بگرید بر دین و قتیکه نوبت حکومت بنا اهل رسد وتحقیق نیست که مس قبر
وتقبیل آن نکرده ست باید که بکمال ادب وخضوع وخشوع دور ایستاده صلوة وسلام فرستد چنانچه امام ابو حنیفه
بروایة ابن عمر رضی الله عنه در مسند خود نقل میکنند که از جانب قبله آمده پشت بقبله کرده بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته لکن حین وقوف موضع نیست تطویل دعا وکثرت تفرع والتجا بنعت سکون ووقار وشوق ومحبت
وادب وانکسار کراهتی ندارد **اللغات** الطیب بکسر الطاء المهملة وسکون الباء المثناة التحتانیة بوی خوش تعدل
بکسر الدال المهملة من العدل برابری کردن حیز بحیز الترب بضم التاء المثناة الفوقانیة وسکون الراء المهملة خاک اضم درآمدن
جنیر الاعظم بضم الظاء المعجمة جمع عظم بمعنی استخوان ومراد ازان جسد مبارک اوست صلی الله علیه وسلم مجازاً از قبیل
اطلاق کل باسم جزء از آنکه جسد انبیاء محفوظ است از تغیر در قبر چنانچه ابو علی بروایت ثقات از انس بن مالک رضی الله عنه
نقل میکنند که انبیاء احیاء اند در قبور وخاک بران اجساد پاک دست تصرف دراز نیست ودر سنن بیهقی وارد است
که فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم درود بسیار فرستید بر من که آنرا بمن خواهند رسانید صحابه رضی الله عنهم عرض کردند که یا رسول الله
صلعم چگونه معروض گردد درود ما بر تو بحالیکه جسد تو در قبر بوسیده گردد فرمود حق سبحانه حرام گردانیده بر زمین که
اجساد انبیاء را بوسیده سازد وعلامه سبکی در شفاء الاسقام میفرماید که موت انحضرت مستمر نیست حقتعالی اورا
بعد طریان آفت موت واجرای سنت امانت احیاء فرموده وجسد انبیاء در قبر بوسیده نگردد وحنابلی غیر گفته
که مالیکه ازان سرور مانده هم بر ملک او باقی است چنانچه در حالت بوده وانتقال نمیکند بورثه چنانکه دیگر اموات را
می باشد واین از خصائص اوست صلی الله علیه وسلم طوبی بضم التاء المهملة خوشی تحنی المنتشق بکسر الشین المعجمة من
الانتشاق شمیدن الملتثم بکسر التاء المثلثة من الالتثام بوسه دادن **اَبَانَ مَوْلِدُهُ عَنْ طِیْبِ عُنْصُرِهِ**
یَا طِیْبَ مُبْتَدَءٍ مِنْهُ وَمُخْتَتَمِ **ترجمه** آشکار اکرد زمان ولادت آنسرور صلی الله علیه وسلم
امور عجیبه را بسبب لطافت وطهارت اصل وی ای خوشا زمان بدایت او که وقت ولادت است وخوشا زمان
نهایت او که وقت رحلت ست **الحاصل** زمان ولادت باسعادت آن سید الانام علیه وعلی آله افضل الصلوة
والسلام که بروایتی روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وقت طلوع آفتاب بعد چهل روز از واقعه فیل وبعد هبوط
آدم از جنت بچهار هزار وچهار صد وشصت وسه سال ست آشکارا کرد اشیاء عجیبه وامور غریبه را بسبب
طهارت اصل منیف ولطافت ذات شریف او که اصلاب طاهره وارحام طیبه بعالم شهادت جلوه ظهور فرموده ای زمان
قدوم آنسرور صلی الله علیه وسلم بدار دنیا تا زمان رحلت او به آخرت خوشی وخرمی باد ترا که تو نی افضل اطهر

جمیع ازمنه که حق جل مجده در سورة العصر قسم بوجود تو خورده در کنار تو هیچ مولودیکه مغز عالم وآدم است
سپرده ازفروع تست روشن دین و دنیا هر دو جاه بر تو باد از خدا صلوات یا بدر الدجی * مادر گیتی نزاده چون تو
فرزند دگر * دیدهٔ عالم ندیده همچو تو حسن اللقا * کی ملک کردی به پیش آدم خاکی سجود * نور تو در روی او دولت
گر نبودی ای هدا * پی نبردی هیچکس تا منزل حق الیقین * گر نبودی ذات پاکت اندرین مقتدا * از بهار
لطف تو سرسبز باغ کائنات * وز نسیم فیض تو شاداب تر روض الصفا * در شفا بروایة ابن عباس رض آورده
که نور آنسرور صلی الله علیه وسلم قبل از خلقت آدم عم تا دو هزار سال به تسبیح مشغول بود ملایکه به تسبیح و تسبیح
سیکردند پس وقتیکه حق سبحانه آدم را مخلوق فرمود انداخت آن نور را در صلب وی و منتقل شد ازان در اصلاب طاهره
و ارحام طیبه تا اینکه پیدا شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ابوین خود و روایت است از آمنه مادر شریف که وقت تولد
مبارک آنسرور صلی الله علیه وسلم نوری پدید آمد که از زمین تا آسمان منور گردید و نظر آمدم از ان قصور شام
و بوی خوش ظاهر شد که مشام عالم معطر گردید و ندا کرد شخصی از زاویهٔ خانه که ای آمنه ظاهر مکن این مولود را
تا سه روز که مشغول است بسلام ملائکه و در من اثری از ولادت که زنان را می باشد یافته نشد و میگویند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مختون و ناف بریده و مقدس از آلایش بشریه متولد شد و انس رض بن مالک میفرماید که
نشمیدم هیچ بوی خوش از بوی بدن مبارک وی صلی الله علیه وسلم و از جابر بن سمره رض مروی است که روزی
آنسرور صلی الله علیه وسلم دست بر رخسار من فرود آورد پس یافتم بوی که در دکان هیچ عطاری نباشد و هر
کسیکه دستش بدست آنحضرت حین مصافحه میرسید میافت در دست خود خوشبوی که تمام روز یا وجود شستن و شوی
نمیرفت و چون بر سر طفلی دست می نهاد آن طفل ازان بوی خوش در جماعت اطفال شناخته میشد و آنسرور
صلی الله علیه وسلم در هر راهی که میگذشت ازان راه بوی خوش تا چهل روز می شمیدند و مادر انس رض گفته
که روزی آنحضرت صلعم در خانه ام بخواب بوده چون بدن مبارک از شدت گرما عرق آلود شد آن عرق را در
شیشه جمع کردم آنسرور صلی الله علیه وسلم بیدار شده از من پرسید که این را چه کنی عرض کردم که یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما قطرهٔ ازان در خوشبو آمیخته استعمال میکنیم و بنوعروسان میدهیم و این طیب است که هیچ
طیب دنیا بآن نمیرسد و بر جامهٔ آنحضرت مگس نمی نشست و اگر بر جانوری سوار میشد تا مدت
سواری بول و براز نمیکرد و هیچکس اثر فضلهٔ آنسرور صلی الله علیه وسلم را بر روی زمین مشاهده نکرد بلکه زمین میشگافت و آنرا
فرو می برد و ازان مکان بوی مشک آمد و علماء بطهارت بول و خون آنحضرت صلی الله علیه وسلم استدلال

کرده اند بالکلیه مالک بن سنان روز احد خون جراحت دهن مبارک عبد الله بن زبیر رضه خون حجامت
و ام ایمن بول آنسرور صلی الله علیه وسلم نوشیدند و از انجاب منعی با ایشان لاحق نشد در روایة است
از ام سلمه رض که بعد وفات آنحضرت ص دست خود بر جسد مبارک نهادم آنچنان بوی خوش در دستمن
ساری شد که تا مدتی نرفت و امیر المومنین علی کرم الله وجهه میفرماید که بعد وفات آنسرور صلی الله
علیه وسلم را غسل دادم پس نیافتم چیزی را بدن شریف که حاجت شستن و شو داشته باشد و فایح شد
از ان بوی خوش که گاهی نشمیده بودم. یَومٌ تَفَرَّسَ فِیهِ الفُرسُ اَنَّهُم + قَد
اُنذِرُوا بِحُلُولِ البُؤسِ وَالنِّقَمِ + ترجمه زمان ولادت آنسرور زمانی است که بفراست دریافتند
در ان زمان مجوس ملک فارس تحقیق ایشان ترسانیده شدند بدر آمدن زمان سختی و عقوبت بر ایشان
الحاصل مجوس بمعاینه حوادث متوالیه که بیان بعضی از ان می آید و مشاهده تغییر اوضاع فلکی
و اخبار کاهنان و منجمان معلوم کردند که این زمان زمان ولادت سروری است که دولت ایشان را
بر هم زند و دین باطل آنها را محو و نابود سازد پس ترسیدند از نزول عقوبات و بلیه و مصائب و اهبه بر ایشان
اللغات التفرس دریافتن چیزی را بعلامات و آثار الفرس بضم الفاء و سکون الراء
المسمله مجوس ملک فارس الانذار ترسانیدن الحلول فرود آمدن و رسیدن زمان موعود البؤس
بضم الباء الموحده و سکون الواو سختی النقم بکسر النون و فتحها و فتح القاف جمع نقمت بمعنی عقوبت

وَبَاتَ اِیوَانُ کِسرٰی وَهُوَ مُنصَدِعٌ :: کَشَملِ اَصحَابِ کِسرٰی غَیرَ مُلتَئِمِ
وَالنَّارُ خَامِدَةُ الاَنفَاسِ مِن اَسَفٍ :: عَلَیهِ وَالنَّهرُ سَاهِی العَینِ مِن سَدَمِ
وَسَاءَ سَاوَةَ اَن غَاضَت بُحَیرَتُهَا :: وَرُدَّ وَارِدُهَا بِالغَیظِ حِینَ ظَمِی * * *

ترجمه و گردید در آنزمان سعادت نشان کوشک نوشیروان متفرق الاجزاء در حالتیکه
شکننده است مثل تفرق جماعت لشکریان یزدجرد که گاهی فراهم شونده نیست و آتش عبادت
مجوس فرو میرنده است زبانهای آن از شدت اندوهی که بر بطلان دین مجوسیت داشت
و جوی کسری غافل شونده است چشم او از نگاهداشت عمارت از غایت تحیر و اندوه یا ساکن
شونده است چشمه آن از جریان در موضع خود بسبب پشیمانی که بر نفع بخشیدن اهل ضلالت دارد

و غمگین کہ اہل ساوہ را فرو رفتن آب دریاچۂ آن زمین و باز گردانیدہ شدن آیندہ آن بطلب
آب بخشم و اندوہ از بی آبی ہنگامیکہ تشنہ شد **الحاصل** در زمان ولادت آن سید البشر
کہ آوان لمعان انوار ہدایت و بطلان اطوار ضلالت است دار الامارہ شاہ مجوس متزلزل
شدہ منشق گردید و چہاردہ کنگرہ ازان بر زمین رسید و خشتہای آن از ہم جدا شد ہمچنانکہ لشکر
یزدجرد کہ آخر ملوک مجوسیان بود رو بتفرق نہاد و او بارذل ترین وجوہ در مرو از دست آسیابانی
کشتہ افتاد و تمام مملکت فارس در حوزۂ اسلام در آمد و دین مجوسیت باطل گردید و بعضی گفتہ اند
کہ افتادن چہاردہ کنگرہ ازان اشارت است بانچہ واقع شد از سلطنت چہاردہ تن از ایشان
پس حکومت کردند دہ کس در چہار سال و بقیہ تا زمان حکومت امیر المؤمنین عثمان رض کذا فی المواہب
و آتشکدۂ فارس کہ از ہزار سال گرم بودہ سرد گردید و بند جوی کسری شکستہ عمارات و کنایس را نیست
و نابود ساخت و آبش طغیانی کردہ در وادی ساوہ افتاد و از جریان در موضع خود باز ماند تا انتفاع اہل ضلال
از وی منقطع گردد و دریاچہ شہر ساوہ کہ از ہزار سال آبش در طغیانی بود خشک و بی آب گردید و اہل
آن شہر بمعاینۂ اینحال غمگین شدند و آیندگان آن برای طلب آب از غایت تشنگی خشمگین و اندوہناک
باز گشتند نوشیروان بمشاہدۂ این حوادث متوالیہ مضطرب و خائف شدہ از منجمان و کاہنان استفسار
حال نمود ہمہ بالاتفاق گفتند کہ ظاہر از تغیر اوضاع فلکی چنان معلوم میشود کہ بعد چند سال اعراب
بر فرس غالب شوند و دولت ساسانیان را برہم زنند و دین مجوسیان محو و متلاشی گردد
اللغات بات من الافعال الناقصہ بمعنی صار الایوان بکسر الہمزہ کوشک بزرگ کذا فی المنتخب
کسری بکسر الکاف معرب خسرو لقب ملوک فارس مثل قیصر و خاقان کہ لقب ملوک روم و ترک است
و مراد از کسری اول نوشیروان عادل بن قباد است کہ در مداین دار الملک خود کوشک بزرگ بنا کردہ بود
و آنکہ مشہور است کہ آن سرور افتخار نمودہ بولادت خود در زمان عدالت نشان وی این حدیث
باطل است اصلی ندارد کما فی مجمع البحار نقلا عن السیوطی وغیرہ من حفاظ الحدیث و مراد از کسری ثانی یزدجرد
آخر ملوک فارس است کہ در عہد خلافت امیر المؤمنین عمر رض در جنگ نہاوند از لشکر اسلام گریختہ بمرو
افتاد و انجا آسیابانی میکرد آخر بدست طاحی در سال سی و یکم از ہجرت کشتہ شد و در لشکریانش تفرقہ
افتاد التصدع بکسر الدال المہملہ من الانصداع شکستہ شدن الشمل بفتح الشین المعجمہ و سکون المیم متفرق شدن

الملتئم بکسر الہمزۃ من الالتیام فراہم آمدن الخمود سرد شدن آتش الانفاس جمع نفس بفتحتین معنی دم و خمود الانفس عبارت ہست از دم سرد کہ انجام اداز آن فرو مردن زبانہ آتش ہست الآسف بفتحتین اندوہ و بلہف النہر مراد از آن نہر فرات ست قریب کوفہ مشہور بجوی کسری کہ نوشیروان بالاآن پلی بست و ایوان عمارت عالی بنا کردہ بود و در حوالی آن آتشکدہا و کنیسہا بودند در شب میلاد آن سید العباد آب بہ طغیانی کردہ عمارات را منہدم ساخت در وادی ساوہ کہ مابین دمشق و عراق ہست افتاد و موقع خود را گذاشت الساہی من السہو ساکن شدن خطا کردن العین چشم چشمہ و چشم السدم بفتحتین اندوہ و پشیمانی کما فی الصراح ساء من السوء رنج و مشقت انداختن ساوہ نام شہری ہست در ولایت عراق مابین ہمدان و قسم غاضت من الغیض فرو رفتن آب در زمین البحیرۃ بضم الباء موحدہ و فتح الحاء المہملہ دریاچہ بود در شہر ساوہ کہ مجوس فرزندان خود را بہ وقت ولادت دران بسبیل تبرک غسل میدادند و ہر سال آتش بہ طغیانی میکرد کہ تا انسانی را دران غرق نمیکردند از سیلاب باز نمی ماند پس در شب ولادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب آن بالکلیہ خشک گردید رد بضم الراء و تشدید الدال المہملتین من الرد باز گردانیدن الوارد آیندہ الغیظ بالفتح الغین المعجمہ خشمناک شدن ظمی بفتح الظاء المعجمہ و کسر المیم صیغہ ماضی من الظماء تشنہ شدن

کَانَ بِالنَّارِ مَا بِالْمَاءِ مِنْ بَلَلٍ ∴ حُزْنًا وَبِالْمَاءِ مَا بِالنَّارِ مِنْ ضَرَمِ

ترجمہ گویا حاصل شد آتش را انچہ صفت آب ست از تری سردی بسبب اندوہی کہ دہشت بر طلاب پرستش خود حاصل گردید آب را انچہ صفت آتش ست از گرمی خشکی **الحاصل** حین ولادت آن سید البشر صلی اللہ علیہ وسلم آتش پرستش مجوسیان و آب دریاچہ ساوہ انقلابی پیدا کرد و ہر یکی رنگ دیگری گرفت تا دلالت بر قرب انقلاب حال اہل ضلال ست ای نار شکہا می زدہ ست زدیدہ ریز شوی آب خاک شو کہ ترا آبرو نماند ∴ **اللغات**

البلل بفتحتین تری الحزن بضم الحاء المہملہ و سکون الزاء المعجمہ اندوہ الضرم بفتحتین گرمی آتش

وَالْجِنُّ تَهْتِفُ وَالْأَنْوَارُ سَاطِعَةٌ ∴ وَالْحَقُّ يَظْهَرُ مِنْ مَعْنًى وَمِنْ كَلِمِ

ترجمہ جنیان بشارت میدہند و انوار ظاہر اند و حقیقت نبوت ظہور مے یابد از حالات و مقالات **الحاصل** در ان زمان کرامت نشان جنیان از جبل ابو قبیس و جبل حجون ابیات مدح متضمن بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میخواندند

و بطلان عبادت اصنام بآواز بلند انشاد میکردند و از ملک تا ملکوت بانوار قدس منور بود در حقیقت
نبوت از سطوع انوار و اختلال حال عبده نار و بیاع جنیان و مقالات یهود ظاهر شد چنانچه عثمان بن العاص
از مادر خود روایت میکند که گفت حین ولادت آنسرور خانه و سرا همه نورانی گشت و ستارگان چنین
نزدیک شدند تا اینکه گمان کردم که بر من افتند و حسان بن ثابت رض میگوید که حین ولادت آن سید البشر
من هفت یا هشت ساله بودم دیدم یکی را از یهود که وقت فجر بر بام خود استاده ندا میکرد که ای گروه بنی
اسرائیل طلوع کرد ستارهٔ نبوت از قریش که موسی عم بآن خبر داده بود و در فتح الباری از حدیث عائشه رض
می آرد که زمان ولادت آنسرور مردی از یهود در جماعت قریش آمده گفت که دیشب از تغیر اوضاع ستارگان
چنان دریافتم که طفلی میان شما تولد یافته او نبی این امت خواهد بود در میان دو شانهٔ وی مهر نبوت است
قریش نزد آمنه آمدند و یهودی را همراه بردند او بمجرد دیدن نظرش بر بشرهٔ مبارک و مهر نبوت افتاد فریاد
بر آورد که حیف منصب نبوت از بنی اسرائیل رفت و این مولود همان است که موسی عم بولادتش خبر داده
اللمعات الجن کالجسم البشری والنفوس الطیبة اللطیفة است از طوائف عالم ارواحی فی الحقیقة که قدرت تشکل و تبدل باشکال مختلفه دارند و بسبب لطافت ناریت
بالسان عربی نمی شوند و در اکل و شرب و تزوج و تکلیف باحکام شرعیه مثل بنی آدم اند مروی است از ابن
عباس رض که نام ابو الجان طارقوس بوده چون اولاد و احفاد او بر روی زمین بسیار شدند حق سبحانه
شریعتی بوی ابتدائی فرمود همه موافق آن بطاعت الهی و اطاعت طارقوس مشغول بودند تا اینکه اکثر
مردود ایشان تمرد و عصیان نمودند حضرت رب العزت بعد از التزام حجت اکثری را بعقوبات مولمه
گرفتار ساخته بعضی را که از سنن شریعت انحراف نموده بودند امان داده از ایشان شخصی را
که حلبائیس نام داشت بر ایشان حاکم ساخته شریعتی جدید عطا فرمود چون مدتی برین گذشت
و حلبائیس سفر آخرت گزید طریق نافرمانی پیش گرفتند لاجرم حکم ایزد متعال با فنای شان نافذ گشت
و از نسل بقیهٔ این طایفه که بواسطهٔ استقامت بر جادهٔ شریعت از قهر الهی امان یافتند شخصی موسوم
بحلیقا حاکم ایشان گشته بتعلیم احکام الهی پرداخت و بعد وی باز از طریق مستقیم منحرف شده
بسخط جبار منتقم گرفتار گردیدند و از صلحای شان که قلیلی باقی ماندند خلقی کثیر پیدا شده هاموس نامی
بر ایشان حاکم گردید و اکثری را براه راست آورد بعد از ان اشرار جان کفران نعمت آغاز کردند
و از احکام الهی عصیان ورزیدند لاجرم حکمت قادر مختار اقتضای تجدیدی کرده طایفه را از ملایکه

بحر بشان نامزد کرد لعد محاربه بقیة السیف در جزایر و خرابها متفرق گشتند و بعضی را که بسن تمیز رسیده
بودند اسیر ساختند از انجمله ابلیس بود که با ملائکه بآسمان عروج کرده میان ایشان نشو و نما یافت تا بمرتبه
معلم الملکوتی مشرف گشت چون مدتی برین گذشت بنی جان بحسب طول زمان کثرتی و شوکتی
پیدا کرده از جزایر بیرون آمده ربع مسکون را بتصرف آوردند ابلیس بحکومت ایشان نامزد گردیده
با جمعی از ملائکه بر زمین آمد و بعضی را براه راست آورده اکثری را بقتل رسانید و خود را در امر حکومت
مستقل یافته لوای سلطنت افراخت و دعوای انا و لا غیری آغاز کرده جازم شد که اگر حق سبحانه
دیگری را امر خطیر سلطنت روی زمین تفویض فرماید خود در مقام ابا و انکار آید در اثنای اینحال ندای
انی جاعل فی الارض خلیفه بگوش جانیان رسید و امر خلافت بآدم علیه السلام مفوض گردید و ابلیس باستکبار
از سجود تحیتش ملعون ابدی گشت تهتف بفتح التاء المثناة الفوقانیه الاولی و کسر الثانیه من الهتف آواز سخت کردن لبشارت دلت
السطوع ظاهر و بلند شدن و خشید الحق الواقعی شعر آواز معنی سطوع انوار و ضلال حال مجوس و ازکلم لبشارت جنیان و اخبار یهود
عموا وصموا فاعلان البشائر لم :. لیسمع و بادفة الانذار لم تشم :.
من بعد ما اخبر الاقوام کاهنهم :. بان دینهم المعوج لم یقم :.
و بعد ما عاینوا فی الافق من شهب :. منقضة وفق ما فی الارض من صنم :.
ترجمه کور و کر شدند کافران از آنکه آشکارا کردن اخبار سرت افزا بآنها مسموع نشد و برق تخویفات
با ایشان مرئی نگردید و این کوری و کری بعد آگاهانیدن کاهن هر قوم بآنهاست تحقیق دین ایشان را
که کج و باطل است هرگز ثباتی نماند و بعد مشاهده شعله های آتش است باطراف آسمان که بر جنیان
فرود افتاد مطابق نگونسار افتادن بتان بر روی زمین الحاصل کافران قریش و مجوس و کفره
اهل کتاب که مجبول الشقاوت و حقد و حسد بودند با وجود استماع بشارات جنیان و اخبار کتب الهیه و اعلام
کاهنان هر قوم ببطلان عبادت اوثان و پرستش آتش و نسخ سایر ادیان و با وصف مشاهده بقای ندای
و تزلزل ایوان و خمود نار و افتادن شهب آتش بار بر سر جنیان اشرار که برای استراق اخبار سماوی و اسرار
عالم علوی بسوی آسمان صعود میکردند و معاینه نگونسار شده افتادن بتان حقیقت نبوت آنسرور
صلی الله علیه و سلم را باور نکردند و بهیچ وجه بسوی انوار هدایت راه نبرده دیده و دانسته کور و کر شدند
و از عذاب الهی نترسیدند و منجمله اخبار کاهنان عرب یکی اینست که لعیب بن مالک لهبی میگوید که بمعاینه

کثرت شهب و بروق که تمام آسمان محیط شده سخت خائف و ترسناک گردیده نزد کاهنی که در فن کہانت نظیری نداشت آمده این حال ظاهر کردم و از انجام کار پرسیدم او بسوی من دیده آسمان گشته و اظہار کرد که ای لهیب من بتو خبر صدق میدهم قسم بکعبه که ممنوع شد خبر سماوی از جنیان از آنکه ملایکه آسمان از شعله های ناری میزنند و بسوی آسمان صعود کردن نمیدهند و این همه اهتمام و حراست بجهة تولد سروری است از بنی هاشم که قتل کند ظالمان را و امت دهد مظلومان را و ظاهر کند دین حق را و مانع شود از پرستش بتان و سیار دیبهاد از سواد بن قارب منقول است که گفت که مرا آشنائی بود از جنیان که اخبار آینده بمن میرسانید آنرا بمردم ظاهر می ساختم و بدین تقریب مرا بسیار فتوح میرسید روزی آمده گفت که ممنوع شدم از اخبار سماوی و شهب از آسمان می بارند و برخیز و طلب کن راه هدایت که پیغمبری از قبیله لوی بن غالب مبعوث شده و مردمان را بسوی خدا میخواند و از بت پرستی و ضلالت باز میدارد چون سه روز متواتر چنین اتفاق افتاد در دل من حب اسلام پیدا شده بعد چندی بملة بحضور انسرور صلی الله علیه وسلم رسیده ایمان آورده ام و نیز روایت است از مازن طائی که گفت من نزد بتی بودم که آنرا ناجر میگفتند ناگاه از شکمش آوازی آمد که ای مازن بشتاب سوی خیر و ترک کن عبادت بتان را که از سنگ تراشیده اند مبعوث شد پیغمبری از قریش که مردمان را هدایت میرساند و از افعال شنیعه باز میدارد و نیز مروی است از امام همام علی زین العابدین علیه و علی آبائه الصلواة والسلام که فرمود در مدینه منوره زنی کاهنه بود و با یکی از جنیان عشق داشت و با وی همبستر میشد چند روز آن جن نامده روزی بصورت جانوری پرنده آمده بر دیوار آن زن او را شناخته گفت که تراچه پیش آمده که از مدتی نیامده او گفت که حالا توقع آمدن مدار در مکه پیغمبری مبعوث شده که بر ما زنا حرام ساخت و روایت کرده اند از عباس بن مرداس رضه که گفت من نزد بتی بودم مسمی بضمار ناگاه از شکمش فریادی برخاست که ای بنوسلیم ضمار هلاک شد و نظر یافتند اهل مسجد اینک پیغمبری است از قریش که بعد ابن مریم وارث نبوت شده و از عبادت بتان منع میفرماید پس من ضمار را سوخته بمرافقت سه صد کس از قوم خود بحضور آن سرور صلی الله علیه وسلم آمده مشرف بایمان شدم و نیز ابن عساکر نقل میکند که مردی از بنی خثیم گفت که عرب حلال و حرام نمیدانستند و پرستش بتان میکردند اگر احیاناً باہم مناقشه رو میداد برای انفصال آن نزد بتان حاضر شده اخبار از تکلم شان مشهور میشد بر آن عمل مینمودند روزی مارا باہم دیگر مناقشه افتاد حسب دستور به بتخانه رسیده ذبیحه کرده منتظر حکم

غیبی نشسته بودیم ناگاه از شکم بتی کلان تر آواز آمد که ای مردمان اینچه بیعقلی و نادانی است که تعظیم بتان می آرید اینک پیغمبری از بنی هاشم مبعوث شد که سردار جمله مخلوقات و عادلترین حاکمان است ۱۴
و ظاهر سکیند نور اسلام را و منع میکند از بدیها شنیدن این آواز ما همه گریختیم و این قصه نقل مجلس شد
و همچنین قصص بیشمار اند که بیهقی اکثری ازان در کتابی جمع کرده و در شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تخت ابلیس منکوس شد و بتان روی زمین نگونسار شدند چنانچه نقل است از عبد المطلب که گفت در
شب ولادت آنسرور در کعبه بودم قریب بوقت سحر دیدم که کعبه مائل شد بمقام ابراهیم و بسجده رفت و از دی
آواز تکبیر آمد و بتان که پیرامون خانه کعبه بودند سرنگون شدند و بت کلان که آنرا هبل میگفتند بر رو افتاد
و از شکمش ندا آمد که زائید آمنه محمد را و فرود آمد بروی سحاب رحمت و جماعتی از قریش را بتی بود که بر سر هر سال
نزد آن بت می آمدند و عید می ساختند شبی از شبها دیدند که آن بت از مقام خود جدا شده برو افتاد
آنرا گرفته بر جایش نهادند باز سرنگون شد و از شکمش آوازی آمد که متولد شد پیغمبر آخر الزمان و البلاد منتشر
از مغرب تا مشرق منور گردید و بتان عالم نگونسار شدند و ملوک روے زمین مرعوب گشتند

اللغات عمو بفتح العین المهملة و ضم المیم من العمی نابینا شدن و صمو بفتح الصاد المهملة و ضم المیم المشددة
من الصمم کر شدن الاعلان آشکار کردن البشایر جمع بشارت بمعنی مژده لم یسمع بضم الیاء المثناة التحتانیة
و فتح المیم من السمع شنیدن البارقة شمشیر و برق کما فی الصراح و فی القاموس البارقة السیوف الانذار بکسر الهمزة
ترسانیدن و قری فتحها التشم بضم التاء المثناة الفوقانیة و فتح الشین المعجمة من الشیم نگریستن الاخبار آگاهانیدن
الاقوام جمع قوم بمعنی گروه الکاهن کسیکه آگاه کند مردمان را از مغیبات بتعلیم جنیان و دعوی علم غیب نماید
دین کیش المعوج بضم المیم و سکون العین المهملة و فتح الواو و الجیم المشددة من الاعوجاج کج شدن لم یقم
بفتح الیاء المثناة التحتانیة و بضم القاف من القیام بر پا ماندن و ثبات ورزیدن عاینوا من المعاینة دیدن
الافق بضم الهمزة و سکون الفاء کنارهٔ آسمان الشهب بضم الشین المعجمة و الهاء جمع شهاب حصهٔ آتش و شعلهٔ آن
المنقضة بضم المیم و سکون النون و فتح القاف و الضاد المعجمة المشددة من الانقضاض فرو افتادن الصنم بفتح
المهملة و النون بت ؎ حتّٰی غدا عن طریق الوحی منهزم :: من الشیاطین یقفو اثر منهزم ؎ ترجمه این شعله های آتش فرود آینده بودند تا غایتیکه بازگشت
از آسمان گریزنده از جنیان در حالتیکه میرفت یکی دیبی دیگرے گریزنده **الحاصل** از شدت رجم

ملائکه متعینین حراست وتتابع شهب نحوی خلل در انتظام حال جنیان مسترق السمع راه یافت لیس ازغایت
حیرت وسرگشتگی ونهایت اضطراب وترسناکی یکی عقب دیگری میگریخت وراه آمد شدگم کرده ابر اعقاب
هریکی بالای دیگری می افتاد چنانچه از ابن عباس رض مروی است که شیاطین باراده دزدی احکام
الهی وجاسوسی اسرار عالم علوی بسوی آسمان صعود میکردند تا آن احکام واسرار را بمردم رسانند
واعمال ایشان را فاسد کنند وخود را نزد ایشان عالم الغیب وشریک تدبیرات آلهیه وانمایند واز انها
نذور وذبایح برای خود ستانند پس تولد عیسی عم ملائکه متعینین حراست سوم حصهٔ آسمان را
از اجنهٔ خود محفوف کرده رجم شیاطین بشعله های آتشین مینمودند وچون سرور عالم صلی الله علیه وسلم
متولد گردید تمام آسمان را حراست نمودند واز هر طرف شعله های نار بر سر آن اشرار که قصد استراق
اسرار بجهة اظهار آن بکهنه کفار داشتند میریزند واز جو سما می گریزانند تا اینکه لبعضی را آن شعله قتل میکند
ولبعضی را میسوزاند ولبعضی را بزمین میرسانند کما فی المواهب وغیره وآنکه از ظاهر آیه کریمه ولقد زینا السماء
الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین معلوم میشود که از کواکب رجم شیاطین واقع میگردد صورتش
لبعضی مفسرین چنین نوشته اند که فرشتگان از اشعه کواکب آتشی افروخته آنرا دنبال شیاطین
مسترق السمع می دوانند واز صعود باز میدارند اللغات عذا بمعنی رجع واز طریق وحی آسمان اراده
کرده راه نزول احکام آلهیه است الوحی سخن پوشیده وآن بر چهار قسم بوده اول خواب صادق که آنچه انسر ورا در خواب معلوم میشد
همچنان بلا زیادتی ونقصان بظهور میرسید دوم کلام الهی بلا واسطه ملک سوم بتعبیر وساطت ملک چهارم القا کردن در دل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وقت اجتهاد واحکام چنانچه آیه کریمه لتحکم بین الناس بما اراک الله ازان خبر میدهد المنهزم بکسر الزاء
المعجمه من الانهزام گریختن لیعفو من العفو رفتن یکی عقب دیگری الاثر بکسر الهمزه وسکون المثلثه
از پی درآمدن یقال تفوت اثره ای ذهبت عقبه کأنهم هربا ابطال ابرهة ::
او عسکر بالحصی من راحتیه رمی :: نبذا به بعد تسبیح ببطنهما ::
نبذ المسبح من احشاء ملتقم :: ترجمه گویا آن جنیان از روی گریختن جوانمردان
لشکر ابرهه یا لشکری از کفار قریش بودند که سنگریزه ها از هر دو کف مبارک آنسرور بران لشکر انداخته شد بعد
انداخته شدن آن سنگریزه ها بعد تسبیح کردن آن در درون هر دو کف آنحضرت مثل انداخته شدن یونس تسبیح گوا
از درون شکم ماهی فرو برنده روحی الحاصل جنیان بوقت رجم ملائکه متعینین حراست آسمانی گریختند مشابه بودند در گریختن بلشکر یان ابرهه که برای انهدام کعبه آمدند

وحق سبحانه بقدرت کامله خود جانوران کوچک ناتوان را بضعیف ترین سلاحها که سنگریزهای خورد باشد
برانها مسلط فرموده هلاک ساخت اگرچه شیاطین را بالکلیه بسنگریزه ها مناسبتی است
لیکن چونکه ملایکه را با مرغان مشابهتی نبوده لهذا ازان ترقی کرده میگوید بلکه آن جنبیان شبیه اند بقبایل
کفار بدر درچنین که از رمی آنسرور بسنگریزه های صغار رو بفرار نهادند و درین تشبیه مناسبت ملایکه با آن سرور
و تشبیه بسنگریزه ها که خاصیت آتش داشتند و جنبیان بالشکر کفار ظاهر است و بعد ازان میفرماید
که انداخته شدن آن سنگریزه ها که درون دو کف مبارک آنجناب تسبیح میکردند شباهت با انداخته شدن
یونس تسبیح گو از در دهن ماهی و چونکه این هر دو فعل خارق عادت اند لهذا خالق اعجاز آفرین آنرا نسبت
بخود کرده میفرماید ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و فنبذناه بالعراء وهو سقیم پس چنانچه نبذ
یونس علیه السلام را از شکم ماهی باعث رفاهیت و حسن حال و صلاح مآل قوم او گردید همچنان رمی سنگریزه ها
بسوی فوج اعدا موجب نجات اهل اسلام از داهیهٔ دهیاء کفار و سبب مزید فرح و انقیاد مجاهدین اینجا گشت
اللغات الهزبر بفتحتین گرختن الابطال بفتح الهمزه و سکون الموحده جمع بطل جوانمرد ابرهه بفتح الهمزه
والراء المهملة والهاء و سکون الموحده بن الاشرم الحبشی که از طرف نجاشی بادشاه حبش والی ملک یمن بود
چون مردم را دید که در موسم حج از اطراف و جوانب با نذور و هدایا متوجه مکهٔ معظمه میشوند از کمال نخوت
کفر بمقابلهٔ آن خانهٔ در شهر صنعاء از سنگ رخام بنا کرده در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین ساخته
نامش قلیس نهاده طوایف مملکت خود را بطواف آنخانه تکلیف داد و بدین صورت بر قریش و سایر ساکنین ملک
حجاز خیلی شاق آمد درین اثنا شخصی از بنی کنانه که بجاروب کشی و خدامت آنجا مامور بود شبی در آنخانه قضای
حاجت کرده فراری شد چون صبح تفحص کردند تحقیق پیوست که مردی از ساکنان مکه این حرکت نموده ابرهه
بمشاهدهٔ آنحال خشمی عظیم در دل پیدا شد خواست که در عوض آن هتک حرمت خانهٔ کعبه نماید و همین
اندیشه بود که قافله از ساکنان مکه متصل آنخانه فرودکش گردند و بشب آتشیکه افروختند بسبب وزیدن باد تند
بآنخانه رسید و همه زیب و زینت را تیره و تار ساخت مردم قافله ترسیده رو بگریز نهادند و بعد تحقیق معلوم شد
که اینحرکت هم از اهل مکه بوقوع آمده ابرهه در کمال غضب آمده با فوج بسیار و دوازده زنجیر فیل
که یکی ازان محمود نام داشت و قوی تر و کلان تر فیلان بود متوجه هدم خانهٔ کعبه گشت چونکه در وادی محسر
که بر شش کروه از مکهٔ معظمه است رسیدند اهل مکه از ترس آن جبار رو بفرار نهادند مگر عبد المطلب تنها

در ملکه امیدوار مدد غیبی بود وتضرع وزاری بجناب کبریا مینمود که ناگاه مرغان سبز رنگ از جانب دریا شور
جوق جوق بهجوم آمده بجانب لشکر ابرهه متوجه شدند و هر مرغ ازان مرغان سه سنگ برابر دانهٔ ماش
یکی در منقار و دو در هر دو پنجه همراه داشت چون محاذی آن لشکر رسیدند آنها هراسان شده گریختند و مرغان
در پی هر گریزنده که می آمدند او را هلاک میساختند وخاصیت آن سنگ ریزها این بود که بر سر هر که
میرسید از مقعدش می برآمد و درونه همه سوخته میشد آخر تمام لشکر با فیلان در عیان پامال غضب
الهی ساختند مگر مردی ازآنها نجات یافته باستعجال تمام متوجه جانب حبشه شد طائری بر سرش میرفت
تا اینکه بمجلس نجاشی رسیده صورت واقعه تمام بیان ساخت ناگاه آن طایر سنگی بر سرش رها کرده
او را هم ملحق بیاران او ساخت و لفظ او در او عسکر برای تردید ست و امکان دارد بمعنی بل بود و مراد
از عسکر لشکر کفار ست روز جنگ حنین وقصه اش اینکه چون کفار یکبارگی حمله کرده تیرباران نمودند
و شیطان ندا کرد که رسول خدا کشته شد تفرقه در لشکر اسلام افتاد و همراه آنسرور صلی الله علیه وسلم
بجز معدودی چند از خواص اصحاب نماندند پس عباس رض که بلند آواز بوده بحکم آنسرور صحابه متفرقین را
خواند فی الحال همه از اطراف وجوانب بر لشکر کفار ریختند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم قدری سنگ ریزه
بدست مبارک گرفته شاهت الوجوه گویان بسوی لشکر کافران انداخت پس باقی نماند هیچ مشرکی
مگر اینکه در چشمان وهر دو سوراخ بینی او سنگریزه رسیده آخر بمجرد وقوع آن فوج اعدا شکست
فاحش خورده بعضی رو بفرار نهادند وبعضی بقتل و اسیر در آمدند و جماعتیکه در لشکر هوازن بودند چنین
نقل کردند که چون آن سرور سنگریزها بجانب ما انداخت بچشمان هر یکی از ما سنگریزه رسید و آتشی
در دلهای ما افتاد و هیبتی بر ما مستولی گردید و روز جنگ بدر هم چنین التقاء صفوف وگرمی هنگامهٔ جنگ
آنجناب مشتی از خاک و سنگریزه بر فوج کفره افگندند و هیچکس ازآنها نمانده که در چشم او نا فتاده باشد
کما رواه البخاری لکن انداختن آن بر دو دست و تسبیح کردن آن سنگریزه ها در کف مبارک درین
هر دو غزوه از روایتی بثبوت نرسیده اگرچه در مقام دیگر منقول ست از انس بن مالک رض که روزی
تسبیح کردند سنگریزها در دست شریف آنسرور چنانچه ما شنیدیم تسبیح آنها کما فی الشفاء وغیره و در شرح
خلیل مذکور ست که شاید آنسرور یکبار بدستی و بار دیگر از دست دیگر انداخته باشد یا بدستی گرفته از دست
دیگر افگنده و این از خصائص آنحضرت بود که هر سنگریزه که بدست مبارک میرسید تسبیح گفتی و شارح خجندی

بعبیر تصحیح نقل از کتابی گفته که آنجناب روزی بدر سنگریزه های وادی از علی کرم الله وجهه طلبید
بحجره دیگر در دست مبارک رسیدند تسبیح گفتند و در شرح محمود مسطور است که مقتضای وان من شیء الا یسبح
بحمده تسبیح کردن سنگریزه ها لا سیما وقتیکه در کف آن سرور بود بعید نیست اما استماع آن از گوش
عارفی باید که حریم گوش جام محمدی باشد شیخ ابو عثمان مغربی میفرماید که تمام مکونات باختلاف لغات
تسبیح الهی میگویند لکن آنرا بجز عالم ربانی که گوش دلش کشاده است نمی شنود و شیخ اکبر رض در فتوحات
فرموده که ما شنیدیم از سنگی که بزبان قال ذکر لا اله الا الله میگفت و هر ذره را از ذرات موجودات
زبانی است که بدان تسبیح حق جل مجده میکنند و از ین است که زبان حصاة در دست مبارک سرور عالم
صلی الله علیه وسلم تسبیح میگفت الحصی بفتح الحاء و الصاد المهملتین سنگریزه الراحة کف دست رمی بضم
الراء المهملة وکسر المیم وسکون الیاء المثناة التحتانیة لضرورة الشعر من الرمی انداختن النبذ بفتح النون
وسکون الموحدة وبالذال المعجمة انداختن التسبیح تنزیه از نقایص و عیوب و مراد از تسبیح یونس علیه السلام است
که چون او را حق سبحانه برای هدایت اهل نینوی که از بلاد موصل است مبعوث ساخت او تا مدت مدید
آنها را بدین موسی عم دعوت کرد هیچ فائده بر ان مرتب نشد و همچنان بر کفر و ضلالت اصرار نمودند
و او را اذیت مالا یطاق دادند آخر وی عم تنگ آمده در حق شان دعا حلول عذاب کرد و بعد مشاهدهٔ
آثار اجابت قوم را از ان مطلع ساخته از شهر با اهل و عیال خود بدر رفت حق جل مجده قدری از سموم
دوزخ بسوی شان متوجه ساخت اهالی شهر بمعاینهٔ آن هراسیمه و متحیر گشته از افعال خود ها نادم و پشیمان
شده هر چند که یونس عم را طلبیدند تا بوی ایمان آرند نیافتند آخر همه ها در جایی مجتمع گشته بتضرع و زاری
و گریه و بیقراری در جناب باری جلت قدرته اشتغال نمودند و سر بسجود نهاده عرض کردند که بار خدایا
از کفر توبه کردیم و بسخن یونس عم که فرستادهٔ تو بود ایمان آوردیم حق سبحانه وقت عصر دهم محرم
عذاب از ایشان مرفوع ساخت همه خوشوقت شده داخل شهر گردیده هرکاره ها جابجا روانه کردند
تا خبری از یونس عم آرند و چونکه وی عم را خبر رفع عذاب از قوم بشتر رسیده بود بتصور اینکه اگر
بشهر روم مرا تکذیب کنند از کمال تنگدلی بی انتظار وحی متوجه ملک روم شده مورد عذاب الهی گشت
پس اول رفیقان و نوکران از وی جدا شدند بعد از ان زن و دو فرزند که باقی بودند هم با او نماندند
آنحضرت تن تنها بر لب دریای روم رسیده دید که جهازی مستعد روانگی است بران سوار شده روانه شد

ناگاه بادی تند پیچ پیچ برخاست و موجهای سخت آمدن گرفت وجهاز از رفتن بند شد ناخدا گفت
من تجربه کرده ام اگر بنده از خداوند خود گریخته بر کشتی نشیند همچنین رو میدهد معلوم نیست که در بنجا
آن کدام است یونس عم گفت که آن منم مرا دست و پا بسته بدریا اندازید تا تمام مردم نجات یابند
ناخدا و دیگر کسان ابای شدید کرده بقرعه انداختن مستعد شدند سه بار که قرعه انداختند بنام یونس عم
افتاد ناچار آنجناب را بدریا انداختند وجهاز روان شد اتفاقاً یک ماهی کلان که منتظر لقمه بود بجز دیگر او
بدریا افتاد ماهی او را لقمه کرد بوی حکم الهی رسید که این لقمهٔ تو نساخته ام بلکه شکم ترا زندان وی گردانیده ام
باید که او را کما ینبغی محافظت کنی ماهی آنحضرت را در شکم خود گرفته سیر میکرد تا اینکه از دریای روم در بطایح
رسید و از انجا بدجله افتاد و بعد چهل روز بحکم قادر متعال بر کنار شامی دجله انداخت و یونس عم تا آن مدت
در شکم ماهی تسبیح لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین میگفت و چونکه بدن مبارکش بسبب
گرمی شکم ماهی نرم شده بود و طاقت آن نداشت که مگس یا پشه بران نشیند و قدرت بر خاستن
نبوده که تلاش قوت نماید حق سبحانه درخت کدو رویانید که برگهایش بمنزلهٔ پوشش شدند و ماده آهو را
برای شیر دادن متعین ساخت و بعد چند مدت چون قوت رفتار پیدا شد و مزاج و بدن بحالت اصلی آمد بحکم الهی باز بسوی شهر نینوی روانه شد و بتعلیم اهالی آن
مامور گردید در اثنای راه زن و فرزند را باز یافت و بعد رسیدن بسر حد ملک بادشاه و اهل شهر خبر تشریف آوری وی شنیده از حسن
نزل باستقبال شتافتند و بکمال تعظیم و تکریم بشهر آوردند و مدت دراز در اتباع و انقیاد وی گذرانیدند تا اینکه وی عم هم بجا رفت یا الملقم بالبشارات من الله التقام فرد
جاءت لدعوته الاشجار ساجدة ۞ تمشي اليه على ساق بلا
قدم ۞ كانما سطرت سطرا لما كتبت ۞ فروعها من بديع الخط في القلم ترجمه آمدند وقت خواندن
آنسرور درختان سجده کنان در قفنه لبیوی وی صلی الله علیه وسلم سر تبه خود با بدون قدم گویا که خط
مستقیم کشیدند درختان و وقتیکه نوشتند شاخهای آن خطی نو پیدا در وسط راه ملا محمود در شرح خود
گفته که این اشاره است بسوی حکایتیکه مروی است از ثقات که بر زمین نقش لا اله الا الله محمد
رسول الله پیدا شده بود و الله تعالی اعلم بالصواب **الحاصل** درختان بدعوت آنجناب زمین را شگافته
افتان و خیزان حاضر شده ادای شهادت رسالت کردند و همچنان راست آمدند که گویا خطی مستقیم
بطرز عجیب در اثنای راه از شاخهای خود بر زمین کشیدند چنانچه حاکم در مستدرک از ابن عمر رض آورده
که گفت روزی در حالت سفر بادیه نشینی بحضور آنسرور در آمد آنجناب او را دعوت اسلام کرد او طالب معجزه شد

آنحضرت خواند درختی را از درختان وادی پس آن درخت زمین را شگافته بکمال ادب در راستی آمده بحضور
استاده و بعد ادای سلام سه بار کلمهٔ شهادت گفت و باز بحکم والا بسوی منبت خود رجوع کرد و همچنین از ابن
عباس رض بریدهٔ سلمی رض نیز مروی است و عبد الله بن مسعود رض گفته که جنیان از آنحضرت معجزه طلبیدند
پس خواند آنحضرت درختی را از درختان وادی تا اینکه آمد بکمال ادب استاده و شهادت بصدق نبوتش داد
و دارمی از انس بن مالک رض روایت کرده که بروز جنگ احد جبرئیل عم نظر کرد بدید حزن و گفت یا محمد آیا خواهی
این را تا شهادت رسالت تو دهد پس خواند آنسرور آن درخت را تا اینکه زمین را شگافته بارگی پیش او
آمده استاده و بعد ادای شهادت رخصت انصراف یافته بجای خود رفت و از جابر بن عبد الله و اسامه بن زید
رض مروی است که در بعضی غزوه با آنحضرت برای قضای حاجت رفت و ندید چیزی را که بدان استتار
فرماید پس خواند درختان وادی را تا اینکه دو درخت آمده با یکدیگر ملصق شدند و آنجناب میان آن نشست
و بعد فراغ اشارت کرد که بجای خود بروید برفتند ســه نخل که بودش بزمین سخت پای ٭ جست بفرمودهٔ امرت
ز جای ٭ کرد بهر سوی تو خواندی خرام ٭ ساخت بهر جا که تو گفتی مقام ٭ و این معجزه مشتمل است بر چند
معجزه اول فهم خطاب دوم مشی مثل انسان سوم ادای شهادت بلسان قال سبحان الله و تنکیه
حال اشجار که شعوری بمنافع و مضار ندارند بحضور پیغمبر جلیل القدر این باشد و ای صد وای بر حال
کسانیکه با وجود عقل و هوش و چشم و گوش در ضلالت و بطالت گرفتار مانند و اصلا رو بدرگاه
عالم پناه سید الابرار نیارند و اوامر و نواهی او را بمقدار جوی نشمارند **اللغات** الدعوة بفتح الدال
المهمله خواندن الاشجار جمع شجر و آن درختی را گویند که تنه دارد مشی من المشی رفتن الساق
اینجا بمعنی تنهٔ درخت است السطر بفتحتین صف زدن و خط راست کشیدن کما فی الصحاح الفروع
جمع فرع شاخ البلع چیزی نو پیدا اللقم بفتحتین و سطر الوی کنایه القم دار کرسی قلم تر دیده مثل الغمامة ای مسار بسرة
تقیه حر و طیس المحیر حجی **ترجمه** آمدن اشجار مانند ابر پاره ایست سیر کننده بهر جا که آنسرور
سیر میکرد در حالیکه نگاه میداشت این ابر آنحضرت را از گرمی تنور هوا که هنگام نیمروز بسیار گرم
میباشد **الحاصل** آمدن اشجار در اعجاز مانند ابر پاره ایست که آنحضرت را از تابش آفتاب وقت
سیر نگاه میداشت همچو سائبان بر سر مبارک سایه میکرد چنانچه سیوطی رح در خصائص آورده که ابر
سایه مینمود بر سر آنسرور در وقت سیر در گرمی آفتاب و همچنین میل میکردند بسوی سواری آنحضرت

[illegible]

شاخهای درخت چون نزدیک آن میشد و ابو نعیم از ابن عباس رض روایت کرده که حلیمه مرضعهٔ آنجناب
نمیخواست که او را از خود جدا سازد روزی با خواهر رضاعی خود هنگام نصف النهار بسوی صحرا بیرون
آمد حلیمه سعدیه برای طلب آنحضرت رفته از دختر گفت که چرا او را درین گرما بیرون آوردی او گفت که ای
مادر برادرم از گرمی آفتاب محفوظ است دیدم ابر پاره را که بر سرش همچو سایبان بود و وقت استادنش
می استاد و حین سیر سایر میشد و از بیهقی مروی است که چون آنحضرت با ابو طالب بسوی شام
سفر کرده بشهر بصری رسید بحیرا راهب از صومعهٔ خود دید که ابر پاره بر سر قافلهٔ قریش سایه افگنده همراه
شان می آید پس آنجماعت سبقت کرده در سایهٔ درختیکه قریب صومعه بود فرود آمدند و آنحضرت را
سایه جائی نیافته در آفتاب نشست پس میل کردند شاخهای درخت بسوی آنجناب و بر سرش
سایه افگندند و ابر بر بالای درخت آمده استاد و بحیرا که از علمای نصاری بوده و در توریة و انجیل و دیگر
کتب سماویه علامات پیغمبر آخر الزمان خوانده بود بمشاهدهٔ اینحال متحیر شده قریش را ضیافت کرده
بصومعه طلبید ابو طالب آنحضرت را برای محافظت سامان گذاشته با جماعت آمد بحیرا دید که ابر پاره همانجا
بر سر آنحضرت استاده است پس طلب کرد آنجناب را و دید که ابر بر سر مبارکش سایه کرده می آمد و بر هر شجر
و حجر که عبور کرده از آن آواز السلام علیک یا رسول الله می آمد پس بترحیب پیش آمده استفسار
احوال کرده میان دو شانهٔ مبارک مهر نبوت دیده بوسید و مشرف بایمان شده بابی طالب وصیت کرد
که این فرزند را بشام مبر که یهود و نصاری دشمن او یند و این پیغمبر آخر الزمان است که موسی ع و عیسی ع
مر بظهور وی بشارت داده اند و دین او ناسخ همهٔ ادیان خواهد بود ابو طالب آنسرور را با جماعتی بمکه باز گردانید اللغات
الغمامه بفتح الغین المعجمه ابر سار من السیر رفتن تقیه من الوقایه نگاه داشتن الحر بفتح الحاء و تشدید
الراء المهملتین گرمی الوطیس بفتح الواو و کسر الطاء المهمله تنور گرم الهجیر بفتح الهاء و کسر الجیم نصف نهار
که وقت اشتداد حرارت است حمی بفتح الحاء المهمله و کسر المیم و سکون الیاء المثناة التحتانیه لفورة
الشعر من الحمی سخت گرم شدن اَقْسَمْتُ بِالْقَمَرِ الْمُنْشَقِّ اِنَّ لَهٗ + مِنْ قَلْبِهٖ
نِسْبَةً مَبْرُوْرَةَ الْقَسَمِ ترجمه سوگند میخورم بقمر شگافته شده که تحقیق آنرا از دل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم ارتباطی است که راست کرده شد قسم با آن ارتباط الحاصل سوگند میخورم بماهیکه
انشقاق آن بانگشت مبارک آنسرور واقع شده که آن قمر منشق را مناسبتی است خاص با دل مقدس آنحضرت

ز رنگ او و حمی او که سردی کس نبود ... هم رسول او بینیم بر علم عیشش هستم ... میخورم سوگند آنماهی که پاره پاره شد در دلش پیوستگی کاز است کردندش ملمه

که بیان مناسبت سوگند خوردن است گو باشد و آن نسبت بچند وجوه متحقق است اول در انشقاق و التیام که بیانش عنقریب می آید دوم در صفا و نزاهت و اشراق سوم در افاضه با ستقلال استفاضه از منبع عالی پس چنانکه قلب شریف استفاضهٔ انوار و اسرار از ذات ذو الجلال کرده قلوب مظلمه افاضهٔ نور هدایت میفرماید همچنان قمر از آفتاب استفاضهٔ نور نموده شب تیره را روشنائی می بخشد چهارم تدرج در ترقی بذروهٔ کمالات پنجم سرعة در قطع منازل و مقامات و قسم بغیر حق سبحانه اگرچه جایز است کما فی المعنی شرح الهدایه و الکافی اما ایفای آن واجب نیست و حنث موجب اثم و کفاره نمیشود بلکه بمنزلهٔ حروف موکده است که فایدهٔ تحقق و ثبوت می بخشد بخلاف قسم بحق عز و جل که حنث آن مستوجب کفاره و اثم است و معجزهٔ شق قمر را جمع کثیر از صحابه روایت کرده اند و علامه سبکی در شرح مختصر الاصول گفته که حدیث انشقاق متواتر المعنی است و در کتب صحاح بطرق متعدده مروی شده که شک و شبهه را در آن اصلا دخل نیست و مفسران اجماع دارند که در آیهٔ کریمه اقتربت الساعة و انشق القمر همین انشقاق مراد است بدلیل و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر و در صحیحین مروی است از عبد اللہ بن مسعود رض در شب که ابو جهل و دیگر کافران قریش از رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم این معجزه طلب کردند پس بمجرد دیدن آنحضرت بسوی قمر اشاره بانگشت مبارک کرد دو پاره گردید و دیدند جبل حراء را در میان آن و گفتند کافران بمشاهدهٔ آن که تا حال سحر محمد بر زمین بود الحال بآسمان هم محیط شد و سحر مستمر گردید و بعضی متقلدان فلاسفه که قلب ایشان منور بنور ایمان نیست در خرق و التیام اجرام سماویه کلامی دارند و نمیدانند که چنانکه حق جل مجده بقدرت کامله خود آنرا پیدا کرده و بی ستون قیام بخشیده بر نفس خود در ایستاده ساخت همچنان قدرت خرق و التیام آن نیز دارد و آنکه ملاحده میگویند که اگر این معجزه واقع شدی همه خواص و عوام دیدندے و ارباب تواریخ بتواتر نقل کردندے جوابش اینکه آن در شب از یک لحظه بیش نبود و آن وقت وقت خواب است علاوه اینکه مشاهدهٔ آن نعیشه دیگر کسانے را که متصدی رویت باشند و مستبعد است که همه نظر بر قمر دوزند و نیز تواند که قمر در آن شب در بعضی منازل باشد که به بعضی ظاهر شده و بعضی را ظاهر نگردیده چنانچه خسوف را بعضی از اهل بلاد می یابند و بعضے نمی یابند یا اینکه در روایات آمده که مسافران از نواح که در آن زمان رسیدند ایشان خبر دادند

وبسامری حاکم ملیبار چون خبر این معجزه زبانی بعضی تجار عرب رسید گفت که اگر در دفتر روزنامچه آبائی
من اینحادثه نوشته باشند تصدیق نبوت کرده ایمان آرم چون آنرا برآورده ملاحظه کردند نوشته بود
که فلان تاریخ بعضی معتبرین اهل ملیبار ماهتاب را دوپاره دیدند بمجرد معاینه آن مشرف بایمان شد
وشق قلب آنسرور صلی الله علیه وسلم سه بار واقع شد اول در عمر شش سالگی که جماعتی از محدثین آنرا
نقل کرده اند ابن عساکر از حدیث شداد بن اوس رض آورده که فرمود رسول خدا علیه الصلاة والسلام
بودم با همسالان خود از کودکان در وادی ناگاه سه کس که در دست یکی ابریق نقره سپید از برف بود
ودست دیگری طشتی از زمرد لبوده نمودار شدند بمجرد دیکه مرا گرفتند طفلان گریختند پس یکی از ان مرا زمین
خوابانیده از مابین مفرق صدر تا منتهای عانه شگافته احشای شکم بیرون آورده بآن برف شسته بجای
آن نهاد ودیگری سر جاسه دست خود را در جوف انداخته قلب را بیرون آورده از وی مضغه سیاه
برآورده بر زمین انداخته گفت که این نصیب شیطان است وآنرا بچیزی پرساخته بران مهر
از خاتم نور کرده بمقام آن نهاد پس مملو شد دل من از نور نبوت وحکمت وهنوز سرور وخنکی آن در
عروق ومفاصل خود می یابم وانس بن مالک رض میگوید که دیدم بر سینه وشکم مبارک آنسرور را
نقش ونشان آن التیام مثل خط دراز باریک ودرین شق حکمت این است که آنسرور از
سن صبا موصوف باوصاف کمال ومعصوم از وساوس شیطان دوم حین قرب زمان بعثت
که شیخ ابونعیم در دلایل نقل کرده ودرین شق حکمت زیادت کرامت است تا دل آنحضرت از تعلق
بما سوی الله طاهر گردد وقوی شود در تحمل اثقال وحی سوم در شب معراج که در صحیحین مرویست
تا دل اقدس قوت سیر عالم ملکوت بهم ساند وطاقت معاینه تجلیات مدهشه وانوار متلالیه پیدا کند
ولهذا چونکه این آراستگی بموسی ع‍م میسر نشد رویة حق جل مجده حاصل نگردید موسی سفری
بجز حرم طور نکرد عیسی سفری کرد ولی دور نکرد قربان مسافری که در خلوت عرش با کفش
وعصا رفت کسی شور نکرد اللغات اطلاق قمر بفتحتین بر ماه از شب چهاردهم تا آخر شهرست وتا شب
آنرا هلال میگویند المنشق بضم المیم وسکون النون وفتح الشین المعجمه وتشدید القاف من الانشقاق
شگافته شدن النسبة بکسر النون پیوند المبرورة من البر راست شدن القسم بفتحتین سوگند
وَمَا حَوَى الْغَارُ مِنْ خَيْرٍ وَمِنْ كَرَمٍ ✦ وَكُلُّ طَرْفٍ مِنَ الْكُفَّارِ عَنْهُ عَمِي ✦ فَالصِّدْقُ فِي الْغَارِ

وَالصِّدِّیقُ لَمْ یَرِمَا وَهُمْ یَقُوْلُوْنَ مَا بِالْغَارِ مِنْ اِرَمٖ + ظَنُّوا الْحَمَامَ وَظَنُّوا الْعَنْکَبُوْتَ عَلٰی
خَیْرِ الْبَرِیَّةِ لَمْ تَنْسِجْ وَلَمْ تَحُمْ **ترجمه** سوگند میخورم بانچه که آنرا غار فراهم آورده از خیر و کرم
در حالتیکه هر چشمی از کافران از ان نابینا بود پس صدق و صدیق در غار انس نگرفتند بجز سے
بغیر خدا و کافران گفتند که در غار هیچ کسے نیست و سبب ندیدن این بود که گمان کردند کبوتر را
و گمان بردند عنکبوت را که عنکبوت بر بهترین مخلوقات نه تنیده و کبوتر گرد وے نگشته **الحاصل**
سوگند میخورم بذات بابرکت سرور انبیا صاحب خیر و کرم شفیع الامم جبل الشیم که بحکم خدا در غار جبل ثور آدان هجرت از مکه
معظمه در آمده و کافران باوجود دیدن دیگر اشیا از معاینه وی نابینا شدند و اورا که در عصمت الٰهی
بوده دیدن نتوانستند پس آنسرور که منبع صدق در راستی است و صدیق که بر نوش بدون طلب
معجزه تصدیق کرد قلب خود را بچیزے متعلق نساختند سوای خدا و انس نگرفتند بگوشه از غار بخوف
اعدا بلکه اینچنان علانیه در غار بودند که اگر کفار بسوی قدمهای خود دیدندی نظر بر ایشان افتادی لکن
چونکه حق سبحانه حافظ و ناصر حبیب خود است بصر آن بی بصران را از دیدن شان باز داشت
چنانچه آن فجار بر در غار مقابل آنسرور و مصاحب جانی نثار وی استاده میگفتند که درینجا کسی بنظر نمی آید
از انکه کبوتران در دهان درین غار بیضه ها نهاده اند و عنکبوت بران تارها تنیده اگر کسی در آمدے
البته آن بیضه ها شکستی و تارها گسستی و این هجرت و اختفا محض برای اظهار بعضی معجزات و تحصیل بر سے
از کمالات بوده و الا چه امکان داشت که آن سید الابرار محبوب قادر مختار از شیر ودی جل مجده خائف
و ترسناک گردیده بر سبیل اختفا هجرت نماید و چونکه اعتماد کلی بر حفظ و حمایت الٰهی و اطمینان قلب
لا متناهی داشت بنابران هرگز بفکر حال خود نپرداخت و خود را مخفی
از نظر آن اشرار نساخت بلکه چون صدیق گفت که اینها مارا می بینند فرمود چه خیال میکنی مضرت را
در حق آن دو کس که حق سبحانه ثالث ایشان است پس ناظم رح بلفظ لم یرما بدین معنی اشاره میکند
و قضیه هجرت انیست که چون بعد اسلام گروهی از قبیله خزرج ساکنین مدینه و توجه شان بدیار خود
بعضی صحابه عظام را مثل عمر بن الخطاب رض و حمزه بن عبد المطلب و عثمان رض و طلحه و زید بن حارثه
و عمار و ابن مسعود و بلال رض و غیرهم رض اجازت هجرت بسوی مدینه داده خود منتظر حکم الٰهی بود
و بجز امیر المومنین ابوبکر صدیق رض و علی کرم الله کسی از اعیان صحابه رض در مکه معظمه با آنسرور صلی الله علیه وسلم نماند مشرکان مبادی

[illegible]

ترقی وکمال واسباب انتظام مصالح احوال احساس کرده از ارتحال صحابه بجانب مدینه استدلال کردند که
آنحضرت ص نیز عنقریب ازینجا خواهد برآمد بنابران روی مشاورت وعناد در امضای مهم شر وفساد
آوردند وسرگروه آن ملاعین دران ایام ابوجهل لعین بود وشیاطین دیگر باوی یار شدند
وابلیس پر تلبیس نیز بصورت پیر نجدی آمده شریک حال شان گردید بعضی مصلحت در اخراج
دیدند وبعضی در حبس وسجن وبعضی در قتل وهلاک وابوجهل گفت پنجکس از پنج قبیله پیدا باید کرد
تا یکبارگی شمشیرها زنند بنی هاشم را طلب قصاص از قبایل متفرقه دشوار خواهد شد پس پیر نجدی
آنهمه آنرا تخفیف پنداشته رای ابوجهل را پسندید درین اثنا جبرئیل ع م آنحضرت را ازین حال آگاه
کرده فرمان هجرت رسانید آنسرور اراده برآمدن ازینجا نموده علی کرم الله وجهه را فرمود که امشب در
خوابگاه من خواب کن تا مشرکان در مقام اشتباه درآمده از حقیقت حال آگاه نشوند واصل
باعث برگذاشتن علی رد ودایع کفار قریش بود که باعتقاد امانت ودیانت پیش آن جناب
میگذاشتند پس خواب کرد علی ع درخوابگاه مبارک وپوشید خود را در چادر خاص وی وآنسرور ص در
بستر پیچیده از درون خانه برآمده یسین را تا فهم لا یبصرون خوانده کفی از خاک برروی مشرکان انداخت
واز پیش ایشان علانیه مرور فرمود وگویند که آن خاک برسر هر کسیکه رسیده روز بدر مقتول گردید
قبضهٔ ریگی که فشاندی زکف ÷ شد بصر لیل الش هدف ÷ سرمه صفت نور بصر اکفیل ÷ بود که شد
در نظر خصم میل ÷ همدرین اثنا شخصی بر جماعهٔ کفار نگونسار آمده گفت که اینجا چه استاده اید محمد ص از پیش
شما رفت ابوجهل وکافهٔ مشرکان خاک ندامت برسر بیخته وقت صباح علی ع را دیده گفتند که صاحب تو
کجاست او گفت الله اعلم بحال رسوله پس آنحضرت بخانهٔ ابوبکر صدیق رض ا در ایام هجرت خبر داد
وبمصاحبت او درین سفر مبشر فرمود ابوبکر صدیق رض از شادی در گریه شده دو شتر را که از مدتی پرورده بود
پیش آورد آنجناب یکی را که جدعا نام داشت برای خود پسندید وعبدالله بن اریقط را که در کار
مدرتکی ماهر وبحفظ اسرار مشهور بود اجیر گرفته بست وهفتم صفر روز دوشنبه شباشب از راه
دریچهٔ که در نشیب خانهٔ ابوبکر رض بود بسوی غار جبل ثور روان شد چون بدر غار رسیدند نخست ابوبکر رض
اندرون آن درآمده سوراخها را بپارهای چادر خود مسدود ساخته آنسرور ص را در غار درآورده در سوراخی
که باقی مانده بود پای خود انداخته نشست وآنجناب سر بر زانوی او نهاده بخواب رفت ماری پای او را

بیگزیدند او بلحاظ اینکه مبادا آنحضرتؐ از خواب بیدار گردد دم نمیزد و جنبشی نمیکرد آخر از کمال بیتابی که داشت اشک وی بر روی شریف چکیده او بیدار شده استفسار حال فرمود ابوبکرؓ از گزیدن مار مطلع ساخت آنحضرتؐ دست مبارک بر جای گزیدگی فرود آورده آب دهن بران مالیده فی الفور الم آن مندفع گردید و بعد آمدن در غار حق سبحانه درختهای مغیلان بر در غار رویانیده جفتی از کبوتران وحشی فرستاد تا آنجا آشیانه سازد و همان شب بیضه نهد و عنکبوت را فرمود که بران تار ها تند و در مواهب از مسند بزار آورده که کبوتران حرم از نسل آن جفت کبوتر اند که ببرکت دعای آنحضرتؐ تا روز قیامت از اصطیاد و استهلاک محفوظ خواهند بود و در حدیث از کشتن عنکبوت نهی آمده پس کافران بمعاینهٔ آن گفتند که اگر کسی درین غار آمدی بیضهٔ کبوتر شکستی و خانهٔ عنکبوت ویران گشتی و این درختان پیش از زمان محمد اینجا رسته اند و باوجود آن حزم داشتند که آن سرور درین غار است و ازینجا نگذشته پس بعد مکث در غار تا سه شب عبد الله اجیر بر دو شتر را بر در غار آورد و عامر بن فهیره مولی ابوبکرؓ نیز آمد آنجناب بر جدعا سوار شده ابوبکرؓ را ردیف ساخت و عبد الله و عامر بر شتری دیگر سوار شده راه سواحل پیش گرفتند و بروز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول در حوالی مدینهٔ طیبه رسیدند انصار جان نثار که چشم براه بودند پیش آمده با نفوس خود با خطاب کرده مضمون این اشعار سرائیدند ؎ اینجا بیا که مهبط اسرار ایزدی است ٭ اینجا بیا که مشرق نور محمدی است ٭ اینجا بیا که نور یقین جلوه میکند ٭ خوشوقت آنکسی که بدین نور مهتدی است ٭ اینجا نزول مائدهٔ عیش دایم است ٭ اینجا وصول فائدهٔ فیض سرمدی است ٭ ای در حجاب ظلمت شک اینطرف بیا ٭ تا بنگری بچشم که دین دین احمدی است ٭ تا اینکه اول نزول برکت شمول در منازل بنی عمرو بن عوف واقعشد بعد ازان روز جمعه از انجا رخت رحلت بر بسته در باطن مدینه بخانهٔ ابوایوب انصاری نزول اجلال فرمود و در اثنای راه بسا معجزات بوقوع آمدند که در کتب حدیث بتفصیل مذکور اند و این آشیانه ساختن کبوتران و تنیدن عنکبوت اشد و اقوی است در حفظ الهی از تحصن و تحفظ بجدران عالی و زرهای مضاعف چنانچه ناظم رحمه الله اشارت تا لیه میگوید اللغات حوم بفتح الحاء المهملة و الواو الجماعة فراهم آوردن غار شگاف کوه و مراد ازان جبل ثور است که قریب بمکهٔ معظمه واقعشده الطرف بفتح الطاء و سکون الراء المهملتین چشم کما فی الصحاح عمی بفتح العین المهملة

وکسر المیم وسکون الیاء المثناة التحتانیه لضرورة الشعر من النمی نابینا شدن الصدق راستی
وآن از اسماء السر ریست صلی الله علیه وسلم که از کمال صدق گویا عین آن گشته کمانی المواہب
والصدیق بکسر الصاد والدال المشدده المهملتین کثیر الصدق صیغه مبالغه لقب امیر المومنین ابوبکر
بن ابی قحافه ست رض وصاحب صواعق محرقه از حکیم بن سعد آورده که گفت شنیدم از علی کرم الله وجهه
که قسمیه میفرمود که این لقب وی از آسمان نازل شده لم یریما در اشتقاق این لفظ اختلاف است
بعضی برای مهمله مکسوره مشتق از ریم اجوف یائی بمعنی از جای خود فرا رفتن میگیرند بعضی بر از جای
خود فرا نرفتند و ثابت قدم ماندند لکن درینصورت لم یریما بروزن لم یبیعامی باید و هیچ قاعده مقتضی
حذف یا نیست و بعض لم یریا بضم الیاء المثناة التحتانیه و فتح الراء المهمله خوانده مشتق از روم اجوف
واوی بمعنی طلب کردن میگویند و درینصورت نیز می باید که لم یُرَامَا مثل لم یقالا باشد از انکه
برای حذف الف وجهی نیست و شارح قصیده لم یریا بصیغه مجهول من الرؤیة بمعنی دیدن میخوانند
خلاف روایة ست از ناظم رح و صواب نیست که لم یریا بفتح الیاء المثناة التحتانیه والراء المهمله مشتق
از ریم مکسوره الهمزه باشد و آن در قاموس بمعنی انس گرفتن آمده و اصلش لم یرئیا بود که بقاعده
یسل همزه محذوف شده الارم بفتح الهمزه وکسر الراء المهمله بمعنی هیچ یکی الحمام بفتح الحاء المهمله
وتخفیف المیم کبوتر العنکبوت بفتح العین المهمله جانوری است که بر سقف خانها تار می تند و آنرا
در فارسی تارتنه میگویند لم تنسج بفتح التاء المثناة الفوقانیه و سکون النون وضم السین وکسر ها
من النسیج بافتن لم تحم بضم الحاء المهمله الحوم گرد چیزے گردیدن وِقَايَةُ اللهِ اَغْنَتْ مِنْ
مُضَاعَفَةٍ مِنَ الدُّرُوعِ وَعَنْ عَالٍ مِنَ الْاُطُمِ ترجمه محافظت الٰہی بے نیاز
کرد اسید از زرہ ہای دوکان حلقه بافته شده و از قلعه ہای بلند سنگین الحاصل آنسرور را برای
دفع شر اعدا بمحتاج پوشیدن زره ہا و در آمدن در حصار قلعه ہای سنگین نیست بلکه حق سبحانه ادرا
بتار عنکبوت که اوهن البیوت است از کید دشمنان نگاهداشت شیخ عارف عبد الحق دہلوی رح میگوید
که چون بارادہ زیارت جبل ثور رفته بدر غار رسیدم بی اختیار اینخیال گریبان حال گرفت که سبحان الله
وقتی بود که ان سید البشر را بر عرش معلی برای ارائت آیات کبرے بردند و یکروز این است که بر طریق
حشرات زمین در غار در آوردند مقارن اینخیال الهام شد که در شهود ذات تفاوت نبود تفاوت در...

یعنی صفا الا درا بلکه در ستمان معظم کرده ... بوده ... اقصی ...

صفات بیاشد وشود ذات یکی ست هرجا که بود الثغابت
الاغناء بی نیاز گردانیدن المضاعفة بفتح العین المهمله
لاسے دیگرے پوشیدن الدروع بفتحتین جمع درع

مَا سَامَنِي الدَّهْرُ ضَيْمًا وَاسْتَجَرْتُ بِهِ ❊ اِلَّا وَنِلْتُ جِوَارًا مِنْهُ لَمْ يُضَمِ

ترجمه اذیت نرسانید مرا زمانه از روی ستم وطلب امان نکردیم از آنسرور مگر اینکه یافتیم امان
ازوی که بسبب آن هرگز جور وستم کرده نشود بر من الحاصل هیچ مکروهی از مکاره روزگار
هیچ مصیبتی از مصایب زمانه غدار بمن نرسد وقتیکه التجاء واستغاثه بدرگاه عالم پناه سرور عالم
صلی الله علیه وسلم کنم وکشف اندوه وغم از حضرت ذوالجلال بتوسل او خواهم واستعانت واستمداد
بجناب در حالت حیات ودر عالم برزخ ودر عرصات قیامت باخبار صحیحه وآثار صریحه ثابت متحقق
اما در حالت حیات مشهور ومعروف است چنانچه ترمذی روایة کرده که مردی ضریر البصر آمده
عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که حق سبحانه چشم من بینا کند آنحضرت فرمود که وضو کرده این دعا
بخوان اللهم انی اسئلک واتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی
حاجتی لیقضی لی اللهم شفعه فیّ او همچنان کرد پس الله تعالی او را عافیت بخشید اما بعد وفات
در عالم برزخ پس مروی ست در معجم طبرانی از حدیث عثمان بن حنیف که مردی نزد امیر المؤمنین
عثمان بن عفان رض حاجتی داشت او هرگز بحالش متوجه نمی شد آنمرد نزد من آمده شکایت کرد
من بوی همین دعا که از آن سرور شنیده بودم تعلیم نمودم او بران عمل کرده نزد وی رفت او بکمال
تعظیم پیش نموده متوجه حال او شده فی الفور حاجت وی روا ساخت ودر شفا مذکور که منصور خلیفه
عباسی از امام مالک گفت که یا ابا عبد الله وقت دعا متوجه قبله شوم یا توجه بسوی مرقد مبارک
رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمایم فرمود که چرا از پیغمبر رو گردانی او وسیله تو و وسیله ابو البشر
آدم علیه السلام است نزد حق جل مجده پس استقبال کن بسوی وی وطلب شفاعت کن از وی تا حاجت
تو روا شود ومحمد بن منکدر گوید که مردی نزد پدر من هشتاد دینار ودیعت نهاده اجازت صرف
عند الحاجت داده مسافر شد وبعد معاودت از سفر متقاضی گردید پدرم وعده فردا کرده بکمال
اضطراب نزد قبر شریف آمده استعانت خواسته بخواب رفت بعد بیداری هشتاد دینار زیر بالین

یافته از زحمت مطالبه خلاص گردید و ابن الجلا نقل کرده که من بعد دو سه فاقه در مدینهٔ طیبه
بمواجههٔ قبر شریف آمده گفتم انا ضیفک یا رسول الله چون بخواب رفتم دیدم آنحضرت صلعم را که نانے
بمن عنایت کرد من نصفش در خواب تناول کرده بیدار شده دیدم که نصفش باقی در دست
من است اما توسل بآنجناب در عرصات قیامت از احادیث متواتره و اخبار متوافره ثابت است
که نبذی ازان در شرح بیت هو الحبیب الذی ترجی شفاعته ذکر یافت **اللغات** سامنی
من السوم اذیت رسانیدن الضیم بفتح الضاد المعجمه و سکون الیاء المثناة التحتانیه ستم
الا استجاره امان خواستن نلت بکسر النون و تاء المتکلم من النیل یافتن الجوار بکسر الجیم امان
کما فی مجمع البحار ولا التمست غنی الدارین من یده الا استلمت الندی من خیر مستلم ترجمه و نخواستم
توانگری دنیا و آخرت را از دست مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه یافتم عطا را و قبول کردم آنرا
از بهترین دستی که بوسه داده شود بران دست و قبول کرده شود از وی **الحاصل** در التماس عطیه
ازانجناب و یافتن و قبول کردن ان ملازمه است که یکی از دیگری منفک نمی شود چه ممکن نیست
که کسی از آنحضرت چیزے درخواست کند و او کلمهٔ لا بزبان راند و لا کاملا نسازد چنانچه بزرگی گوید شعر نفت
لا بزبان مبارکش اصلا ✽ مگر باشهدان لا اله الا الله ✽ و از خصایص آنجناب صلعم بود که زنهار رد سایل نیست
نکردے اگر چیزے موجود نبودے فرمودی که قرض از کسی بگیر من ادا خواهم ساخت چنانچه منقول
که روزی شخصی آمده سایل شد و نزد آنحضرت صلعم چیزے نبود او را حکم بقرض گرفتن نمود امیر المومنین عمر بن خطاب رض
عرض کرد که یا رسول الله ترا حق سبحانه بچیزے تکلیف نداده که بران دست قدرت نداری این سخن
بر خاطر مبارک گران آمد مردی از انصار گفت یا نبی الله بده و مترس از فقر پس متبسم شده
فرمود که بهمین مامورم و بهر نوعیکه از انواع عطیات ممکن بودی دران قصور نکردے و نفس نفیس
خود زندگی فقیرانه نمودی یکماه دو ماه گذشتے که آتش بخانهٔ مبارک افروخته نشدی و اگر طعامے
یافتی چون محتاج را دیدی با وجود احتیاج ایثار کردی و در تصدق و عطا تنوع نمودی گاهی هبه فرمودی
و گاهی حکم باستقراض کرده ضامن شدی و گاهی از شخصی کالا خریدے و ثمن دادی و بازآن کالا
بوی بخشیدی و گاهے بعد خریدن زیاده از ثمن عطا فرمودی و گاهی هدیه قبول کرده اضعاف
آن بطریق انعام مرحمت ساختی و در لفظ خیر مستلم اشاره است بآنکه اگر چه حجر اسود نیز مستلم و بعینه

[illegible]

الهی است بخبر صحیح اما این دست مستلم که ید الله است بنص قطعی بمراتب بر وی فضیلت دارد
از انکه حجر یمین الهی است در قبولیت حج مستلم وی و دست آن مظهر اتم ذات سید مطلق ید الله است
در قبول ایمان که اصل جمیع احکام و عبادات واقع شده پس شخصیکه در افضلیت آن کلام کرده
فی الحقیقة نبی را نشناخته و امام سیوطی گفته که آتش حرام است بر مومنی که دست مبارک
بر دستش رسیده و تقبیل و مصافحه آن بوسایط باشد یا بلا واسطه ماحی ذنوب و باعث دخول
جنت است و این فقیر حقیر اثم خفی و جلی سید محمد صادق علی عفی عنه بعد انیحدیث تمنا کرد که اگر نزد کسی سند مصافحه مسلسل باشد
از وی حاصل کند تا اینکه شبی امام همام محمد باقر علیه و علی آبائه الصلوة والسلام را بخواب دید که
که آنجناب متوجه حال این ضعیف شده هر دو دستم را در بین کریمتین تنگ گرفته تبسم شده میفرمود
در ورود بزبان مبارک راند بعد از ان در بعض شیوخ عرب سند ظاهر هم حاصل نموده الحمد لله علی ذالک
اللغات الغنی بکسر الغین المعجمة و فتح النون توانگری استلمت بتاء المتکلم والتسلم بفتح اللام
من الاستلام بوسه دادن و آن کنایه است از قبول بخشش بکمال تعظیم و رغبت لَا تُنْکِرِ الْوَحْیَ
مِنْ رُؤْیَاهُ اِنَّ لَهٗ ۔ قَلْبًا اِذَا نَامَتِ الْعَیْنَانِ لَمْ یَنَمِ ۔ فَذَالِکَ حِیْنَ
بُلُوْغٍ مِنْ نُبُوَّتِهٖ ۔ فَلَیْسَ یُنْکَرُ فِیْهِ حَالُ مُحْتَلِمِ ۔ ترجمه انکار مکن
تو اخبار غیب را که از آنسرور در حالت خواب ظاهر میشد بدرستیکه او را دلی هست که وقت خوابیدن
دو چشم آنرا خواب نیست از آنکه اینحال حین رسیدن او بمرتبه نبوت بود پس سزاوار نیست که انکار
کرده شود در وقت مذکور حال خواب بنده یا حال خوابیکه دیده شد فائده بدانکه ناظم رح از جمله اقسام
وحی قسمیکه آنجناب را تا شش ماه آوان بعثت در حالت خواب بود بیان میکند و اشکالیکه بران
وارد میشود که حالت خواب حال غفلت و تعطل حواس است و آنچه دران دیده میشود برای ترتب
احکام مکتفی نیست آنرا دفع میکند حاصلش اینکه این نسبت بکسی است که خوابش معطل قوت ادراک
حواس گردد اما نسبت آن سید الخلق که خواب او بر از بیداری است راست نمی آید از آنکه او را
دلیست بیدار که از خواب آلودگی چشم در ادراکش فتور نیست بلکه بسبب انقطاع کلی از ما سوا
مزید توجه الی الله حاصل میگردد لهذا بعد از بیداری از عایشه صدیقه رض میفرمود که یا حمیرا کلمینی
تا عنان توجه بدینعالم متصرف گردد و از ین است که نوم آنسرور ناقض وضو نبوده پس در همچنین خواب

خلاف را اصلا گنجایشی نیست و نہ کسی مجال انکار آن دارد امام بخاری از حدیث عائشہ صدیقہ رضی
روایۃ میکند کہ گفت اول چیزیکہ ظاہر شد بران حضرت از اقسام وحی خواب بود کہ آنچہ میدید مطابق
آن مثل روشنی صبح ظاہر میگردید و نیز گفت کہ شنیدم از انس و کہ میفرمود ہر دو چشم من بخواب
و دلم بیدار ست ؎ سحر کرشمہ وصلش بخواب میدیدم ؛ زہے مراتب خوابیکہ بہ زبیداری است با اللغات لا تنکر بضم
المثناۃ الفوقانیہ وسکون النون وکسر الکاف من الانکار سر باز زدن الرؤیا بضم الراء المہملہ خواب
نامست بتاء التانیث ولم ینم بفتح الیاء المثناۃ التحتانیہ والنون من النوم خفتن البلوغ رسیدن
المحتلم بکسر اللام وروی بفتحہما من الحلم چیزے درخواب دیدن تَبَارَكَ اللّٰهُ مَا وَحْیٌ
بِمُكْتَسَبٍ ؛ وَلَا نَبِیٌّ عَلٰی غَیْبٍ بِمُتَّهَمِ ؛ ترجمہ بزرگی وعظمت خدای
راست نیست وحی امر کسبی و نیست ہیچ پیغمبر بر خبر دادن از امور غیبیہ متہم بکذب الحاصل
حق جل مجدہ کہ منزہ است از نقایص و عیوب حصول نبوت و رسالت را منوط بکسب و تکلیف
نفس بانواع عبادات ومجاہدات نساختہ بلکہ این امر محض وہبی است ہر کرا خواہد بشرف اصطفا
مشرف گرداند و بہر کسیکہ مصلحت داند بدین مرتبت جلیل القدر سایر بنی نوع شرف امتیاز بخشد
و نیست ہیچ برگزیدہ از برگزیدگان وی کہ در اخبار غیب متہم بکذب باشد و تکلم بہوای نفس خود کند
اللغات تبارک اللہ تعالی قدر محل التعجب اینجا بمعنی تعجب چنانچہ زمخشری گفتہ بزرگ داشتن چیزی است
در قلوب سامعان المکتسب بفتح السین المہملہ من الاکتساب حاصل کردن چیزی را بمجاہدہ و ریاضت
الغیب بفتح الغین المعجمہ اخبار آتیہ المتہم بضم المیم وفتح الہاء من الاتہام دروغ بر بستن
و افترا کردن بر کسے كَمْ اَبْرَءَتْ وَصِبًا بِاللَّمْسِ رَاحَتُهٗ ؛ وَاَطْلَقَتْ اَرِبًا مِنْ
رِبْقَةِ اللَّمَمِ ؛ ترجمہ بسیار بار تندرست ساخت رنجور را کف مبارک آنسرور بسودن
دست و رہانید یا بند حاجت را از رسن جنون الحاصل بسا است کہ دست شفا بخش آنجناب
بمجرد مساس بر بدن رنجوری نجات از رنجوری بخشیدہ و اسیر کمند حاجت را از بند جنون رہانیدہ
؎ اگر طبیب تو باشی خوش است بیماری ؛ وگر حبیب تو باشی خوشا گرفتاری ؛ تو گر علاج
جگر خستگان عشق کنی ؛ مسیح نیز کند آرزوی بیماری ؛ طبرانی در معجم کبیر از حدیث قتادہ بن النعمان
روایۃ میکند کہ گفت من روز جنگ احد خود را سپر آنسرور ساختم در آخر تیرے بر چشم من رسید کہ دیدہ

بس کسان ز آن شفا داوی مالیدن ز دست ؛ در رہانیدی ہمہ دیوانگان را از تلم

بیرون افتاد من آنرا گرفته شکایت بحضور آنسرور بردم آنجناب بدنجا لست عرادیده آب از چشم مبارک ریخته دیده در خانهٔ چشم بدست شریف نهاده فرمود خداوندا قتاده روی خود را سپر روی رسول اللّٰه تو ساخت نگهدار چشم او را بهترین چشمها پس گشت چشم من زیباترین چشمان وبیناترین آن که گاهی زحمتی بآن نرسید ومروی است در بخاری که چون عبد اللّٰه بن عتیک رض وقت شب بر قصر ابو رافع یهودی رفته او را کشته حین معاودت پایش از زینه بقر خطا کرده استخوان ساق شکست پس بمجرد یکه آنحضرت دست مبارک بر ساقش فرود آورد شفای کامل یافت وعقبه سلمی گفته که مرا تپی بود که اصلا مفارقت نمیکرد روزی بحضور آنسرور رفته شکایت کردم آنجناب چیزے خوانده بر دست مبارک دمیده بر تمام بدن من مالید همان وقت شفا یافتم واز آنروز بوی خوش در بدن من می آید که هیچ طیبی از طیبهای دنیا بآن نمیرسد واز عبد اللّٰه بن عباس رض روایت کرده اند که زنی پسر خود را در حضور آنسرور عرض کرد که یا رسول اللّٰه این فرزند من مجنون است دو وقت را بر ما مکدر میسازد آنسرور دست مبارک بر سینه اش مالید او راقی آمده چیزے سیاه مثل سگ بچه از شکمش بیرون افتاده شفا یافت **اللغات** ابرات بتاء التانیث من الابراء تندرست ساختن الوصب بفتح الواو وکسر الصاد المهملة رنجور اللمم بفتح اللام وسکون المیم دست سودن اطلقت بتاء التانیث من الاطلاق رها نیدن الارب بفتح الهمزة وکسر الراء المهملة من الاربة حاجة الربقة بکسر الراء المهملة رسن اللمم بفتحتین نوعی از جنون وَاَحْيَتِ السَّنَةَ الشَّهْبَاءَ دَعْوَتُهُ. حَتّٰى حَكَتْ غُرَّةً فِي الْاَعْصُرِ الدُّهُمِ. بِعَارِضٍ جَادَ اَوْ خِلْتَ الْبِطَاحَ بِهَا. سَيْبٌ مِنَ الْيَمِّ اَوْ سَيْلٌ مِنَ الْعَرِمِ. ترجمه بسا بار تر و تازه ساخت زمین سال قحط را دعای آنسرور صلی اللّٰه علیه وسلم مشابه شد آن سال بنضارت وزیبائی در سالهای که دران زمین از غایه سبزی مایل بسیاهی میباشد واین تر و تازه ساختن دعا مقارن بابری است که بسیار باریدتا بحدیکه گمان کنی آب رود را که دران جریان آب از دریا است یا سیل است که از وادی عرم آمده **الحاصل** سال قحط وسختی را که دران سال نام ونشان گیاهی بر روی زمین وقطرهٔ آبی در انهار وآبار نبوده کرات ومرات دعای سریع الاثر آن سید البشر چه در اثنای خطبه یا وچه در ضمن نماز های استسقا

آنچنان سیل نضارت و تازگی ساخته که این سال مشابه شد بدرخشیدگی و رونق سالها که دران
زراعت از شدت سبزی سیاه مینماید و این تر و تازه ساختن دعای مستجاب مقاران بابرسیست
آفاق گیر کثیر المطر که از غایت کثرت گمان جریان آب از دریا یا آمدن سیل از وادی عرم یا از منبع
آب اهل سبا پدید گردید و درین بیت اشاره است بحدیث بخاری و مسلم از انس بن مالک رض
که روز جمعه آنسرور بر منبر خطبه میخواندند که شخصی عرض کرد یا رسول الله آب انهار و آبار خشک گردید
و تمام گیاه بر زمین نماند مردمان و جانوران هلاک میشوند دعا کن تا حق سبحانه باران فرستد پس آنحضرت
دست مبارک بدعا برداشته بلفظ فرمود اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا بمجرد تلفظ باین کلمه ابر از چهار طرف نمودار شده آنقدر
تا جمعه دیگر بارید که زمین غرقاب شد پس مردی آمده فریاد کرد که یا رسول الله خانها منهدم شدند و مواشی
بهلاکت رسیدند دعا کن که امساک باران شود آنجناب دست بدعا برداشته فی الفور باران موقوف
شده آفتاب نمودار شد و همچنین بعد وفات شریفه باستمداد از روح مبارک آن سید العباد باران
آمده چنانچه ابن ابی شیبه بسند صحیح آورده که در زمان عمر رض قحطی افتاده مردی بر مرقد مقدس آمده
گفت که یا رسول الله طلب باران کن برای امت خود که ایشان هلاک میشوند آنحضرت در خواب وی
آمده فرمود بعمر رض بشارت باران ده که عنقریب می آید بمجرد دیدن آن مرد آمده خبر داد باران آنقدر بارید
که عالم سیراب شد و ابن جوزی روایت کرده که وقتی اهل مدینه در قحط شدید گرفتار شدند شکایت بحضور ام المؤمنین
عائشه صدیقه رض کردند او گفت که چشمه مقابل قبر اقدس رحمة للعالمین بجانب آسمان کشایند تا
حق سبحانه بافتادن تابش آفتاب بران خاک پاک بر سما باران رحمت فرستد چون همچنان کردند
باران باریدن گرفت و قحط مندفع گردید **الغیاث** اجیبت بتاء التانیث
من الاحیاء زنده ساختن و آن کنایه ست از نضارت و تازگی بخشیدن السنة بفتح السین المهملة
والنون سال و سیوطی در اتقان گفته که فرق در سنة و عام اینست که در استعمال عرب اطلاق
سنة بر سال قحط و سختی و عام بر سال فراخی و ارزانی میکنند الشهباء بفتح الشین المعجمة و سکون
الهاء زمین سفید که دران گیاه نروید و سنة شهباء عبارت است از سالیکه دران سال باران نبارد
و گیاه بر زمین نماند کما فی القاموس حکت بتاء التانیث من الحکایة مشابه شدن الغرة بضم الغین
المعجمة و فتح الراء المهملة المشددة سفیدی پیشانی اسپ که ازان رونق و برکت اراده کرده

الاعصر جمع عصر زمان الدہم بضم الدال المہملۃ والہاء جمع ادہم من الدہمۃ سیاہی کہ از غمامت
سنبری پیدا شود کما فی الصراح العارض بکسر الراء المہملۃ ابر یکہ از نہایت کثرت آسمان را
پوشد جاد من الجود بفتح الجیم باران کثیر کما فی الصحاح و لفظ او بمعنی الی ان تحلت بتاء الحلاب
من الخیلولۃ گمان بردن البطاح بکسر الباء الموحدۃ جمع البطح آب رود کما فی الصراح السیب
بفتح السین المہملۃ و سکون الیاء المثناۃ التحتانیۃ جاری شدن آب الیم بفتح الیاء المثناۃ التحتانیۃ
تشدید المیم دریا السیل بفتح السین المہملۃ جریان آب العرم بفتح العین وکسر الراء المہملتین بندیکہ
پیش آب بندند یا اسم بلیست کہ اہل سبا بر روی آب بستہ بودند آن بند شکستہ از شدت طغیانی
کردہ شہر را خراب و ویران کرد یا وادی کہ در ان سیل آید دَعْنِیْ وَصْفِیْ اٰیٰاتٍ لَّہٗ ظَہَرَتْ ظُہُوْرَ نَارِ الْقِرٰی
لَیْلًا عَلٰی عَلَمٖ ؛ فَالدُّرُّ یَزْدَادُ حُسْنًا وَّہُوَ مُنْتَظِمٌ ؛ وَلَیْسَ یَنْقُصُ قَدْرًا غَیْرَ مُنْتَظِمٖ ترجمہ بگذار مرا توصیف معجزاتیکہ
برای اثبات رسالت آنحضرت ظاہر شدند مثل ظہور آتش طعام مہمانی کہ وقت شب بر مکان مرتفع
افروزند از انکہ آن معجزات ہمچو مروارید اند کہ زاید میشود حسن آن وقتیکہ آنرا در رشتہ کشند و نیست
نقصانی در قدر و مرتبت آن در حالتیکہ آنرا در رشتہ نکشند الحاصل ہر چند کہ معجزات آن سید
الکائنات و افضل الموجودات مثل نار طعام ضیافت کہ اسخیاء عرب در شب تاریک بر مکان بلندی افروزند تا مہمانان
دور و نزدیک بدان علامت فراہم آمدہ تناول طعام نمایند ظاہر و مشہور اند و احتیاج اظہار
و اعلام ندارند لکن غرض من از تبیین آن اعلام معلوم نیست تا تحصیل حاصل لازم آید و موجب
ملامت گردد بلکہ غرض این ہست کہ امر معلوم را در سلک نظم کشیدہ آرایش دہم تا حسن و لطافت
بیشتر گردد و کلام من رونق پذیرد ؎ من کجا و وصف آن ذات مقدس کو ولے ؛ میرود قول
خودکنم از گفتگوے مصطفیٰ ؛ از انکہ این معجزات کرامت آیات در حسن و بہا بمثابہ مروارید اند کہ
از رعایت تناسب در سلک نظم کشند رونق و حسنی می افزاید و در صورتیکہ آنرا در سلک نکشند
آنچہ حسن ذاتی آن ہست در ان قصور و فتوری نیست اللغات الآیات جمع آیۃ یعنی علامت کہ عبارت است
از معجزہ القری بکسر القاف مہمانی العلم بفتحتین کوہ کہ از ان جای مرتفع ارادہ کردہ و رسم معہود
اسخیاء عرب این است کہ وقت شب بر مکان بلند آتشی افروختہ طعام می پزند تا مسافران
و فقرا بدان علامت مجتمع شدہ مہمان شوند المنتظم بکسر الظاء المعجمۃ من الانتظام مروارید در رشتہ کشیدہ

فَمَا تَطَاوَلَ آمَالُ الْمَدِيحِ إِلَى ؛ مَا فِيهِ مِنْ كَرَمِ الْأَخْلَاقِ وَالشِّيَمِ

ترجمه پس چه قدر دراز شد آرزوهای ستایش کننده با نچه دران سرور است از اخلاق حمیده وخصایل پسندیده **الحاصل** چنانکه اخلاق کریمهٔ آنحضرت حدی ونهایتی ندارند همچنان امیدهای ستاینده که ازان جناب در دنیا وآخرت دارد نهایت پذیر نیست یا آنکه گفته شود نمیرسد امیدهای مادح آنسرور صلی الله علیه وسلم بنهایت در مدح وثنا تا احاطه کند بانچه در ذات بابرکات اوست از مکارم اخلاق ومحاسن شیم ازانکه هرچند در مدح مبالغه واطرا نماید از هزار یکی واز بسیار اندکی نگفته باشد ؞ آن شرح بی نهایت کز حسن یار کردم ؛ حرفی ست از هزاران کاندر عبارت آمد ؛ **اللغات** لفظ ما استفهامیه یا نافیه است تطاول بفتح الواو واللام من التطاول گردن دراز کردن برای دیدن چیزے از دور کما فی الصحاح الآمال جمع امل امید المدیح ستاینده الشیم جمع شیمه خصلت نیکو آيَاتُ حَقٍّ مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثَةٌ ؛ قَدِيمَةٌ صِفَةُ الْمَوْصُوفِ بِالْقِدَمِ ؛ لَمْ تَقْتَرِنْ بِزَمَانٍ وَهِيَ تُخْبِرُنَا ؛ عَنِ الْمَعَادِ وَعَنْ عَادٍ وَعَنْ إِرَمِ **ترجمه** آیات قرآن که نازل شده از نزد خدای بخشاینده مهربان نوپید اند باعتبار تلفظ وقدیم اند من حیث اللفظ والمعنی ازانکه صفة آن ذات اند که موصوف است بقدم واین آیات مقترن نیستند بزمانے از ازمنه حال آنکه خبر میدهند مارا از حال آخرت واز قصص عاد وارم **الحاصل** آیات کلام مجید حمید که حق جل مجده بفحوات حسب مصالح اوقات بلسان جبرئیل عم از لوح محفوظ بر سرور کائنات صلی الله علیه وسلم نازل کرده باعتبار تلفظ ونزول وکتابت در مصاحف حادث ونوپید اند ومن حیث الذات که عبارت از مجموع الفاظ ومعانی قدیم اند ازانکه آن مجموع کلام ربانی ست که اعجاز وتحدی ومعارضه با خصوم بدان واقع شده وصفة ذاتی اوست ومحال است که صفت قدیم حادث بود وذات مقدس او محل حوادث گردد وباوجودیکه آن آیات بینات بسبب قدم خود بزمانی از ازمنه ثلثه نیستند مخبر صادق اند از حشر اجساد ودیگر حالات روز قیامت که بزمان آینده خواهد بود واز حکایات قوم عاد است هود عم وقوم عاد ارم که درزمان سابق بودند وبسبب طغیان کفر گرفتار قهر الهی شدند وناظم علیه الرحمة مصرح است درینمقام باختیار مذهب اشاعره که آیات قرآنیه را باعتبار تلفظ ونزول حادث ومن حیث الذات قدیم میگویند ومشعر است باحتراز از مذهب معتزله وکرامیه

وحنابله و حشویه که فریق اول قائل حدوث اند و از صفات الٰهیه نمیدانند و متکلم بودن و سبحانه
بمعنی احداث صفت کلام است در غیر مثل لوح محفوظ و لسان ملک و غیرهما و فریق ثانی با وجود
قول بحدوث صفت الٰهی میگویند و مبالات نمیکنند از قیام حادث بقدیم و فریق ثالث
و رابع مطلقا قائل قدم اند تا اینکه الفاظ را من حیث التلفظ والنزول نیز قدیم میدانند والله تعالی اعلم بالصواب
اللغات الآیات جمع آیة و آن در اصطلاح قراء عبارتست از کلامیکه باعتبار لفظ
از ما قبل و ما بعد جدا باشد الحق حکمیکه مطابق واقع بود و آن از اسماء قرآن مجید است کما قال
الله تعالی قد جاءکم الحق من ربکم المحدث بفتح الدال المهملة من الاحداث نو پیدا کردن القدیم آنکه
مسبوق بعدم نباشد المعاد بفتح المیم جای باز گشت که از ان آخرت اراده کرده و عاد نام دو فرقه است
یکی قبیلهٔ عاد امت هود عم که نام جد ایشان عاد بود و او در زمین احقاف متصل حضرموت توطن
گرفت و فرزندان او دران ملک قوت و قدرت پیدا کرده تمرد اختیار کردند و عصیان الٰهی ورزیدند
حق سبحانه هود عم را برای هدایت ایشان مبعوث ساخت وی علیه السلام تا مدت مدید دعوت
کرد آخر چونکه فائدهٔ بران مترتب نشد از بد دعای او همه بهلاکت رسیدند چنانچه قصهٔ شان
در کلام مجید بسیار جا واقع است دوم قبیلهٔ عاد ارم بکسر الهمزه و بفتح الراء المهملة موسوم بعاد اولی
که از اولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح عم اند و آنها شهر ارم را که حالش مذکور میگردد
بنام خود مسمّی ساختند و مساکن شان متّصل عدن بودند و قصهٔ آنها در قرآن مجید بیش از دو جا نیامده
یکی در سورهٔ والنجم که اهلک عادن الاولی بدان اشاره است دوم در سورهٔ والفجر کما قال عزّ شانه
الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و احوال شان بر سبیل
اجمال اینست که حق جل مجده این فرقه را جثه های بزرگ و قدهای دراز عنایت کرده و بزور و قوت
خود تمام ملک یمن را بتصرف در آوردند تا اینکه دو پادشاه عظیم القدر شدید و شداد متولد شدند
و از مشرق تا مغرب متصرف گشتند و عساکر بسیار و خزاین بیشمار فراهم ساختند علی الخصوص شداد
بعد از فوت برادر ثروت و مکنت خود را بحد سوم رسانید و سلاطین عالم را در ربقهٔ اطاعت خود کشید
و از کمال تجبر و غرور دعوای خدائی کرد و اخطان که میراثی از علم انبیا یافته بودند در مقام پند و نصایح
آمده او را از عذاب الٰهی ترسانیدند و بعبادت او تعالی دعوت کردند او گفت که من چرا عبادت

کنم آنچه باید مرا بدون عبادت حاصل است آنها گفتند که اینهمه ملک و دولت خانی است حق سبحانه
بعوض عبادت خود بهتر از تمام دنیا چیزی می بخشد که نامش بهشت است و اوصاف آن چنین
و چنان اند او حکم فرمود که متصل کوه عدن که هوای معتدل دارد شهری مربع الجوانب در صد کرده
تیار سازند معماران و مهندسان عالم جمع شده اساس شهر پناه کندیده تا آب متصل ساخته
از سنگ سلیمانی پر ساختند و چون اساس بر روی زمین نمودار شد بخشت های زر و نقره دیوارها را
مقدار پانصد ذراع متعارف آنوقت بلند کرده درون آن یکهزار کوشک که هر کوشکی مشتمل بر هزار ستون طلائی
بوده بانواع تختی های زمرد و یاقوت مرصع نموده و در وسط شهر نهری ساخته بکوشک ها انهار خورد درون
کرده صحن آنرا بجواهر رنگارنگ تزئین دادند و بر کناره های آنهار درختها نصب کردند که تنه آن از طلا
و برگ و شاخ از زمرد و گل و شگوفه از یاقوت و مروارید بوده و صورت جانوران خوش آواز و خوش منظر از زر
و جواهر تیار ساخته بر درختان تعبیه نمودند و گرداگرد شهر مناره های مرصع نصب کردند و بعد تیاری
آن شهر با منازل و قصور فرش ابریشمی و قالین های زرتار در هر مکان گسترانیده آوندهای زر و نقره در امکنه
بترتیب چیدند و در بعضی نهرها آب شیرین و در بعضی شراب و در بعضی شیر و شربت جاری ساختند زنان پریوش
حور تمثال و غلامان با جمال را جابجا نشاندند و دکاکین را بکمال زیب و زینت آراسته و پیراسته و خزانها را بانواع
اقمشه و اطعمه شیرین و نمکین و میوه ها و دیگر اشیائی مایحتاج متعین نمودند و چون در عرصه دوازده
سال آنشهر بدین کیفیت مرتب شده شداد با سران ملک و حشم و خدام از کمال تجبر و رعونت برای
دیدن شهر کوچ کرده بطریق استهزا و اغلاظ میگفت که شما برای حصول همین بهشت مرا تکلیف میدادید و میگفتید
که سر پیش دیگری خم کرده آرم و امتثال نمایم اینک قوت و قدرت و استغنا و بی نیازی من مشاهده نمائید
پس هرگاه که متصل شهر با کمال تجمل و شوکت رسید هنوز یک قدمش بیرون دروازه بود که آوازی
هولناک از آسمان پدیدار شده همه خلایق را هلاک ساخت و پادشاه بر دروازه افتاده جان داد و حسرت
دیدار آنشهر که بکمال مشقت تیار کرده بود با خود برد و بعد اهلاک او حق جل مجده آنشهر را از نظر مردم
پوشید مگر در بعضی شبهای تاریک مردم گرد نواح شهر عدن را تابشی بنظر می آید که آن تابش
و لمعان دیوارهای آنشهر است و کعب احبار گفته که از کتب سابقین بما رسیده که شخصی از صحابه خاتم
انبیا آنجا رسد و تا قیام قیامت کسی دیگر آنرا نبیند چنانچه نقل کرده اند که در حکومت معاویه عبدالله

بن ابی قلابه آنجا رسیده جواهر انواع و اقسام برای نشان از انجا برداشت و بدمشق رسیده همه کیفیت از معاویه بیان کرد وی متعجب شده بعبد الله بن عباس رضی نوشت او در جواب ارقام نمود که از سرور عالم صلی الله علیه وسلم شنیده ام که منور مود شخصی از صحابه من که شکل و شمایلش چنین وچنان باشد در شهر ارم رسد اگر همون کس است البته دیده باشد چون دریافتند بن ابی قلابه را موصوف بدان صفات یافتند دامت لدینا ففاقت کل معجزة :: من النبیین اذ جاءت ولم تدم :: ترجمه باقی اند آن آیات نزد ما و برتراند از همه معجزات انبیای ماسبق که بظهور رسیدند و باقی نماندند الحاصل قرآن مجید و فرقان حمید که از اعظم معجزات و اظهر دلایل ثبوت نبوت آنسرور است تا قیام قیامت بر صفت اعجاز باقی است که هیچ احد از فصحاء دهر و بلغای عصر قدرت اتیان مثل اقصر سوره از ان که انا اعطیناک الکوثر است ندارد چنانچه حق جل مجده که علمش محیط عالم است ازان خبر میدهد قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و هر کسی دران دست تصرف دراز کردن نمی تواند کما قال عز مجده نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون والا از ارباب مذاهب باطله بسیار تحریف و تصحیف دران واقع میگردید و در هر زمان دعوت این دین متین ناسخ الادیان علی العموم با خطاب ملزم خصوم فاتوا بسورة من مثله موجود است بخلاف معجزات انبیای سابقین که تا زمان شان بودند و بعد ازان منقطع شدند حالا سوای کلام کریم دلیلی دیگر که مسکت خصم باشد بر حقیقت نبوت شان نیست و چونکه کتب منزله بر آنها باعتبار الفاظ و معانی صفت اعجاز نداشتند و کلام خالق از کلام مخلوق بدان متمیز نبود لهذا امم سابقه بحسب هوای نفس بسیار احکام آنرا تغییر دادند چنانچه یحرفون الکلم عن مواضعه بان مشعر است اللغات دامت بتاء التانیث ولم تدم بضم الدال المهمله من الدوام باقی ماندن بر سبیل استمرار المعجزة من الاعجاز درمانده ساختن دیگری و در اصطلاح شرع امری است خارق عادت که از مدعی رسالت واقع شود و دیگری با آن برابری کردن نتواند و آنکه بظهور رسد قبل تولد نبی و بعد آن تا زمان بعثت آنرا ارهاص گویند چنانچه قصه اصحاب فیل و خمود نار فارس و تزلزل ایوان کسری و شق صدر مبارک و تظلیل غمام وغیرها از ارهاصات آنسرور است صلی الله علیه وسلم و کرامت آنکه از وی موصوف بکمال ایمان

و تقوی و معرفت و استقامت ظاهر گردد و معونت آنست که از عوام مؤمنین اهل صلاح بوقوع پیوندد و آنچه از کافران و فاسقان ازین قسم صدور یابد استدراج است و اقوی و ابقی معجزات آن سید کائنات قرآن عظیم و فرقان قدیم است و اعجاز آن بچندین وجوه بیان کرده اند اول باعتبار بلاغت و ایجاز کلام و فصاحت الفاظ و حسن تالیف و ربط کلمات و تناسق عبارت که هیچ یکی از ارباب بیان و اهل لسان و فرسان لغت و ائمه بلاغت و جهابذه براعت در عصری از اعصار بر معارضهٔ آن قدرت نیافته و بر استعمالی از استعمالات آن طعن و قدح کردن نتوانسته بلکه هر کسیکه قصد آن کرده آخر و سر دائرهٔ عجز در آمده و دریافت اینقسم اعجاز موقوف بر وقوف سلیقهٔ عرب و ذوق کلام و محاورات ایشان هست دوم باعتبار نظم عجیب و اسلوب غریب و فواصل و اسجاع و نظایر و امثال آن از جنس عبارات مستعملهٔ اهل لسان که موجب کمال حیرت و عبرت اولی الالباب گردیده سوم باعتبار تضمن و اشتمال آن بر اخبار چیزهای که عنقریب واقع گردید مثل قوله تعالی

لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و قوله و هم من بعد غلبهم سیغلبون و قوله سیهزم الجمع و یولون الدبر و قوله اذا جاء نصر الله و غیر ذلک چهارم باعتبار خبر دادن از وقایع و حوادث ماضیه مثل قصهٔ اصحاب کهف و شان موسی با خضر و احوال ذو القرنین و قصهٔ یوسف با برادران وی و قصص انبیا با امم شان باوجودیکه تمام کفرهٔ قریش و غیرهم بالیقین میدانستند که آنحضرت امی بود و از نزد شان بیرون نرفته و از کسی تعلیم نگرفته و از علمای یهود و نصاری ملاقی نشده و خبر داده بانچه در توریت و انجیل و صحف ابراهیم و دیگر انبیا بوده پنجم باعتبار حصول ذوق و طرب و خوف و خشیه از استماع آن اگرچه سامع از اصحاب علم و فهم نباشد و معنی آن نداند و اینحال مشاهده میگردد از نساء جهال و عوام الناس که از شنیدن آن متنبه و متاثر میشوند و میگویند که این کلام بدیگر کلامها نمی ماند ششم باعتبار اشتمال آنست بعلوم و معارف که عرب بلکه هیچ یکی از علمای امم را از ان اطلاع نبوده و آنجناب نیز پیش از نبوت معرفت بان نداشت پس جامع شد میان علم شرایع و محاسن ادب و مواعظ و حکم و سیر انبیا و اخبار دار الآخره بوجه اکمل و اتم و متنبه ساخت بر طرق حجج عقلیه و براهین یقینیه بر توحید و صفات کمال وی سبحانه محکمات فما یبقین من شبه

للذی شقاق و لا یبغین من حکم ترجمه ان آیات محکم گردانیده شدند ملبین مدعی نبوت

وخصوم وی یا باز داشته شده اند از تغییر و تبدیل پس باقی نگذاشتند از شکوک سیر آ اہل خصومت
ونه طلب کردند حاکمی را تا انصاف دهد **الحاصل** آیات قرآنی که بسبب کمال فصاحت الفاظ
و بلاغت کلام و اشتمال بر اخبار سابقه معینه و تناسق احکام در حد اعجاز اند از تبیان نظیر
محفوظ و مصئون اند از تحریف و تغییر پس اصلا برای خصم جای شکی و ریبی نمانده تا در حقیقت مدعی
نبوت و بودن آن کلام کلام رب العزت متردد شده راه خلاف جوید و طلب اقامة دلیلی
دیگر بر ثبوت مدعی نماید بلکه اگر عناد و استکبار و حسد و انکار را یک سو نهاده بنظر انصاف در ترکیب
الفاظ و غرایب معانی آن تامل کند قطعاً و یقیناً بداند که این کلام بشر نیست و مضامین آن همه
راست و صدق اند چنانچه نقل است از طفیل بن عامر رض که گفت که چون بمکه رسیدم قریش
گفتند که تو مرد شاعری و در جودت ذهن و حسن تقریر نظیری نداری و در شهر ما مسافر آمده نباید که
با محمد تکلم کنی و از وی چیزی بشنوی او ساحری است که از سحر خود جماعت ما را متفرق ساخت
و پدر و مادر را از پسر و زن را از شوهر و برادر را از برادر و خواهر جدا کرده در میان ما نفاق عظیم انداخت
تا آنکه بسبب کمال مبالغه شان من هر دو گوش خود را به پنبه پر ساخته وقت صبح بمسجد حرام
آمدم پس دیدم که آنسرور در نماز مشغول است و چیزی میخواند من باستماع بعضی کلمات با خود گفتم
که از وی چیزی باید شنود اگر کلام معقول است قبول کنم والا رد نمایم پس چونکه آنحضرت متوجه خانه شد
از عقب در آمده عرض کردم که یا محمد چیزی بخوان تا بشنوم آنجناب سوره از قرآن خوانده شنیده
گفتم بخدای عزوجل این کلام بشر نیست و هر که از افراد انسان قدرت ندارد که بدین فصاحت کلام
کند و مضامین عجیبه را باین خوبی انتظام دهد و کلمه شهادت بر زبان رانده مشرف بایمان شدم **اللغات** المحکم بفتحتین الکاف
المشدده من التحکیم حکم گردانیدن یکی را در دو خصم تا فیصله خصومت دهد او من الحکمة بفتحتین
باز داشته شدن از تحریف و تصحیف یبقین بضم الیاء المثناة التحتانیة و سکون الموحدة
و کسر القاف من الابقاء باقی گذاشتن الشبه بضم الشین و فتح الموحدة جمع شبهه تردد کار و
الشقاق بکسر الشین المعجمة خلاف و عداوت یبغین بفتح الیاء المثناة التحتانیة و سکون الموحدة
و کسر الغین المعجمة من البغیة جستن و طلب کردن الحکم بفتحتین حکم کننده ماخوذ ربت
قطر لا عاد من حرب ۱+ اعدی الاعادی الیها ملقی السلم : ترجمه جنگ کرده شد

بآیات قرآن هرگز در هیچ وقتی از اوقات مگر انیکه باز گشت از جنگ و خصومت دشمن ترین دشمنان
در حالتیکه اندازنده سپر انقیاد و آشتی است بسوی آن الحاصل هیچ معاندی از معاندان
دور و نزدیک معارضه نکرد بآن آیات بینات مگر انیکه عاجز و حیران شده جبهه ندامت بر زمین
سائید و بعجز اعتراف بعجز و قصور مصلحت ندید در مواهب گفته ابن مقنع که افصح زمان خود بود کلامی
بر نهج سورهٔ از قرآن ترتیب داده مرور کرد بر شخصیکه میخواند یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی
وغیض الماء وقضی الامر پس بمجرد استماع آن نادم و تایب شده گفت گواهی صدق میدهم
که هیچ احدی از جن و بشر طاقت معارضه با قرآن ندارد و همچنین بسیار کسان بقصد معارضه
کلامی ترتیب دادند و بعد تامل در الفاظ و معانی آن سر بگریبان ندامت درکشیده معترف
بعجز و قصور شدند و می توان گفت که نفس امّاره تالی قرآن را در ضلالت افگندن نمی تواند
و قدرت ندارد که با وی بمحاربه پیش آمده بروی غلبه کند بلکه آخر خود مغلوب شده مطیع و منقاد گردد اللغات
حوربت بتاء التانیث من المحاربه با کید یگر جنگیدن قط بفتح القاف وضم الطاء المهمله المشدده
بمعنی هرگز العادی جمع اعداء و مراد از اعدی الاعادی یا کافر است شدید العداوة که در
فصاحت لسان نظیر خود ندارد یا نفس امّارهٔ انسان که حدیث اعدی عدوک نفسک التی
بین جنبیک بشدت عداوت آن ناطق است الملقی بضم المیم و سکون اللام وکسر القاف من الالقاء
افگندن السلم بفتحتین آشتی و انقیاد ردّت بلاغتها دعوی معارضها ::
ردّ الغیور ید الجانی عن الحرم :: ترجمه رد کرد بلاغت آن آیات دعوی خود را مثل
رد ساختن مرد شدید الغیرة دست فاسق را از زنان محارم خود الحاصل بلاغت و فصاحت
آیات قرآنی بدین مرتبه است که اگر کسی با آن دعوی معارضه نماید و بمقابله پیش آید مردود و بیرپا
میگردد همچنانکه اگر فاسقی اراده کند که دست تصرف بر زنان محارم مردی شدید الغیرة دراز کند
وی دست او را از آن کوتاه میسازد بلکه بسوی شان نگاه کردن نمیدهد چنانچه یحیی بن حکم
غزالی که از بلغاء اندلس بود و در فصاحت لسان و قدرت تالیف در زبان خود نظیرے نداشت
خواست که با سورهٔ اخلاص معارضه نماید و چیزے بدین منوال ترتیب دهد پس عاجز آمد و ولید
بن مغیره که زعیم قریش و سر آمد ایشان بود در فصاحت کلمات و بلاغت کلام چون آیتی

[illegible]

از آیات قرآن شنیدے گفتی ای قوم مردمی درمیان شما داناتر از من با شعار عرب و کلام شان نیست قسم بخدای عزشانہ این کلام اصلا بکلام انسان مشابهت نمی دارد واین را شانی و رونقی است کہ در ہیچ کلام نمی بینم وہمچنین سایر اشقیاء قریش کہ حاذق و ماہر بودند باسالیب کلام و طرز سخن ہمہ معترف بعجز و قصور می گشتند و باستماع بعض آیات درکمال ذوق آمدہ سر بسجود می نہادند و می گفتند کہ واللہ این کلام کلام بشر نیست لکن عناد و استکبار ایشانرا نگذاشت کہ مطیع و منقاد شوند و آخر بغلبۂ سابقۂ شقاوت بہاویۂ فتنہ و چون عتبہ بن ربیعہ از آنحضرت صلعم سورۂ حم سجدہ شنید مدہوش و متاثر شدہ بر زمین افتاد و بعد دیری برخاستہ نزد قوم آمدہ گفت کہ امروز محمد کلام کرد با من بکلامیکہ گاہی گوش من مثل آن نشنیدہ و متحیرم کہ در جوابش چگویم الفاظ آن ہمان الفاظ مستعملہ اند و ترکیبش ہمان ترکیب معہود است

و حکایۃ کردہ است ابو عبیدہ کہ روزی یک اعرابی شنید از مردی کہ میخواند فلما استیئسوا منہ خلصوا نجیا پس باستماع آن بیہوش شدہ بر زمین افتاد و بعد بہوش آمدن گفت گواہی صدق میدہم کہ ہیچ مخلوقی بر مثل این کلام قدرت ندارد

اللغات البلاغۃ بفتح الموحدہ رسیدن چیزے بکمال و آن در کلام موافقت آنست بمقتضای حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلمہ است از تنافر کہ بسبب تقارب مخارج پیدا گردد و از غرابت لغۃ کہ معنی آن بدشواری مفہوم شود و از مخالفت قواعد معہودہ اہل صرف المعارضۃ مقابلہ بر سبیل ممانعت الغیور بفتح الغین المعجمۃ شدید الغیرۃ و غیرت بمعنی رشک بردن بر کسی الجانی گناہگار الحرم بضم الحاء و فتح الراء المہملتین جمع حرمۃ کہ از آن زنان محارم ارادہ کردہ اند

لَهَا مَعَانٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ فِي مَدَدٍ ؛ وَفَوْقَ جَوْهَرِهٖ فِي الْحُسْنِ وَالْقِيَمِ ::

فَمَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصٰى عَجَائِبُهَا ؛ وَلَا تُسَامُ عَلَى الْاِكْسَادِ بِالسَّأَمِ ::

ترجمہ آیتہای قرآن را معانی بسیار است مانند موج دریا کہ پی در پی می آید و این معانی بالاتر اند از گوہر در زیبائی و قیمت ہای بیش عدد و حصر نمیدارند عجایب و لطایف آن آیات و قصد خریداری آن کردہ نمی شود بملالت و بی رغبتی با وجود اکثار آن **الحاصل** ناظم رح بعد بیان لطایف لفظی آیات قرآنیہ در بیان لطایف معنوی آن میگوید کہ چنانکہ موج دریا یکے بعد دیگری بر سبیل توالی و تعاقب میرسد و آنرا نہایتی و انقطاعی نیست ہمچنان معانی آن آیات بر خاطر متامل

ذی استعداد آنقدر متوار میشوند که نهایتی و انقطاعی ندارند چنانچه از عارفی نقل کرده اند که
میگفت سی سال تلاوت کلام مجید کردم و هر بار که تامل میکردم معانی دیگر از ان بخاطرم میرسید
و امیر المومنین مظهر العجائب اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه میفرمود که اگر تفسیر تمام سورهٔ فاتحه را
بار کنم هفتاد شتر را از اسفار تفسیر آن و در اتقان گفته که در قرآن علوم اولین و آخرین مجتمع اند
چنانچه لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین بدان شهادت میدهد و هر معنی از معانی آن گوهر نیست
یکتا و جوهری است بی بها که گوهر بحر بیش آن قدری و قیمتی ندارد پس تعداد عجایب و غرایب
و احصاء دقایق و لطایف آن عقد و ربشر نیست و هر چند که مردی از جنس لطایف گنجها در سینه
داشته باشد از طلب این جواهر زواهر سیر نمیشود و از اکثار آن ملال بخاطرش راه نمی یابد بلکه
هر آن در طلب مزید است بخلاف جواهر بحر که چون کسی را بسیار باشند رغبت بخریداری دیگر
نمیکند و اظهار ملال و سیری از ان مینماید **اللغات** المعانی جمع معنی مدلول و مفهوم لفظ
الموج بفتح المیم جوشش دریا المدد بفتحتین نصرت القیم جمع قیمت بها التعد بضم التاء المثناة
الفوقانیه و فتح العین من العد شمردن تحصی بضم التاء المثناة الفوقانیه و سکون الحاء و فتح الصاد
المهملتین من الاحصا احاطه کردن و یاد داشتن العجائب جمع عجیب امر شگفت کما فی الصراح
تسام بضم التاء المثناة الفوقانیة من السوم خریداری کردن السام بفتحتین ملالت ؛
قرت بها عین قاریها فقلت له :: لقد ظفرت بحبل الله فاعتصم ان تتلها خیفة
من حر نار لظی :: اطفأت حر لظی من وردها الشبم ترجمه خنک شد آن آیات
چشم خواننده آن پس بشارت دادم او را که تحقیق ظفر یافتی بعهد و امان الهی که قرآن است
پس متمسک شو بآن و عمل کن بران اگر خوانی آنرا از جهة خوف گرمی آتش دوزخ فرو نشانی
گرمی دوزخ را از دهن موردآن آیات یا آبخوران که موصوف است بسردی و خنکی **الحاصل**
قاری قرآن عظیم و تالی فرقان قدیم و متامل در لطائف آن و عامل بران بحکم فاعتصموا بحبل الله
در حصن حصین عهد و امان ایزد منان است که محزون نسازد او را فزع اکبر و مجالس رب العزت است
بحدیث سید البشر و چون گذر کند بر طبقه از طبقات دوزخ سرد شود لهیب دوزخ از تنفس او
و مروی است از ابی امامه باهلی رض که فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم حق سبحانه عذاب نکند مردی را

که قرآن در سینهٔ اوست و روز قیامت قرآن شفاعت کند قاری خود را و حق تلاوت این است
که حین القرائت با طهارت کامله باشد و عطر در بدن مالد و دهن را پاک بشوید و معطر سازد و با وضو رو بقبله
نشیند و حافظ را غلطیده خواندن نیز جایز است و افضل در شب است که قلب در آن فارغ
از افکار دنیا باشد و بخواند هر قدر که تواند لکن بحد ملالت نرسانند و ترمذی از ابن عمر رض روایة کرده
که در چهل روز ختم نماید و در بعضی روایات شش روز آمده و ختم هفته بقاعده فمی بشوق از صحابه
منقول است و همچنین حضور قلب و فهم معنی شرط است و فهم موصوف است بر خواندن هر لفظ
جدا جدا با رعایت قواعد و ادای مخارج که آن قریب‌تر است بتعظیم و ابلغ در تاثیر چنانچه مروی است
از ابن عباس رض که فرمود اگر شخصی سورهٔ زلزلت القارعه بتدبیر معنی و ترتیل خواند نزد من دوست‌تر است
از مردیکه تمام سورهٔ بقره را بدون آن تلاوت نماید و این ترتیب ختم برای کسی است که عمل بظاهر دارد
اما صاحب باطن را رعایت این ترتیب ضرور نیست بلکه حسب حال بقدر تلذذ قراءت نماید چنانچه
بعضی عارفین از صحابه و تابعین در تکرار یک آیه شب را بروز آورده اند پس قاری چون
با آیهٔ رحمت رسد دعا کند و چون آیهٔ عذاب خواند استغفار نماید و از آن نجات طلبد و در احوال
قیامت موقف حساب بیاد آرد و بتامل در وعیدات الٰهیه و تقصیر خود در امتثال اوامر و اجتناب
از نواهی گزیند و اگر گریه نیاید تکلیف کند در گریستن و اگر بیند که بر نیم قلب محزون و متاثر
نمیگردد پس بر فقدان بکا حزن و ملال نماید که سنگ دلی از اعظم مصایب است روایة است
از عبد الله ابن مسعود رض که بدرستی سرور عالم صلی الله علیه وسلم مرا فرمود که بخوان بر من قرآن را
عرض کردم یا رسول الله من کیستم که بحضور تو خوانم قرآنی را که بر تو نازل شده فرمود دوست دارم
که آنرا از دیگرے بشنوم پس چون در سوره نساء بآیة فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید
وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا رسیدم آنسرور گریستند و فرمود که اگر کسی اراده کند که قرآن را
بطوریکه نازل شده بشنود گوش بر قراءت اینکس دارد و در وقت تلاوت تصور کند که تالی
حق جل مجده است و من سامعم و اگر این مرتبه بدارد داند که من قاری ام و او سامع است امام احمد
بن حنبل رض میفرماید که پروردگار خود را هزار بار بخواب دیدم و سوال کردم از نجات فرمود که نجات
از عذاب من در تلاوت قرآن است یا فهم معنی باشد یا بغیر فهم آن و تحسین صوت کند حین التلاوت

بشرطیکه رعایت قواعد مذمومه موسیقی کرده تغیر در مدات وشدات قرآنیه ندهد چنانچه مروی است
در سنن ابی داؤد ونسائی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم زینت بخشید چند اشیائی قرآنرا بحسن
صوت وروایت است از ام المؤمنین عائشه صدیقه رض که شبی عرض کردم بحضور سرور کائنات که شخصی در
مسجد قرآن میخواند که مثل آن از دیگری نشنیدم پس آنحضرت صلعم بر در حجره آمد تا دیری استاده
شنید وفرمود این سالم مولی ابی حذیفه است شکر خدا که مثل اوست در امت من وحفظ
آن موجب مغفرت والدین حافظ است باید که آنرا یاد کرده فراموش نکند که نسیان آن
گناه کبیره است ونسیان نزد ابی حنیفه آنست که از مصحف هم خواندن نتواند واگر قاری را
خوف ریا یا خوف تشویش خاطر مصلی یا شاغل اوراد واذکار باشد باخفا تلاوت نماید که عمل سر
بر عمل علانیه هفتاد درجه فضیلت دارد ودر صورتیکه این خوف نبود آواز بلند کند وبطمانینت
وجمع همت خواند تا گوش را هم حظی حاصل شود ونشاط آرد واهل غفلت را بیدار وراغب
عبادت سازد وخصوصاً در نماز شب جهر اولی است تا ملائکه محافظین وسکان بیت از اجنه
مؤمنین از آن حظی بردارند واقتدا کنند ونیست نفع غیر هر قدر که زائد بود اجر بر مزید میگردد
وبالجمله قرأت بجهر باشد یا بسر در هر طریقیکه صلاح قلب دران بیشتر است عمل نماید بل تحسین فرمود
آنسرور صلی الله علیه وسلم ابوبکر رض را در سر چنین که او گفت من پروردگار خود را می‌شنوانم واو می‌شنود
وعمر رض را در جهر وقتیکه او عرض کرد که بیدار میکنم اهل غفلت را ودفع شیطان مینمایم وحین الختم
این دعا خواند اللهم ارحمنی بالقرآن واجعله اماما ونورا وهدی ورحمة اللهم ذکرنی منه مانسیت
وعلمنی منه ما جهلت وارزقنی تلاوته آناء اللیل والنهار واجعله حجة لی یا ارحم الراحمین وبعد الختم
باز ابتدا کرده از فاتحه تا مفلحون خواند تا شیطان از انقطاع عمل مایوس گردد والله الموفق

اللغات قرت بتشدید الراء المهملة وتاء التانیث من القرة بضم القاف خنک شدن
وآن کنایه است از سرور ظفرت بفتح الفاء وکسرها وتاء الخطاب من الظفر فیروزی یافتن الحبل
بفتح الحاء المهملة وسکون الباء الموحدة رسن وعهد وامان کما فی الصحاح ومراد از حبل الله قرآنست
الاعتصام چنگ زدن وتمسک جستن التلاوت خواندن الحنیفه بکسر الخاء المعجمة ترسیدن لظی
بالفتح زبانه آتش ونام طبقه الیست از طبقات دوزخ که هفت اند جهنم ولظی وحطمه وسعیر وجحیم

وباد یه وسقر الالطفا وفرونشاندن انور بکسر الواو انگور که تشنگان بران مجمع شوند یا مورد
آیات که دهن قاری هست الشیم بفتح الشین المعجمه وکسر الباء الموحده بارد کانها الحوض تبیض
الوجوه به من العصاة وقد جاؤه کالحمم ۞ وکالصراط وکالمیزان معدلة
فالقسط من غیرها فی الناس لم یقم **ترجمه** گویا که آن آیات بینات نهر الحیوة اند که سفید
ودرخشن شوند رویها بسبب درآمدن دران از گناهگاران درحالتیکه آمده باشند بران همچو
انگشتهای سیاه وآن آیات مثل پل صراط و مانند ترازوی اعمال بندگانند از روی عدل وداد
پس عدل وراستی از غیر شان درمیان مردمان باقی نمانده **الحاصل** چنانچه روز قیامت
نهر الحیوه بدن سوخته دوزخیان امت را صاف وشسته وروی آنها را سفید وروشن سازد
همچنان قرآن غواصان معانی وقاریان مبانی خود را که از آب زلالش جرعه نوشند وعمل
بمقتضای آن کنند از ظلمت وکدورت وقساوت قلب تصفیه بخشیده بنور هدایت منور
سازد وروی شان درآخرت بشفاعت خود چون ماه تابان ودرخشان گرداند وچنانکه
صراط روز محشر محق را از مبطل جدا کند ومومن موقن را راست بر خود بسرعت بگذراند
واز مکاره ومخاوف امین سازد ومیزان در تعین اوزان حقوق واعمال فرو گذاشت
ننماید وعمل راجح را از مرجوح متمیز گرداند همچنان قرآن ناراستی وکجی وقاری خود را راست
مینماید وحق را از باطل امتیاز می بخشد وحسن وقبح اعمال بندگان را بمنصه ظهور میرساند وعامل
خود را بنعیم جنت ولقای رب العزت مشرف میسازد پس اقامه راستی ومعدلت در مردم
از دیگر کتب الهیه سوای قرآن که ناسخ احکام آنهاست متصور نیست یا عدل وداد از غیر آن
در مردم ثابت نمی شود چه مرجع جمیع احکام شرعیه قرآن ست وسنة واجماع وقیاس
فقهی تابع آنست **اللغات** الحوض بفتح الحاء المهملة چشمه آب ومراد از آن درینجا
نهر الحیوه هست که چون روز قیامت بهشتیان در بهشت ودوزخیان در دوزخ درآیند
فرمان باری تعالی شود که هرکسیکه مقدار دانه خردل ایمان در دل دارد آنرا از دوزخ برآرند
پس بیرون آرند از دوزخ قومی را که بدن شان از کمال سوختگی مثل انگشت سیاه باشد
واندازند ایشان را در نهر الحیوة پس برآیند از آن درحالتیکه روی شان سفید وروشن بود

مثل مروارید وبدن شان تر وتازه گردد مثل گیاهی که بر روی سیل میباشد وبر گرد نهای شان
علامت مغفرت بی وسیله عمل صالح بود که بهشتیان آنها را بدان ملامت متقار الرحمان
گویند کذا فی البخاری ومسلم بروایة ابی سعید الخدری رض وبعضی لذان حوض کوثر ارا ده
کرده اند وآن با مضمون شعر چندان مناسبت ندارد تبیض بتشدید الضاد المعجمه من
الابیضاض سفید وروشن شدن الوجوه بضم الواو جمع وجه بمعنی والعصاة بضم العین
المهمله جمع عاصی گناهگار الحمم بضم الحاء المهمله وفتح المیم جمع حمه انگشت سیاه کذا فی الصحاح
الصراط پلی است بر پشت جهنم باریک تر از مو وتیز تر از تیغ که جمیع خلایق را بران عبور واقعشود
بعضی چون برق خاطف وبعضی مثل باد وزنده وبعضی مانند اسپ تیز رو وبعضی چون طایر
پرنده بر حسب مراتب بگذرند ودوزخیان ازان بلغزند در دوزخ افتند المیزان ترازو که روز
قیامت اعمال بندگان را بدان سنجند وعلم حق سبحانه اگرچه محیط باشیاء است لکن درضمن
آن حکمت امتیاز عاصی است از مطیع وطالح از صالح در نظر اهل محشر ومروی است از سلمان
فارسی رض که اگر در یک پله وی آسمان وزمین وهرچه درو ست نهند گنجد وکفه حسنات از جانب
یمین عرش مقابل جنت وکفه سیآت از جانب یسار ان محاذی دوزخ بود المعدلة بفتح المیم
وسکون العین وکسر الدال المهملتین والقسط بکسر القاف وسکون السین المهمله عدل وان
در لغت نهادن هرچیز است درمحل آن ودر اصطلاح ایشان فعلی است که مفر نقیس عامل
وغیر وی نبود لم یقم بضم الیاء المثناة التحتانیة وکسر القاف من الاقامة یاقی داشتن کذا
فی شرح الازهری ودر بعضی نسخ لم یقم بضم الیاء المثناة التحتانیة وضم القاف من القیام
بمعنی بر پا ماندن آمده والاول اولی لا تعجبن لحسود راح ینکرها تجاهلا وهو عین الحاذق
الفهم قد تنکر العین ضوء الشمس من رمد وینکر الفم طعم الماء من سقم ترجمه عجب مدار از شخصی کثیر الحسد
که انکار این آیات میکند از روی اظهار نادانی درحالتیکه او مردی است زیرک ودانا گاهی
قبیح می بیند از چشم روشنی آفتاب بسبب درد وبد مزه میداند دهن آب شیرین را بجهة بیماری
الحاصل انکار حسود نه از جهت آنست که او در ادراک بودنش کلام ربانی شکی وریبی است
چنانچه آیة کریمه وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا ازان خبر میدهد بلکه بجهة آن است

که او دیده و دانسته از غایت استیلای حسد و غلبهٔ هوای نفس و حمیت جاهلیت خود را
جاهل و نادان ساخته نمیدانی که دیدهٔ رمد رسیده از روشنی آفتاب کراهت دارد و تحمل اشعهٔ
انوار آن کردن نمی تواند با وجودیکه بالیقین میداند که آفتاب روشن هست ع گر نه بیند
بروز شپره چشم ٭ چشمهٔ آفتاب را چه گناه ٭ و دهن بیمار را بسبب فساد اخلاط و غلبهٔ صفرا
آب شیرین تلخ و بدمزه بنماید با آنکه او را معلوم است که آب تلخ نیست و شیرینست و اردپس
انکار و نفور بحکم لا یزید الظالمین الا خسارا بسبب سوء استعداد آنها واقع شده که اصلا علاج پذیر
نیست اللغات التعجب شگفت داشتن المحسود بفتح الحاء المهملة مرد کثیر الحسد و حسد
آرزوی کردن زوال نعمت را از غیر براح بمعنی صار التجاهل نادان ساختن خود را العین ذات
الحاذق من الحذاقة زیرکی الفهم بفتح الفاء و کسر الهاء نیک دریابندهٔ مطالب تنکر من الانکار
سر باز زدن الرمد بفتحتین درد چشم الفم بفتح الفاء و تخفیف المیم دهن و بعضی برای محافظت
وزن بتشدید المیم خوانده اند و آن جایز است کما فی القاموس فی باب المیم السقم بفتحتین بیماری
یا خیر من یمم العافون ساحته ٭ سعیا و فوق متون الانیق الرسم ٭ ومن هو الآیة الکبری لمعتبر
ومن هو النعمة العظمی لمغتنم ٭ سریت من حرم لیلا الی حرم ٭ کما سری البدر فی داج من الظلم
ترجمه ای بهتر کسیکه قصد کنند سائلان آستانهٔ او را در حالتیکه پیاده دوند و سوار آیند
بر پشت مادهٔ شتران تیز رو و ای کسیکه نشان بزرگ هست برای استدلال کننده توحید حق
و ای کسیکه نعمت عظمی برای غنیمت شمرنده وجود این نعمت را سیر کردی از حرم مکه در ساعتی از شب
بسوی بیت المقدس همچنانکه سیر میکند ماه تمام در ساتری که از تاریکیهاست الحاصل ناظم عارف
رح بعد توصیف آیات بینات که از اعظم معجزات آن سید الکائنات اند اولا بطریق ندا بمدح
آنسرور پرداخته ثانیا به بیان رتبهٔ علیهٔ دینی که معراج است و دیگری با آن اشتراک ندارد می پردازد
چنانچه بر سبیل خطاب میگوید که ای بهتر و مهتر کسیکه سوار و پیاده از شاه و گدا التجا بدرگاه عالم
پناه او آرند و ای بزرگ تر نشان وحدانیت حق و حقیقت دین اسلام و ای عظیم تر نعمت
از نعمای دنیا و آخرت برای هر خاص و عام حق جل مجده ترا بمرتبهٔ عظمی و درجهٔ علیا که آن معراج است
مشرف فرمود و آنچه ترا از عجایب ملک و ملکوت نمود دیگری را از انبیا و رسل ننمود چنانچه آیهٔ کریمه

سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من
آیاتنا ازان خبر مید‌هد وازین هست که منکر سیر آنسرور تا مسجد اقصی کافر واز انکار آسمان اسلے
ما شاء الله ضال و مبتدع و فاسق هست و اینهمه در بیداری بجسد شریف بود باتفاق جمهور صحابه
و تابعین و بعضی که قایل بمعراج روحی اند فقط توهم ایشان است آن قول اعتباری ندارد و جمعی بر آنند که این قضیه
متعدد واقع شده وقتی بجسد در بیداری و در اوقات دیگر بروح مبارک در منام که عین بیداری است
و کمال اولیای امت مرحومه نیز ازین قسم اخیر بتصدق آنجناب نصیبه دارند و قصه معراج
بر سبیل اجمال این است که بشب دوشنبه ماه ربیع الاول سال دوازدهم از نبوت و بروایتی شب
بیست و هفتم رجب بعد شق قلب شریف و غسل آن بآب زمزم در طشت طلا و پر کردن آن
بعلم و حکمت و نهادنش در سینه مبارک و التیام آن و حصول استعداد دریافت عالم ملکوت و تحمل
اسرار جبرئیل عم دابه سفید پست تر از بغل و بلند تر از حمار آورده که گام منتهای نظر می نهاد
و در سرعت سیر مثل برق می درخشید لهذا نامش براق بوده آنسرور صلی الله علیه وسلم بر آن
سوار کرده خود رکاب گرفته لگام بدست میکائیل عم داده بعد گذر بر زمین مدینه طیبه و بمدین
مولد عیسی عم فرود آوردن برای نماز درین هر دو جا و بعد ملاقات ابراهیم و موسی و عیسی عم
و معاینه طوائف انام از نیک و بد که در عالم برزخ و مثال با آثار و ثمرات افعال خود مشغول و گرفتار
به بیت المقدس رسانید آنسرور فرود آمده براق را بحلقه باب بسته در مسجد آمده دوگانه تحیت ادا فرمود
بعد ازان حاضر شدند جماعات ملایکه و متمثل گشتند ارواح انبیا از آدم تا عیسی عم و ثنا گفتند خدا را
و درود فرستادند بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و معترف شدند همه بفضل و کمالات وی پس اذان
و اقامت گفتند و آنحضرت را امام ساخته جمیع ملایکه و انبیا اقتدا کردند و بعد از فراغ چون بر آمد از مسجد
و جبرئیل عم ظرفی از خمر طهور و ظرفی پر از شیر پیش آورده در شرب یکی ازین دو اختیار داد آنجناب
شیر اختیار فرمود پس جبرئیل گفت که اختیار کردی استقامت دین خود را اگر اختیار میکردی
خمر را همه امت تو گمراه میشدند و در شرب خمر می افتادند بعده جبرئیل عم معراجی از جنت الفردوس
آورده که از یمین و یسار آن ملائکه بودند پس بر آمد آنسرور بران و رسید بآسمان و دید در آسمان
اول آدم عم را و در دوم یحیی و عیسی عم را و در سوم یوسف عم را و در چهارم ادریس عم را

و در پنجم هارون عم را و در ششم موسی عم را و در هفتم ابراهیم خلیل عم که هر یکی ترحیب و تحیت
و سلام پیش آمدند و جواب شنیدند بعد از آن رسید به بیت المعمور که مقابل کعبه مشرفه واقع شده
و ادای نماز تحیه فرمود و دید ملایکه را که تسبیح و تهلیل میکنند و ابراهیم عم تکیه بدیواری کرده نشسته است
و مامور گردید آنسرور بادای نمازهای پنجاه وقت باستدعای آنحضرت از جناب کبریا بالتجای مکرر
موسی عم از پنجاه نوبت به پنج وقت رسید و از آنجا گذر فرمود بسدرة المنتهی که آن منتهی میشوند
اعمال خلق و علو شان و نزول ملایکه از آنجا است و عروج از آن ممکن و متصور نیست لهذا
جبرئیل عم از رفتار باز مانده گفت ؎ اگر یکسر موی برتر پرم ٭ فروغ تجلی بسوزد پرم ٭ بعده
نموده شد بآنحضرت بهشت و دوزخ بصفائیکه مذکور اند در کتاب و سنت و غسل فرمود در چشمه
سلسبیل و شسته شد آلایش کون و حدث از ظاهر و باطن وی و چون بعد رویت آیات الهی
نوبت در آمدن بمشهد قرب و حضور رسید از همه انقطاع پذیرفت و هیچ ملکی و انسی باوی
نماند لکن هنوز هفتاد حجاب نورانی که سطبری هر حجاب پانصد ساله راه بود در پیش اند که همه را
باعانت و امداد صمدانیت قطع فرمود پس حیرتی و هیبتی بر آنجناب طاری شده آنرا حق جل مجده
بانس و محبت مبدل ساخته دست قدرت در میان دو شانه آنسرور نهاده که یافت سردی آن
در سینه خود و بخشید علوم اولین و آخرین را و تعلیم کرد سه علم اول علمی است که عهد گرفت کتمان آنرا از انکه
هیچ احدی طاقت برداشت آن ندارد دوم علمی بود که مخیر ساخت در کتمان و اظهار آن که بخواص
اصحاب تعلیم فرمود سوم علمی است که بهر خاص و عام مامور به تبلیغ گردید پس گسترانیده شد رفرف سبز
که نور آن بر نور آفتاب غالب بود و برداشته شد بر آن و رسید بعرش و دید امور عجیبه و اشیاء غریبه
که زبان از توصیف آن عاجز است لکن با وجود اینهمه آیات و کرامات و انکشافات تمامی ذرات کائنات
هیچ یکی از انها توجه و التفات نفرمود و بحکم مازاغ البصر بباطنی دیده میل و رغبت بسوی چیزی نکشود
پس فایز شد بجمیع مرادات از مراتب و درجات که اقصی و اعلی آن رویه حق سبحانه است بچشم
سر کما صح عن کبار من الصحابه کانس و ابن عباس و ابن عمر رض و مغبوط انبیای مرسلین و ملایکه مقربین
گردید و بعد رسیدن در مرتبه مقرب حفظ کند احوال امت را و گفت خداوندا معذب کردی امم
سالقه را بانواع عذاب پس با امت من چه خواهی کرد جواب آمد که رحمت و نسیم بایشان خواهم کرد

کنم بدیهای انهار الجنات وهر که ندا کند مرا لبیک گویم وهر چه سوال کند عطا نمایم و آنکه بر من توکل
کند کفایت کنم در دنیا و بپوشم گناهان او را در آخرت و شفیع گردانم ترا برای ایشان کافی المواهب
و چون رخصت انصراف بانیل مرادات یافته باز بمقام خود فایز گردید حالات شب بیان فرمود
جماعتی ضعیف الایمان مرتد شدند و ابوبکر رض بسبب تصدیق آنحضرت از آنروز موسوم بصدیق اکبر
گردید و کفرهٔ قریش باستهزا پیش آمده از حال مسجد اقصی و تعداد درهای آن مستفسر شدند و چون آنحضرت
در تبیین بعضی اشیا توقف رو داد جبریل عم آن مسجد را بجنسه حاضر کرده پیش نظر مبارک نهاد تا از هر چه که
پرسیدند باحسن وجوه بیان فرمود آخر نادم و پشیمان شده بازگشتند عارف سامی مولانا عبد الرحمن
جامی رح در تحفة الاحرار حال معراج بکمال لطف و خوبی بیان فرموده چنانچه میگوید ؎ یک شبی از صبح
دل افروزتر ✽ وز شب و روز همه فیروزتر ✽ طرهٔ او نافهٔ دولت کشا ✽ غرهٔ او نور سعادت فزا ✽ بارقهٔ
لطف درافشان درو ✽ ابر عنایت گهرافشان درو ✽ خواجه که آمد دو جهان بنده‌اش ✽ گرد مدد
دولت پاینده‌اش ✽ عشق رگ جانش کشیدن گرفت ✽ دل پی جانانش طپیدن گرفت ✽
برقره از اشک ره خواب زد ✽ راه طلب را زسرشک آب زد ✽ چون نم آن ابر کرامت نثار ✽ باز نشاند
از ره مقصد غبار ✽ قاصدی از کشور نورانیان ✽ پاک ز آلایش ظلمانیان ✽ آمد و آورد براقی
چو برق ✽ پیکری از نور قدم تا بفرق ✽ اوج سپهر بچه شهاب اشهبی ✽ چرخ قمر همچو قمر مرکبی ✽ رفتن او
جستن تیر از کمان ✽ جستن او حجت طی مکان ✽ پیش نرفته قدم از گام او ✽ بود بهم جنبش و آرام او ✽
گفت کای ساقی ابرار خیز ✽ جرعه بدین گنبد دوار ریز ✽ ساخته عرش برین فرش را ✽ فرش قدم
کن چو زمین عرش را ✽ راه رو راست رو ماغوی ✽ رهبر روشن نظر ماطغی ✽ خلعت اسری ببر
انداخته ✽ جامهٔ شب رفتن از آن ساخته ✽ پای درآورد برپشت براق ✽ خواند برآفاق که هذا فراق ✽
تافت زبیت الحرم اصل الکرام ✽ زد بطواف حرم قدس گام ✽ بود از او گام نهادن همان ✽ در حرم قدس
ستادن همان ✽ بست از آنجا کمر عزم چست ✽ روی سفر کرد بقصر نخست ✽ شد بدر خانهٔ ماه آفتاب ✽
یافت بیک حلقه زدن فتح باب ✽ رفت درآنخانه بصد عز و ناز ✽ خانه نشینان همه از آن نیاز ✽
سجده کنان بوسه بپایش زدند ✽ طبل دعا کوس ثنائش زدند ✽ کای بدرت ملک و ملک ملتجی ✽
جئت الینا و نعم المجی ✽ آمدی و آمدنت بس خوش است ✽ دیدن روی تو عجب دلکش است ✽

خاک رہت بر سر ما تاج باد ÷ ہر شب عمرت شب معراج باد ÷ خانہ بخانہ بہمین رسم و راہ ÷ سایۂ طوبی
شدش آرامگاہ ÷ باز برافراخت ازانجا لوا ÷ زد لب سراپردۂ ثم استوی ÷ ہم نفسش زد نفس بود
نوبت ÷ زان شرف ہمنفسی گشت فوت ÷ پای ازان پایہ فراتر نہاد ÷ عرش بزیر قدمش سر نہاد ÷
خرقۂ تن را ز تن جان بکند ÷ بر کتفش خلعت احسان فکند ÷ آنکہ ازین خرقہ مجرد شدہ ÷ جاذبۂ عشق
یکی صد شدہ ÷ خیمہ برون زد ز حدود جہات ÷ پردۂ او شد تتق نور ذات ÷ تیرگی ہستی زدود و گشت ہا
پردگی پردۂ آن نو گشت ÷ کیست کزان پردہ شود پردہ ساز ÷ زمزمۂ گوید ازان پردہ باز ÷
ہست ز پردہ بدر این گفتگو ÷ بہ کہ شود مختصر این گفتگو ÷ خواجہ دران پردہ چو دید انچہ دید ÷ انچہ نباید
بزبان ہم شنید ÷ یافت اجازت کز اقلیم راز ÷ راحلہ راند بحریم مجاز ÷ گرد گذر بر صف افلاکیان ÷
شد ز تواضع شرف خاکیان ÷ آمدہ نزدیک حرم بسترش ÷ گرم ہنوز از تن جان پرورش ÷ چون
طلبیدند ازان گنج پاک ÷ بہرۂ خود خانہ خرابان خاک ÷ در دل ہر خانہ خرابی کہ خواست ÷ ز بخت
نصیبی بہ نصابی کہ خواست ÷ بود بیک لحظہ دران نیم شب ÷ آمدن و رفتن او ای عجب ÷ بود
بلی نور زمین و آسمان ÷ در سفر نور نگنجد زمان ÷ عالم ازان نور بود مستنیر ÷ دست بزن **جامی** و دامانش
گیر ÷ بو کہ ازانجا بضیائی رسی ÷ راہ بیابی و بجائی رسی ÷ **اللغات** تیمم من التیمم قصد کردن
العافون جمع العافی من العفو پیش کسی بامید احسان رفتن کما فی التاج الساحۃ صحن سرای
السعی دویدن المتون بضمتین جمع متن پشت الاینق بفتح الہمزہ و سکون الیاء المثناۃ التحتانیۃ
وضم النون جمع ناقہ و مادۂ شتر کہ در اصل انوق بودہ و بسبب ثقل ضمہ بر واو آنرا بر نون مقدم
کردہ بیا بدل کردند کما فی الصحاح الرسم بضم الراء و السین المہملتین جمع رسوم بفتح الراء المہملہ
ناقہ کہ از تیز رفتاری بر زمین نشان کند الکبری بضم الکاف بزرگتر المعتبر بکسر الباء الموحدہ
من الاعتبار صرف کردن فکر را در امتیاز حق از باطل و پند گرفتن النعمۃ بکسر النون فراخی
عیش کما فی مجمع البحار المغتنم بکسر النون من الاغتنام غنیمت شمردن سریت بتاء الخطاب
من السری بشب سیر کردن و مراد از حرم اول مکہ معظمہ و از ثانی بیت المقدس است و در تعیین
مکان اسرا روایۃ مختلف آمدہ بعضی حطیم و بعضی صحن کعبہ و بعضی سرای ابی طالب و بعضی خانۂ
ام ہانی گفتہ اند و صاحب فتح الباری در جمیع اقوال فرمودہ کہ آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم در بیت

ام ہانی داخل سرای ابی طالب بوده که جبرئیل عم از سقف فرود آمده آنحضرتؐ را نزد حطیم آورده
از صحن کعبه بر براق سوار کرده بمسجد اقصی برده از انجا بآسمان رسانید و در لفظ لیلا اشاره است
باینکه از مکه به بیت المقدس در زمان قلیل از شب رسیده و این از قبیل بسط زمان است که آنسرورؐ
در اندک زمان طی مقامات و تحصیل مراتب کمالات که مافوق حد بشری است فرمود چنانچه داؤد
عم در زمان قلیل توریة را با آن عظم حجم ختم میکرد و آصف بن برخیا تخت بلقیس را در طرفة العین
بمسجد سلیمان عم رسانیده آلدواجی ظلمتی که هیچ چیز دران بنظر نآید و در شرح احمد داجی را ابیات
تفسیر کرده وَبِتَّ تَرْقیٰ اِلیٰ اَنْ نِلْتَ مَنْزِلَةً ۞ مِنْ قَابِ قَوْسَیْنِ لَمْ تُدْرَکْ وَلَمْ تُرَمِ
ترجمه شب گذرانیدی درحالتیکه ترقی کردی بمراتب قرب تا انیکه یافتی مقامی قریب تر باندازه مسافت
دو کمان یا بمقدار فاصله که مابین دو گوشهٔ کمان می باشد که مدرک و مطلوب هیچ احدی نیست
الحاصل آنسرور صلی الله علیه وسلم بر مراتب علیه و درجات سنیه ترقی کرده تا غایتی رسید
که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بانجا نرسیده و با نواع مکاشفات لاهوتی و اصناف تجلیات
جبروتی فایز گردیده که هیچ یکے از مقربان بارگاه الوهیت و خاصگان درگاه ربوبیت از ان
حظی ندارد بلکه کسے را از انها مجال ادراک و جرأت طلب این نسبت از انکه طلب فرع توقع است
و چون معلوم همگنان بود که این منزلت رفیع مخصوص آنجناب است دیگری را چه یارا که طالب نماید
و مراد ازین قرب قرب عظمت و کرامت است نه قرب مسافت که از خواص جسم است و ارباب
تحقیق گفته اند که دنی اشاره بمکان نفس و تدلی بمنزل قلب و قاب قوسین بمقام روح و او ادنی
بمرتبهٔ سر اوست صلی الله علیه وسلم پس نفس مبارک در مقام خدمت و قلب انور در منزل انس
و محبت و روح پر فتوح در محل قربت و سر آن سرور در مرتبهٔ مشاهده بود و چونکه روح مقدس آنحضرت را
از کمال نورانیت و قوت توجه به بدن اول تصرفی است لهذا همین جسم که فی الحقیقة
روح مجسم است بمرتبهٔ قاب قوسین او ادنی شرف اختصاص یافت ؎ آنکه سرشت تنش
از جان بود ؞ سیر درعرش بتن آسان بود ؞ و بهمین چشم سر جمال لایزالی را بلا جهت و کیفیت
کالقمر فی لیلة البدر دید و بهمین گوش حق نیوش کلام رب العزت شنید و از همین جاست
که موسی عم بعد مشاهدهٔ این تقرب در لیلة الاسرا غبطهٔ آن قربت کرده گریست

[illegible]

و غبطه که عبارت است از آرزو کردن مثل چیزی که بدیگری عنایت شده مذموم نیست ؛

اللغات بت بکسر الباء الموحده و تشدید التاء المثناة الفوقانیه من البیتوته شب گذرانیدن

و بمعنی صیرورت نیز آمده ترقی بفتح القاف من الرقی بالا رفتن نلت بکسر النون من النیل

یافتن قاب قوسین القاب و القیب مقدار و در عرب از کمان پیمایش زمین می نمایند

همچنانکه به نیزه و گز و خطوه و شمشیر می پیمایند و در صحاح قاب بمعنی گوشه کمان نیز آمده و در

سورت در اصل قابا قوس بوده که علامت تثنیه مضاف را بسبب شدت امتزاج بمضاف

الیه دادند لم تدرک و لم ترم بضم التاء المثناة الفوقانیه و فتح الراء المهملة الاول من الادراک

در یافتن و الثانی من الروم طلب کردن وَقَدَّمَتْكَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ بِهَا وَالرُّسُلُ

تَقْدِيمَ مَخْدُومٍ عَلَى خَدَمٍ ترجمه پیش کردند ترا همه انبیا و رسل بر خود بدان شب

همچنانکه تقدیم مخدوم بر خادمان میباشد **الحاصل** جمیع انبیا و رسل اعتراف بفضل

و کمالات و قرب مرتبت تو کرده ترا در نماز امام ساختند و باقتداء تو سر داختند تا تقدم

بالشرف که بر ایشان داری بر جماعت ملائکه ظاهر گردد چنانچه در مدارج النبوة گفته که در لیلة الاسرا

ارواح انبیا متمثل شده بمسجد اقصی حاضر آمده هر یکی مناقب و معجزات خود بیان ساخته زبان بشکر و ثنای

باری تعالی کشاد بعد از ان آنسرور صلی الله علیه وسلم خطبه بلیغ خوانده خصایص و فضایل خود بیان

فرمود پس ابراهیم علیه السلام بعد الاستماع خطاب بطرف انبیاء ع کرده گفت که محمد بهمین خصایص بر شما

پیشی گرفت همه اعتراف کردند و اظهار انقیاد نمودند و علمای اخیار اختلاف کرده اند درینکه این نماز

نماز نفل بوده یا نماز فرض و بر تقدیر فرض اکثری برانند که این نماز عشا بود قبل عروج سموات و بعضی نماز

فجر میگویند بعد نزول اذان و در لفظ بها با سببیه است و ضمیر راجع است بسوی منزلت یا بها بمعنی

فیها ست بارجاع ضمیر بسوی لیلة الاسرا و مراد از تقدیم مخدوم بر خادم تقدم بالشرف است

و الا گاهی خادم پیش مخدوم میرود و از خصایص آنسرور بود که وقت رفتن صحابه را مقدم می فرمود و میگفت

که عقب مرا برای ملائکه گذارید کما فی جامع الترمذی **اللغات** قدمت بتاء التانیث من التقدیم

پیش کردن کسی را الخدم بفتحتین جمع خادم وَأَنْتَ تَخْتَرِقُ السَّبْعَ الطِّبَاقَ بِهِمْ ؞ فِي مَوْكِبٍ كُنْتَ فِيهِ

صَاحِبَ الْعَلَمِ ؞ حَتَّى إِذَا لَمْ تَدَعْ شَأْوًا لِمُسْتَبِقٍ ؞ مِنَ الدُّنُوِّ وَلَا مَرْقًى لِمُسْتَنِمِ ترجمه تو طی کردی

هفت آسمان راکه یکے بالاے دیگرے است درحالتیکه گذرکننده بودے برجماعت انبیاء لشکری
از ملایکه که بودی درمیان آنها سردار صاحب نشان تاانیکه نگذاشتی نهایتی برای پیشی دستی کننده
از نزدیک شدن ونه مقام بالارفتنی رابرای هیچ بالارونده الحاصل آنسرور انبیا بهمین جسم لطیف
ازجسم لطیف که درلطافت ونظافت حکم روح دارد قطع مسافت هفت طبق آسمان نموده حالتیکه
مرورکرد بمقام انبیاء وازهر یکے تحیت وترحیب شنیده بود درحالت سیر وعروج درجمع عظیم ازملایکه مقربین
همچنانکه سردار صاحب نشان تفوق وامتیاز درلشکرخود می باشد آخر درعروج تابنهایتی رسید که هیچ
سبقت کننده از انبیاء وملایکه تاآنجا رسیدن ممکن ومتصور نشده سیمرغ روح هیچکس ازانبیا رفت +
انجاکه توبیال همت پریده ؛ اللغات الاحراز دربرن الطباق بکسر الطاء المهملة جمع طبق سرپوش ومراد
ازسبع طباق هفت آسمان است که یکی بالای دیگری واقع شده بهم آی مارا علیهم الموکب بفتح المیم
وکسر الکاف لشکرسواران باشند یاپیاده کذا فی القاموس واینجا ازان جماعت ملایکه اراده کرده
العلم بفتحتین نیزه که بران پاره ازثوب بندند وآن کنایه است ازشهرت کمافی المغرب لم تدع بفتح التاء
المثناة الفوقانیة والدال المهملة وسکون العین المهملة من الودع ترک کردن شاو بفتح الشین المعجمة
وسکون الهمزة وفی آخره واو بمعنی غایت ونهایت المستبق بکسر الباء الموحدة من الاشتیاق پیشدستی
کردن الدنو بضم الدال المهملة والنون وتشدید الواو نزدیک شدن المرقی بفتح المیم وسکون الراء
المهملة وفتح القاف جای بالاآمدن المستنم بکسر النون من الاستنام بلندشدن خفضت کل
مقام بالاضافة اذ :: نُودِیتَ بِالرَّفعِ مِثلَ المُفرَدِ العَلَمِ :: کَیمَا تَفُوزَ بِوَصلٍ اَیِّ مُستَتِرٍ :: عَنِ العُیُونِ
وَسِرٍّ اَیِّ مُکتَتَمٍ :: ترجمه پست گردانیدی هرمقام ومرتبه رانسبت مقام ومرتبه خود وقتیکه
خوانده شدی بترقی کردن مثل یگانه مشهور تاانیکه رسی بمقام قرب که چقدر پوشیدگی دارد از
چشمهای دیگران ودرازیکه چقدر پنهان داشته شده ازغیرتو الحاصل گذاشتی هریکی را از انبیا
وملایکه بمقامات ایشان وترقی کردی بمقامیکه بتو مخصوص است ودیگری بان اشتراک ندارد تافایز
شوی بشهودیکه پوشیده است ازنظر مردم ومطلع شوی برازیکه دیگرے را بآن اطلاع وآگهی نیست
بیت :: نه هرسینه راراز دانی دهند :: نه هردیده رادیده بانی دهند :: نه هرگوهری درة التاج شد :: نه هر
مرسلی اهل معراج شد :: برای سرانجام کارثواب :: یکی ازهزاران شود انتخاب :: اللغات خفضت

بتاء الخطاب من الخفض فرو انداختن وپست کردن المقام بفتح المیم منزلت المفرد الگانه اعلم
مشهور عالی قدر الفوز ظفر یافتن المستتر بکسر التاء الثانیة المثناة الفوقانیة من الاستتار پوشیده
المکتتم بفتح التاء الثانیة المثناة الفوقانیة من الاکتتام پنهان داشتن فَحُزْتَ کُلَّ فَخَارٍ غَیْرَ
مُشْتَرَکٍ ❊ وَجُزْتَ کُلَّ مَقَامٍ غَیْرَ مُزْدَحَمِ ❊ ترجمه پس جمع کردی هر فضیلتی را که دیگرے
بآن شرکت ندکرد و درگذشتی از هر مقام بے مزاحمت غیری الحاصل گرد آورد آنسرور صلی الله
علیه وسلم هر نعمتی و دولتی را که بدان نازیده شود مخصوص بجناب مقدس او ست و رسید بهر مقامی
و منزلی از منازل قرب که دران هیچکس رسیدن نتواند اللغات حزت بضم الحاء المهملة
وسکون الزاء المعجمة وتاء الخطاب من الحوز جمع کردن وگرد آوردن کما فی التاج الفخار بفتح الفاء
والخاء المعجمة من الفخر نازیدن ومراد از فخار فضایل وکمالاتیکه لایق افتخار باشند جزت بضم الجیم
وسکون الزاء المعجمة وتاء الخطاب من الجواز مرور کردن وگذشتن المزدحم بفتح الحاء المهملة من
الازدحام بانبوه جمع آمدن وَجَلَّ مِقْدَارُ مَا وُلِّیْتَ مِنْ رُتَبٍ ❊ وَعَزَّ اِدْرَاکُ مَا اُوْلِیْتَ مِنْ نِعَمِ
ترجمه و بزرگ است اندازهٔ چیزیکه سپرده شد بتو از مرتبهای بلند و نایاب است دریافت
آنچه که عطا کرده شد بتو از نعمتهای ارجمند الحاصل گرامی است مقدار آن مراتب علیه و درجات
سنیه که در لیلة الاسراء بآنجناب از درگاه رب العزت مفوض شده و بحیطهٔ ادراک هیچ احدی
نه در آید کنه نعمای متوالیه و آلای متوافره که آنسرور بآن مخصوص شده لاسیما نعمت رویة
که حق جل مجده هیچکس سوای وی صلی الله علیه وسلم در دنیا بآن مشرف و ممتاز نفرموده از انکه آنجناب را
کمالی است ورای افهام خلق و عقول الیشان و شب معراج اتم و اکمل و اعلی و ارفع مقام
قرب او ست و آراستگی و استعداد این امر آنچه بوی صلی الله علیه وسلم حاصل شد بدیگرے
میسر نگردید پس استبعاد حصول این نعمت در حق آنسرور محض بیجا است و خطا اللغات المقدار
بکسر المیم اندازه ولیت بضم الواو وکسر اللام المشددة وتاء الخطاب من التولیة کار کسی سپردن
الرتب بضم الراء المهملة وفتح التاء المثناة الفوقانیة جمع رتبة عز من العزة بالکسر نایاب شدن
چیزی اولیت بضم الهمزة وسکون الواو وکسر اللام من الایلاء بخشیدن النعم بکسر النون وفتح
العین المهملة جمع نعمت بُشْرٰی لَنَا مَعْشَرَ الْاِسْلَامِ اِنَّ لَنَا ❊ مِنَ الْعِنَایَةِ رُکْنًا غَیْرَ مُنْهَدِمِ

ترجمه بشارت باد مارا ای جماعة اهل اسلام بدرستیکه برای است از عنایت حق ستونیکه
درو نا فتد الحاصل ناظم رح بعد بیان فضائل وکمالات ورفع درجات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میفرماید که مارا مژده عظیم وبشارت فخیم هست ای گروه اهل اسلام که عنایت ابدی وهدایت سرمدی
حق سبحانه بمقرون باگشته که مشرف گشتیم بدین متین پیغمبری عالی قدر که هرگز شرع ایشان منسوخ
نگردد وتغییر وتبدیل نپذیرد چنانچه تنزیل احکام باکمال آئین شریعت واتمام نعمت ورضوان
ومغفرت رب العزت ناطق هست بخلاف امم سابقه که هیچکس از انها بدین دولت عظمی ونعمت
کبری شرف اندوز نگردیده **اللغات** البشری بضم الباء الموحدة وسکون الشین المعجمة وفتح
الراء المهملة مژده المعشر بفتح المیم وسکون العین المهملة وفتح الشین المعجمة گروه الرکن بضم الراء
المهملة وسکون الکاف ستون وچیزیکه بان اعتبار کرده شود المنهدم بکسر الدال المهملة
من الانهدام فرو افتادن لَمَّا دَعَی اللّٰهُ دَاعِینَا لِطَاعَتِهِ :: بِاَکْرَمِ الرُّسُلِ کُنَّا اَکْرَمَ الْاُمَمِ
ترجمه چون مخاطب ساخت حق جل مجده دعوت کننده مارا الطاعت خود بخطاب اکرم الرسل
پس باشیم بزرگترین امتها **الحاصل** چونکه رب العزت پیغمبر جلیل القدر مارا بتشریف اکرمیت
نواخته ضرورست که ما از امم سایر انبیا بزرگتر باشیم ازانکه قدر ومنزلت هر امت حسب مرتبت پیغمبران
امت است چنانچه آیه کریمه کنتم خیر امة اخرجت للناس بان شهادت میدهد **اللغات**
الداعی دعوت کننده بسوی عبادت حق ومراد از داعی ذات آنسرورست صلی الله علیه وسلم
لما قال الله تعالی اجیبوا داعی الله الطاعت فرمان برداری الامم بضم الهمزة وفتح المیم جمع
امت یعنی گروه رَاعَتْ قُلُوبَ الْعِدَی اَنْبَاءُ بِعْثَتِهِ :: کَنَبْأَةٍ اَجْفَلَتْ غُفْلًا مِنَ الْغَنَمِ ترجمه
ترسانید دلهای دشمنان را اخبار رسالت آنسرور مثل آوازیکه گریزاند رمه بیخبر را از گوسفندان
الحاصل چونکه فوائد انذار بیشتر از فوائد البشارات اند لهذا اهتمام بشان انذار اهم دانسته میفرماید
که از اخبار بعثت یار نعمت آنحضرت در قلوب دشمنان دین آنقدر ترس وهیبت ورعب جا گرفته
که مثل گریختن گله گوسفندان بیخبر از آواز شیر می گریختند چنانچه علامه سیوطی رح در خصایص آورده
که آنسرور فرموده من نصرت داده شدم بترسانیدن کفار تا یکماهه راه ودر مواهب لدنیه گفته که قید
یکماهه راه برای این هست که میان مسکن آنجناب ومیان مساکن کفار بیش یکماهه راه نبود

چون خدا مارا بطاعت خواند ز استاد او ؛ بهتر پیغمبران گشتیم با خیر الامم ؛ دل دشمن ز اول ترسانید اخبار رسول ؛ همچو آوازی که ناگه برجهاند از غنم ؛

ودر ولیست که چون آنحضرت از کفار قریش فرمود که اگر شما از من یک کلمه قبول کنید مالک تمام عرب وعجم می شوید آنها گفتند که یک کلمه چیست اگر هزار کلمه باشد قبول نمائیم آنسرور گفت که خدا را واحد دانید داز بت پرستی باز آئید بمجرد استماع این کلمه متنفر شده مثل رمه گوسفندان گریختند و گرز قبول نکردند آخر نوبت بجدال وقتال رسید وندای اقتلوا المشرکین حیث وجدتم عالمی را در گرفت وهمه را مخذول ومنکوب ساخته بدار البوار فرستاد چنانچه بیت ثانیه میگوید اللغات ارعبت بتاء التانیث من الرعب ترسانیدن العدی بکسر العین وفتح الدال المهملتین جمع عدو دشمن الانبیاء بفتح الهمزة وسکون النون وفتح الباء الموحدة جمع نبأ بمعنی خبر لیست که آنرا شان عالی بود البعثة بکسر الموحده برانگیخته شدن برای هدایت خلق ومراد از اخبار بعثت اخبار لیست که از کتب سماویه بظهور رسیده وکاهنین ومنجمین حین ولادت آنسرور بآن خبر دادند وبحکم فاصدع بما تؤمر آنجناب اوامر ونواهی الٰہی حین بعثت بگوش هر یکی رسانیده النباءة بفتح النون وسکون الباء الموحدة وفتح الهمزة آواز اجفلت بتاء التانیث من الاجفال گریزانیدن ومضطرب ساختن کما فی شرح المحلی الغفل بضم الغین المعجمه وسکون الفاء والقیاس ضمها جمع اغفل بیخبری که اشیاء واضحه را دریافتن نتواند کما فی شرح الازهری الغنم بفتح الغین المعجمه والنون اسم جنس گوسپند نر باشد یا ماده مَا زَالَ يَلْقَاهُمْ فِي كُلِّ مُعْتَرَكٍ حَتّٰى حَكَوْا بِالْقَنَا لَحْمًا عَلٰى وَضَمٍ ترجمه همیشه محاربه مینمود با دشمنان دین در هر جنگگاه تا غایتی که آنها مشابه شدند بسبب طعن نیزهای مجاهدین بگوشتیکه بر تختهٔ قصاب باشد الحاصل جناب رسالت مآب وملازمان رکاب ظفر انتساب وی در هر معرکه با کفار تا بحدی محاربه نمودند و آنها را مقتول ومجروح ساخته بلوح زمین انداختند که آن اشرار بسبب طعن نیزهای خونخوار غازیان لشکر اسلام مشابهت پیدا کردند بگوشتی که بر تختهٔ قصاب بود و آنرا هیچ حسی وحرکتی نباشد اللغات یلقاهم بفتح الیاء المثناة التحتانیة وضم الهاء والمیم من اللقی کارزار کردن کما فی التاج المعترک بفتح الراء المهملة جای حرب حکو بفتح الکاف من الحکایة بمعنی المشابهة القنا بفتح القاف جمع قناة نیزه کما فی القاموس الوضم بفتح الواو والضاد المعجمة تخته که قصابان بر آن گوشت می نهند د [illegible] والفرا [illegible]

ترجمه دوست داشتند کفار گریختن را پس قریب بود که آرزو کنند بآن فرار اینکه خود ها مثل گوشت
پارهای مقتولان باشند که بر داشتند آنرا از جنگگاه عقابها و کرگسان الحاصل چونکه ناظم رح حال
مقتولان در بیت سابق بیان کرده الحال احوال بقیة السیف بیان میفرماید که باقی ماندگان طاقت
مقاومت در خود نیافته فرار را دوست میداشتند تا غایتیکه بر حال اعضا و مقتولان که در معرکه افتاده بودند
و آنرا عقابان و کرگسان برای طعمه برمی داشتند غبطه کردند که کاش ما هم مانند این اعضا برده دور
انداخته شدیم تا از طعن و ضرب مجاهدان اهل اسلام و بهادران خون آشام نجات حاصل گردد و در لفظ
ودوا الفرار اشعار است باینکه ایشان اگرچه آرزوی فرار میداشتند لکن چونکه در خود طاقت فرار
نمی یافتند و راه فرار هم بسبب غلبه مجاهدین مسدود بود لهذا میخواستند که خود را هم کسی مثل اعضای
مقتولان از جنگگاه برداشته بجائی اندازد **اللغات** ودوا بفتح الواو وضم الدال المهملة
المشددة من الود دوست داشتن و آرزو کردن الفرار بکسر الفاء گریختن یغبطون بفتح الیاء
المثناة التحتانیه وسکون الغین المعجمة وکسر الباء الموحدة من الغبطة آرزو کردن حال دیگرے را
بی تمنای زوال آن حال ازوی الاشلاء بفتح الهمزة وسکون الشین المعجمة جمع شلو بمعنی پاره از عضو
شالت بالشین المعجمة وتاء التانیث من الشول برداشتن کما فی التاج العقبان بکسر العین المهملة
و روی بضمها جمع عقاب و آن طایریست شکاری سریع السیر که پرندگان را از جنگ وی رهائی دشوار شد
الرخم بفتح الراء المهملة والخاء المعجمة جمع رخمه بمعنی کرگس و شارح محلی گفته که عقاب و رخمه از اقسام طیور اند
که بر میته واقع میشوند و گوشت آنها میخورند و بقیه برای بچگان خود بر میدارند: تمضی اللیالی ولا
یدرون عدتها :: ما لم تکن من لیالی الاشهر الحرم :: ترجمه میگذشت بر آنها شب ها و نمی دانستند
شمار آن مادامیکه نبود آن شبهای شهور حرام **الحاصل** بسبب کمال اضطراب و سراسیمگی که بکفار
بدشعار از ضرب و طعن مجاهدین خونخوار حاصل شده شب را از روز و روز را از شب نمی شناختند
بلکه از شمار شب ها که زمان طمانینت و راحت است و وقت قتال نیست غافل و عاطل بودند مگر
در شهوریکه دران قتال حرام بوده و میدانستند که درین ماهها اهل اسلام مبادرت بقتال نخواهند کرد
فی الجمله بحال خود می آمدند و شعور شمار لیالی در ایشان پیدا می شد **اللغات** اللیالی جمع لیل
بزیادة الیاء الاخیرة خلافا للقیاس بمعنی شب و در استعمالات عرب لفظ لیالی بمعنی مطلق ایام نیز

آمده آلعدة بکسر العین وتشدید الدال المهلتین شمار ممکن است که در تخصیص لیالی اشعاری باشد
بانیکه چون لیالی که زمان راحت وطمانینت است آنرا بسبب خوف مجاهدین شمار کردن نتوانستند
پس شمردن روزها که زمان ضرب وطعن است کی دست دهد الاشهر بضم الهاء جمع شهر یعنی ماه الحرام
بضم الهاء والراء المهلتین جمع حرام ومراد از اشهر حرم رجب ذی القعده وذی الحجه ومحرم الحرام است
که درین ماهها در اوائل اسلام قتال حرام بوده بعد ازان حرمت مرفوع شده اما افضل عدم
بدایت قتال است درین شهور کما فی فتاوی قاضیخان کانّما الدّین ضیف حلّ ساحتهم
بکلّ قرم الی لحم العدی قرم ترجمه گویا دین اسلام مهمانی است که فرود آمده در صحن
سرای کفار بمصاحبت هر مهتری ودلاوری از مجاهدان دین که بگوشت دشمنان آرزومند
وحریص است الحاصل دین اسلام بمثابه مهمانی است ذی شوکت وعظمت که بطلب ضیافت
از طایفه کفار در صحن سرای شان با جماعتی از مجاهدان حق پرست ودلاوران چیره دست
فرود آمده که گرسنگی شان بدون خوردن گوشت آن طایفه ساکن نمی شود وآتش عطش
آنها بغیر نوشیدن خون آنان اطفا نمی پذیرد ولهذا آن میزبانان خوان گرفته از فکر این
ضیافت هوش رُبا گداختند وشب را از روز نشناختند اللغات الضیف بفتح الضاد
المعجمة مهمان واستعمال آن در مفرد وجمع آمده الحلول فرود آمدن الساحه صحن سرای القرم
بفتح القاف وسکون الراء المهمله سردار صاحب رای کما فی مجمع البحار القرم بفتح القاف وکسر الراء
المهملة صفة مشبه من القرم بفتحتین سخت آرزومند گوشت شدن یجرّ بحر خمیس فوق
سابحة :: یرمی بموج من الابطال ملتطم :: من کلّ منتدب لله محتسب :: یسطو بمستاصل
للکفر مصطلم :: ترجمه کشید دین اسلام دریای لشکر بیکرانه را بالای اسپ تیز رفتار در حالتیکه
آن دریای لشکر موج زننده است از دلیران یکی بر دیگرے آن هر یکے از انها که مجیب دعوت حق
وامیدوار ثواب وی بوده حمله میکرد بمصاحبت حربه که قالع بنیاد کفر است وقامع آن الحاصل
فوج دریا موج اسلام که دلاوران مقدمه وقلب ومیمنه ومیسره وساقه آن مجیب دعوت
فاقتلوا المشرکین وطالب ثواب موعود از رب العالمین شده بسواری اسپان تیز رفتار
بمثابه موجی که یکی عقب دیگری متواتر رسد آنچنان بر سر کافران با حربه های خونخوار

تا خت آوردند که درخت کفر را از بیخ کندیده بر زمین انداختند و هیچ ریشه از ان نگذاشتند تا باز
سر بالا کند **الملغات** بحر بضم الجیم من الجر کشیدن الخمیس بفتح الخاء المعجمة وکسر المیم
لشکری که مقدمه و قلب و میمنه و میسره و ساقه دارد کما فی الصحاح السابحة بفتح السین المهملة
وکسر الباء الموحدة من السباحة شناوری کردن و رفتار اسپ تیز رو الابطال جمع بطل مرد دلیر
الملتطم بکسر الطاء المهملة من الالتطام بر یکدیگر طبانچه زدن المنتدب بکسر الدال المهملة من الانتداب
اجابت دعوت کردن المحتسب بکسر السین المهملة من الاحتساب امید ثواب از حق سبحانه قائم داشتن یسطو
بفتح الیاء المثناة التحتانیة وسکون السین وضم التاء المهملتین من السطوة سخت گرفتن و حمله کردن
المستاصل بکسر الصاد المهملة المصطلم بکسر اللام الاول من الاستیصال والثانی من الاصطلام
بیخ کن ... غَدَتْ مِلَّةُ الْاِسْلَامِ وَهِيَ بِهِمْ مِنْ بَعْدِ غُرْبَتِهَا مَوْصُوْلَةُ الرَّحِمِ ۞
مَکْفُوْلَةً اَبَدًا مِنْهُمْ بِخَيْرِ اَبٍ ۞ وَخَيْرِ بَعْلٍ فَلَمْ تَيْتَمْ وَلَمْ تَئِمِ **ترجمه** کشید لشکرها
بر سر کافران تا اینکه گردید شریعت اسلام بسبب کشش و کوشش مجاهدان بعد تنهائی خود پیوسته
شده بقرابت و گردید بذیرفتگی یافته شده همیشه از جهاد دلاوران دین به بهترین پدری و بهترین
شوهری پس هرگز یتیم و بیوه نگردد **الحاصل** دین اسلام در اوایل حال حالت غربت و بیکسی داشت
و بجز معدودی چند از اهل وی یاوری نبود بعد ازان بتائید ایزد متعال آن سید الابرار باوجود فقر اختیاری
و قلت اعوان و انصار آنچنان علم همت والا نهمت خود را بر افراخته که در مدت قلیل بانکسار شان
اکاسره و اسر صنادید کفر و تذلیل جبابره پرداخته و هدم بنیان ضلالت و محو آثار بطالت بالکلیه ساخته
الکرسی را در ربقه اطاعت سراسر هدایت کشیده برای این دین متین و شرح مبین بحکم یدخلون
فی دین الله افواجا کسان بسیار و خویشاوندان بی شمار پیدا آورد تا اینکه غالب شد بر سایر
ادیان و مندرس و منطمس شدند آثار کفر و طغیان پس ازانکه این عالم مخیم سرادقات جاه و جلال
آن سید الامم بود بمقتضای فاستقم کما امرت برای ملت اسلام از هر طرف همه امت کفیل انتظام امور
که آنها برکت تعلیم وی حقوق آنرا اهتمام و کمال اهتمام نمودند و بعد نزول رایات آن سرور کائنات
بدار البقا خلفای کرام و صحابه رضی الله عنهم والا مقام که مهتدی بانوار و مقتضی بآثار وی بودند متکفل اصلاح کار
ملت و اکمال حال و مآل آن شده باداء حقوق پرداختند و حکمی از احکام شرع نامرعی نگذاشتند

وبعد انقضای آن زمان جهابذهٔ دین وعلمای مجتهدین از تابعین وتبع تابعین واتباعهم من المجددین الی یوم الدین بکفالت این امر خطیر برخاستند آنچنان انتظام دادند ودهند وبتدریج کوشیدند وکوشند که هرگز حقوق آن ضائع نگردد وتحریف وتبدیل نپذیرد وزنهار شل طفل یتیم وزن بیوه نشود که کسی از او حامی وکفیل نماند **اللغات** غدت بتاء التانیث بمعنی صارت الملة بکسر المیم وتشدید اللام شریعت الغربة بضم الغین المعجمة از وطن دور افتادن الرحم بفتح الراء وکسر الحاء المهملتین قرابت وخویشی که از جانب مادر بود کما فی المنتخب المکفولة من الکفالة ضامن شدن وپذیرفتن البعل بفتح الباء الموحده وسکون العین المهملة شوهر ولم تتیم بفتح التاء المثناة الفوقانیة الثانیة من الیتم بی پدر شدن لم تئیم بفتح التاء المثناة الفوقانیة وکسر الهمزة من الایمة بی شوهر شدن

هُمُ الْجِبَالُ فَسَلْ عَنْهُمْ مُصَادِمَهُمْ ⁂ مَاذَا رَأَىٰ مِنْهُمْ فِي كُلِّ مُصْطَدَمِ ⁂ وَسَلْ حُنَيْنًا وَسَلْ بَدْرًا وَسَلْ أُحُدًا ⁂ فُصُولُ حَتْفٍ لَهُمْ أَدْهَىٰ مِنَ الْوَخَمِ

ترجمه صحابه مثل کوه هااند پس بپرس حال شان از کسیکه خود را بر ایشان زده که چها دید از آن کوه ها در سر جای صدمه دادن وبپرس از اهل حنین وبپرس از اهل بدر وبپرس از اهل احد که انواع مرگ بر ایشان سخت انداز دبا **الحاصل** مبارزان اهل اسلام بمثابهٔ کوه ها اند در استقامت وثبات قدم در هر معرکه هر کسیکه با ایشان صدمه داد خود را پاره پاره ساخت خصوصاً در جنگ حنین وبدر واحد که چقدر بلا ومصیبت بر سر کافران ریختند وبانواع اهلاک هلاک ساختند که این هلاکت بر ایشان از ابتلا ببلای وبا سخت تر است از آنکه در وبا تیداوی نجات هم متصور است واین بلا که بر رسیده اصلا نجات پذیر نیست **اللغات** المصادم بضم المیم وکسر الدال المهملة من المصادمة باهم کوفتن وپهلو بر پهلو زدن رأی من الرویة دیدن المصطدم بفتح الدال المهملة ظرف مکان من الاصطدام صدمه دادن الحنین بضم الحاء المهملة وفتح النون موضعی است میان مکه وطایف ویر وایتی نام آبی است که از مکه بسمت طایف سه شبانه روز راه دارد **فائده** قصهٔ این غزوه بسبیل اختصار این است که چون مکه بتوفیق حق جل وعلا بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم مفتوح شد همه قبایل عرب در ربقهٔ انقیاد واطاعت در آمدند مگر دو قبیله هوازن وثقیف که مبارز وصاحب ثروت بودند همچنان گرفتار حسد ونخوت وبغض وعداوت ماندند وباهم مشورت کردند که اینک محمد بر قریش

ظفر یافت وچون خاطر او از مهم ایشان فارغ شد غالب است که متوجه بجال ما گردد پس مصلحت
اینست که پیش از انکه او بطرف ما آید ما لشکر کشیده بطرف وی رویم و بعد از قرار جنگ هوازن
زمام اختیار خود بدست مالک بن عوف نضری و ثقیف بدست کنانه بن عبد یالیل ثقفی داده و بعضی
قبایل را که با ایشان قرب جوار داشتند با خود یار ساخته بعزم جنگ با چهار هزار مرد مقابل برون
آمدند و همه با اهل و عیال و دواب و اموال را با خود گرفتند تا سپاه دل بر حرب نهند و برای حفظ متعلقان
و بیم مفارقت ایشان در امر جنگ اهتمام بلیغ بکار برند و راه فرار بر ایشان بسته گردد پس چون خبر
قصد فاسد ایشان بسمع مبارک آنسرور رسید یکی را بجانب ایشان فرستاد تا خبر تحقیق آرد وی
حسب الحکم بعسکر مخالفان رفته باز آمده از کثرت رجال و بسیاری اسلحه و درازی اموال معروض
بارگاه همایون گردانید آنسرور فرمود که انشاء الله تعالی اینهمه نصیب مسلمانان گردد و لشکر ظفر
پیکر را فرمان داد که بتهیه اسباب قتال اشتغال نمایند درین اثنا مردی از صحابه گفت که ما امروز
مغلوب کافران نشویم آنحضرت را این سخن وی شاق و مکروه آمد و انهزام که در ابتدا افواج اسلام
رسید از همین سخن بود که بکثرت و شوکت نازیدیا بدانند که فتح و نصرت بکثرت عدد نیست بلکه
بمدد الهی است و آیه کریمه لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم
شیئا مشعر باینمعنی است القصه چون لشکر اسلام مرتب و مکمل شد آنجناب عتاب بن اسید را
عامل مکه ساخته با دوازده هزار مجاهدین که ده هزار از اهل مدینه و دو هزار طلقاء و حلفاء مکه بودند بتاریخ
ششم شوال روز شنبه سال هشتم از هجرت برآمد و سرکرده هوازن سه کس را بجاسوسی لشکر اسلام
فرستاده ایشان رفته حال دریافته ترسان و لرزان پیش وی رسیده حین الاستفسار گفتند
که در لشکر محمدی مردان سفید پوش بر اسپان ابلق سوار دیدیم که هرگز گاهی ندیده بودیم الکنون
مصلحت همین است که برگردی و قصد آنطرف نکنی که زنهار ظفر نخواهی یافت او بر سخن ایشان اعتماد
نکرده دیگرانرا فرستاد آنها نیز آمده همان حالت بیان نموده بمنع پیش آمدند آن خون گرفته با وجود
آن از عزیمت خود برنگشت و پیش از وصول اهل اسلام بوادی حنین در آمده لشکر خود را در کمینگاه
نشانده وصیت کرد که چون فوج اسلام غافل درین میدان در آید شما یکبارگی حمله آورده تیرباران کنید
پس چونکه آنسرور وقت سحر قریب آن وادی بدیسم شهر مذکور رسید الویه و رایات بسرداران قبیله

قبیله

از قبایل عرب داده متوجه وادی ساخت چون گذرگاه با تنگ بود و سپاه اسلام فوج فوج از طرق
بوادی در آمدند مخالفان انتهاز فرصت نموده یکبار ریختند و بر مقدمهٔ لشکر که خالد بن ولید
با بنو سلیم بود آنقدر هجوم آورده تیرباران نمودند که خالد تاب مقاومت نیاورده با جماعت
خود رو بفرار نهاد و نو عهدان اسلام که قریب ده‌ی بودند در فرار موافقت کردند و بقیهٔ صحابه
نیز در خود طاقت ثبات نیافته متفرق و متزلزل شدند و تفرقه در لشکر اسلام بمرتبهٔ افتاد
که بجز معدودی چند با آن جناب نماندند آنحضرت که ثقه و توکل بر خدا داشت و نظر بر اسباب
ظاهر نبود و با وجود آن پریشانی لشکر اشتر را بجانب اعدا میراند و میخواست که خود را بایشان زند
ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب که عنان اشتر بدستش بود باز میداشت و آنسرور میگفت که انا عبد الله
و انا رسول الله من پیغمبر خدایم و بالیقین میدانم که وعدهٔ حق مرا بنصرت است هرگز دید هیچکس از مردم
رو باز پس نمیکرد و جماعتی از کفار قریش و کسانیکه نو مسلمان بودند و هنوز سینهٔ شان از لوث حقد
و حسد پاک نشده بود خبث باطن ظاهر میکردند یکی میگفت که اصحاب محمد ص چنان میگریزند که تا کنار
دریا توقف نکنند و دیگری میگفت که امروز سحر باطل گردد القصه چون همه منتشر و پریشان شدند
آنحضرت با خواص اصحاب ثبات قدم ورزیده بعباس رض فرمود که بخوان یاران را و بگو یا معشر الانصار
یا اصحاب السمره حاضر شوید عباس رض که جهور الصوت بود بفرموده آنسرور عمل نمود هر یکی را بنام بنام خواند
همه لبیک گویان بطرف آواز عباس رض شتافتند و یکبارگی حمله آورده شمشیرها از نیام کشیده آنچنان بر
کافران ریختند که گویا ستارها از آسمان افتادند و آنحضرت مشتی از خاک برگرفته شاهت الوجوه
گویان بجانب اعدا انداخت پس آنها با قبیح ترین وجهی رو از معرکه برتافتند و هزیمت فاحش خورده
گریختند و درین غزوه چهار کس از اهل اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند و هفتاد نفر از مشرکان
بدار البوار شتافتند و بسیاری از آنها سر در ربقهٔ اسلام آوردند و طایفه با مالک رئیس هوازن رو بجانب
طائف آوردند و جمعی بطرف بطن نخله گریختند و گروهی بجهت صیانت اموال که در اوطاس داشتند
و مسلمانان بدنبال ایشان افتاده اکثری را بقتل و بغارت اموال و دراز دستی پرداختند و بتهای
آن نواحی را منهدم و مکسور ساختند و متحصنان طایف نیز بعد محاربه و مقاتله بسیار از تحصن عاجز
آمده آخر رو بدرگاه عالم پناه آوردند و در آن روز از مال و غنایم شش هزار برده و بیست و چهار هزار

شتر و چهل هزار اوقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند بغنیمت آمدند و از ظهور این فتح غیبی امداد
لاریبی بسیاری از ارباب نفاق و شقاق بحلیهٔ ایمان متحلی شدند و در دائرهٔ متابعان نبوی در آمده
سر بر خط مطاوعت نهادند بدر بفتح الباء الموحده و سکون الدال المهمله نام قریه ایست منسوب بسوی
بدر بن مخلد بن نضر بن کنانه که از مدینهٔ طیبه ببست و هشت مرحله است بسمت مکهٔ معظمه یا نام چاهی است
که آنرا بدر بن حارث حفر کرده یا بجهت استداره و صفای آب آن مسمی باین اسم شد فائده قصهٔ این غزوه
که از اعظم غزوات آنسرور است بر سبیل اجمال اینست که چون حق جل مجده خواست که اعلای اعلام اسلام را
و انهدام بنیاد کفر و ظلام فرماید جمعی از مشرکان مکه با مال بسیار متوجه دیار شام گشتند و قافله سالار
اهل ضلالت و طغیان ابوسفیان بوده و چون اینخبر بسمع مبارک نبوی رسید با جمعی از مهاجرین بقصد
آن قافله بذو العشیره آمد اتفاقاً کاروان از انجا گذشته بود لهذا مراجعت بمدینهٔ طیبه فرموده طلحه بن
عبید الله و سعد بن زید رضرا بجهة تحقیق خبر معاودت آن از حدود شام فرستاد تا بار دیگر بقصد آن
کاروان توجه کرده آید و قبل از وصول خبر بتاریخ دوازدهم رمضان سال دوم از هجرت در مدینه
ابولبابهٔ انصاری را خلیفه ساخته با سیصد و پنج نفر که هفتاد و چهار از مهاجرین و دو صد و سی و یک
کس از انصار بودند بر آمد و سه کس از مهاجرین و پنج نفر از انصار که بنابر عذری آنها را گذاشته سهم
غنیمت جدا عطا فرمود نیز از اعداد اهل بدر اند و بسیاری از صحابه بتصور اینکه غرض ازین عزیمت
مجرد اخذ غنیمت است نه محاربه با اعدا ازین سفر تخلف نموده در مدینه توقف فرمودند لهذا تیر ملامت
بر جوشن سلامت هیچ یکی از متخلفان معرکه بدر نرسید و در انروز با مسلمانان سوای سه اسپ
و هفتاد شتر و شش زره و هشت شمشیر نبود و آنسرور صلی الله علیه و سلم بعد بر آمدن از مدینه دو کس را
از صحابه بتفحص احوال کاروان روانه ساخت ایشان بجانب بدر توجه نموده خبر معاودت کاروان
شنیده فی الفور آمده بعرض والا رسانیدند و چون ابوسفیان قریب بدر رسیده خبر متفحصان
شنیده توهم عظیم بر خاطرش استیلا یافته از راه راست انحراف نموده بدر را بیسار گذاشته از راه
ساحل بتعجیل تمام رفتن گرفت و از اثنای راه ضمضم بن عمرو غفاری را روانه ساخت تا اهل مکه
از قصد آنحضرت اعلام نماید و بگوید که بهر نوعیکه توانند خود را بقافله رسانند و اموال خویش را
محافظت کنند او بسرعت تمام بمکه رسیده خبر کرد ابوجهل لعین باستماع اینخبر گفت که محمد صلعم و اصحاب

غزوهٔ بدر

وی این کاروان را مثل کاروان عمرو حضرمی تصور کرده اند و الله آنچنان نیست و پیش از وصول ضمضم بکه عاتکه بنت عبد المطلب خوابی دید که شتر سواری در موضع ابطح ستاده بآواز بلند میگوید که ای جماعت قریش بشتابید و بمقتل خود در آئید چون این خبر بابو جهل رسید بعباس گفت که ای ابو الفضل این زن در میان شما از کی نبیه شده شما راضی نبوت مردان نیستند که زنان شما نیز دعوی نبوت میکنند سه روز دیگر صبر میکنیم اگر اثری بر خواب وی مرتب نشد در تمام قبایل عرب خبری نویسیم که بنی هاشم دروغ گوترین مردم اند و از ضمضم نیز مروی است که گفت وقت جدا شدن از قافله و توجه بمکه در خواب دیدم که بر شتر سوارم و وادی بخون مالا مال میرود و چون بیدار شدم دانستم که قریش در مصیبتی عظیم گرفتار خواهند شد و بنی هاشم باستماع این خواب بغایت مسرور شدند که مصدق خواب عاتکه بود القصه اهل مکه بکار سازی جنگ مشغول شدند و از روسای قریش که بعضی بر آمدن راضی نبودند ابو جهل بکمال سرزنش و تعییر ایشان را راضی ساخت و ابو لهب بجای خود عاص بن هشام بن مغیره را فرستاد پس نزار کس از مردان جنگی بصد کر و فر و غرور و تکبر با ساز و سامان و آلات غنا و ملاهی از مکه بیرون آمدند در اثنا ابو سفیان کاروان را از مقام خطرناک گذرانیده کسی را نزد قریش فرستاد که شما بجهت محافظت کاروان خود خروج کرده بود بید الحال که کاروان خلاص شد باز گردید و متعرض محمد نشوید دیگران نیز مانع شدند اما بعضی ابو جهل بعیر خون گرفته بر فتن مصر شده گفت که بخدا سوگند هرگز باز نگردم و ببدر رفته سه روز آنجا مانده شتران را کشته جشن کنیم و شراب خوریم و سرود بشنویم تا آوازه عظمت و شوکت ما باطراف قبایل عرب منتشر گردد و بعد ازین همیشه از ما ترسند و بار دیگر تعرض قصد نکنند پس جبرئیل عم آمده خبر خروج قریش بآنسرور رسانید آنجناب روی مشاورت باصحاب آورد ایشان عرض کردند که کاروان رفت و قریش که متوجه بدینطرف شده اند برای قتال ایشان آماده نشدیم و بی ساز و سامان بر آمدیم حالا مصلحت همین است که باز گردیم آنحضرت در غضب آمد سپس ابو بکر صدیق رض و عمر فاروق رض از طرف مهاجرین برخاسته کلامی کردند که آنجناب را خوش آمد بعد از آن سعد بن عباده برخاسته گفت که یا رسول الله قسم بخدا ما از جان و مال جان نثار و تابع و فرمان بردار تو هستیم اگر سیر کنی تا عدن تخلف نکنند از تو مردی از جماعت انصار و مقداد

بن عمر عرض کرد که ما با تو هستیم هر جا که روی و نمی گوئیم همچنانکه بنی اسرائیل با موسی علیه السلام گفتند
اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بلکه میگوئیم نحن المقاتلون و قسم بخدائیکه ترا بصدق
و راستی فرستاده ما هرگز از تو جدا نشویم تا که جان در تن ماست و سعد بن معاذ که از اکابر انصار
بوده گفت یا رسول الله ما ایمان بتو آوردیم و تصدیق تو کردیم پیر ما اهر جا که خواهی اگر میدر
ما را بدریا بلا توقف می درآئیم و بدینمی آید ما را التقاء دشمن ما از صابران و صادقانیم پس آنسرور
متبسم شده بهر یکی دعای خیر کرده فرمود سیر کنید برکت خدا و بشارت باد که فتح و نصرت شمار است
و بخدا سوگند که می بینم جای هلاک و مقتل قریش و انس بن مالک رضی گوید که در بدر هر جا که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشت نهاد که مقتل فلان و این جای کشته شدن فلان است
آنها را همانجا کشته یافتیم القصه ابوسفیان کاروان را بمکه رسانیده فی الفور از آنجا بازگشته خود را
بسپاه قریش رسانید پس آنسرور با لشکر اسلام بکناره وادی بدر که جانب مدینه طیبه بود نزول
اجلال فرمود و فوج کفار بکنار دیگر سمت ما فرود آمدند و آب را گرد آوردند و برای مسلمانان تنگی انداشتند
و جای نزول لشکر اسلام ریگستانی بود که پاهای مردان و سمهای ستوران تا بزانو فرو میرفت
و از تشنگی بجان آمدند پس شیطان در دلهای شان وسوسه انداخت که شما گمان میبرید که پیغمبر
خدا با شماست و ما دوستان خدائیم اینک قریش بر آب غالب آمده انتظار دارند که چون تشنگی
بر شما غلبه کند و قوتی در شما نماند حکم کنند در شما بهر نوعیکه خواهند درین اثنا حق سبحانه بارانی فرستاد
که سائل شد بآن وادی پس سیراب شدند و طهارت کردند و شتران را آب دادند و مشکها
پر ساختند و ریگستان سخت و محکم شد و زمین منازل کفار که سخت بود گل و لا گردید چنانچه
حق جل شانه بآن خبر میدهد و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان
و سعد بن معاذ رض برای رسول خدا بعد حصول اجازت عریشی از چوب و برگ خرما راست کرده
جمعی از انصار را بیرون عریش برای محافظت و حراست آنسرور متعین ساخته عرض کرد که یا
رسول الله تو در عریش باشی و راحله تو آنجا مهیا دارند و ما بجنگ مشغول شویم و جان نثاری کنیم
اگر حق سبحانه تعالی نصرت داد فبها و الا تو سوار شده بیاران ما که در مدینه اند ملحق شوی که ایشان در دوستی
تو از ما کم نیستند اگر میدانستند که قضیه بجنگ خواهد انجامید هرگز از تو جدا نمی شدند پس چونکه

لشکر اسلام آمادهٔ جنگ شد آنسرور صلی الله علیه وسلم تسویهٔ صفوف پرداخته لوای مهاجرین
بمصعب بن عمیر و رایهٔ خزرج بحباب بن المنذر و علم اوس بسعد بن معاذ داده فرمود که تا من نگویم
بر اعدا حمله نکنید و اگر بشما مقارن شوند تیر باران نمائید لکن بصرفه نانداز ید تا ترکش ها خالی شوند
پس اوّل از لشکر کفار عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه و ولید بن عتبه برآمده مبارز طلبیدند از
لشکر اسلام عوف و معاذ پسران حارث و عبد الله بن رواحه از جماعت انصار برآمدند کفار
گفتند که ما را با شما کاری نیست ما ابنای اعمام خود را میخواهیم آنجناب بعبیده بن حارث
و حمزه و علی فرمود که با ایشان مبارزت نمائید پس هر سه برآمده چون شیر غران بمیدان
در آمدند و عبیده بعتبه و حمزه بشیبه و علی بولید مقابل شدند و حمزه و علی مبارزان خود را
بیک حمله کشتند و ضرب قوی عتبه بر زانوی عبیده رسیده علی و حمزه اعانتش کرده مبارز او را
بجهنم فرستادند و او را که زخم کاری رسیده بود حین مراجعت از بدر در وادی صفرا ملحق بشهدا
گردیده همانجا مدفون گردید پس چونکه رسول اکرم کثرت کفار و قلت اصحاب خود در میدان
حرب مشاهده فرمود در عریش در آمده دست بدعا برداشت و گفت پروردگارا اینک قوم قریش
با کمال تجبر و تکبر و رعونت و نخوت رسیدند و میخواهند که با تو جنگ کنند و رسول ترا تکذیب نمایند
اگر هلاک کنی این عصابهٔ مسلمین را عبادت کرده نشود ترا در روی زمین راست گردان وعدهٔ
نصرت را که بمن کردهٔ و چندان در دعا مبالغه فرمود که ردا از دوش مبارکش افتاد ابو بکر رض ردای
اطهر را برداشته بر دوش آنسرور نهاده گفت یا رسول الله بس است آنچه از پروردگار خود طلب
کردی و قریب است که وعدهٔ خود را با تو راست گرداند و بعد الحاح و مبالغه در دعا بدرگاه
کبریا بخواب رفته چون بیدار شد از ابو بکر رض فرمود بشارت باد ترا که جبرئیل ع با هزار نفر از ملایکه زره پوش
بر اسپان ابلق سوار بزمین آمده در مقدمهٔ لشکر اسلام صف کشید و اسرافیل با هزاران
سوار دیگر از متدرعان عساکر ملکی رسیده در میمنه و میکائیل ع با هزاران نفر از شهسواران
محافل فلکی نزول کرده بمیسره جا گرفتند چنانچه آیهٔ کریمه ان لن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من
الملایکة منزلین از آن خبر میدهد و در مواهب لدنیه گفته که ملایکه در غیر غزوهٔ بدر قتال نکردند و در حنین و احد
نزول ملایکه فقط برای اعانت و امداد و تثبیت قلوب اهل اسلام بوده و امام نووی قائل تخصیص

نیست و حدیث مسلم را که مروی است از سعد بن ابی وقاص رض در استشهاد می آرد که گفت روز احد
دیدم جبرئیل ع و میکائیل ع را در یمین و یسار آنسرور با جامهای سفید که قتال میکردند با کفره اشد قتال پس
چون فریقین با یکدیگر حمله آوردند و نائرهٔ قتال اشتعال یافت آنجناب از عریش عرش فرسا برآمده
آیهٔ کریمهٔ سیهزم الجمع و یولون الدبر بر زبان مبارک رانده مشتی از خاک برگرفته شاهت الوجوه گویان
بجانب فوج اعدا انداخت پس تزلزل افتاد در لشکر کفره و خوف و هراس بر ایشان غالب شد
بمشاهدهٔ اینحال ابوجهل بر شتر سوار شده در میان رسیده گفت که از قتل عتبه و شیبه و ولید اندیشه
بخاطر نارند که ایشان از عقل معذور بودند و در جنگ تعجیل کردند بخدا سوگند ازینجا باز نگردیم تا اصحاب
محمد را در ریسمان نکشیم باید که هیچ یکی مباشر قتل یاران او نشود بلکه زنده بگیرند تا مردمان متنبه شوند
و باز ترک دین اباء ننمایند پس درینحال معوذ و معاذ پسران عفراء قریب وی رسیده مانند چراغ از جای خود
بر جسته معاذ از ضرب شمشیر ساق وی جدا کرد و معوذ زخمی دیگر رسانیده او را بر خاک مذلت انداخت
و عکرمه پسرش بر معاذ ضربتی رسانید که دستش به پهلوی او آویخت و معوذ درجهٔ شهادت یافت
پس رمقی از ان ابوجهل مانده بود که عبد الله بن مسعود آمده بر سینهٔ پر کینه اش نشسته ریش او گرفته
گفت یا عدو الله توئی ابوجهل او گفت زیاده برین نیست که مردی را قوم او کشتند لیکن شانک
بر جای بلند برآمدی که بر سینهٔ سرداری نشسته وی سرش بریده بریسمان کشیده بحضور گذرانید
آنجناب فرمود الحمد لله الذی نصر عبده و اعز دینه و اگر چه این ملعون را فرعون این امت گفته اند
اما بدتر است از فرعون که در حین غرق دانست که بد کردم و انصاف داد و این بدبخت تا دم آخرین
تکبر ورزید و بعد وی عاصم بن عوف سهمی از صف اعدا برآمده با کمال طمطراق مبارز طلبید ابودجانه
انصاری بر وی حمله آورده بیک ضربت تیغ آبدار او را بدوزخ فرستاد و چون برای تصرف سامان
وی فرود آمد معبد بن وهب پیش آمده ضربتی بر زانوی وی رسانید او برخاسته بر معبد چند
ضرب زد یکی از انها کارگر نشده او گریخته خود را در مغاکی افگند ابودجانه بالای او افتاده همانجا
کار او را باتمام رسانید و نوفل بن خویلد که از اشد کفره بود در دست یک انصاری اسیر شد
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که بد دعای آنسرور در حق وی شنیده بود در عقبش رسیده مقتول
ساخت آنحضرت خبر قتل وی شنیده فرمود الحمد لله الذی اجاب دعوتی و در آن روز حیدر کرار

بست و چهار کافر را بدار البوار فرستاد و امیه بن خلف و پسرش را عبدالرحمن بن عوف اسیر کرد
چون بلال رض از دست وی بسیار اذیت کشیده بود فریاد برآورد که یا انصار الله و انصار رسوله
اینست امیه رئیس مشرکان باستماع این خبر یکی از انصار تعاقبش کرده او را با پسرش بقتل رسانید
و امیر المؤمنین عمر رض با خال خود عاص بن هشام مبارزت کرده از پایش درآورد و مروی است از سلمه
بن اسلم که گفت در آن روز شمشیر من شکست رسول خدا صلی الله علیه وسلم چوبی بدست من داد
آن چوب سیف قاطع گردید پس جنگ کردم بادی و تا حال نزد من موجود است و همچنین عکاشه را
نیز چوبی عنایت فرمود که در دستش شمشیر شد و آنحضرت باصحاب وقت تلاقی صفین وصیت فرمود
که جمعی از بنی هاشم را میدانم که باکراه از مکه برآمده اند هر کسیکه بر ایشان خصوصاً بعباس دست یابد
ایشان را نکشد و دستگیر نماید و همچنین از قتل ابو البختری که با نجناب و یاران او هرگز مکروهی
نرسانیده بود و مشرکان را از اذیت رسانی باز میداشت منع فرمود پس کعب بن عمر انصاری
عباس را اسیر نمود چون آنسرور از وی پرسید که تو با وجود ضعف جثه بنسبت عباس او را چگونه
اسیر کردی او گفت که مردی مهیب اعانت من کرد که او را گاهی ندیده بودم آنحضرت فرمود آن
فرشته بود که ترا اعانت کرد آنروز ملائک بسیار کسان را اسیر و مقتول ساختند و همه کسان از کفره
و مسلمین ایشان را می دیدند و چونکه ابو البختری دست برای بند نداد ابو داود مازنی از تیری او را
هلاک ساخت و اهل اسلام که اسیران را بر سنها مستحکم بستند عباس از الم بستگی می نالید آنجناب را
از ناله اش خواب نیامد یکی از اصحاب این را دریافته بند او را سست کرد عباس بخواب رفت آنحضرت
فرمود چه شد عباس را ناله اش نمی شنوم آن صحابی عرض کرد که بند وی سبک گردانیدم پس فرمود
که بند تمام اسیران را سبک سازید القصه فوج کفار بقبیح ترین وجهیکه فوق آن متصور نیست انهزام
یافت و هفتاد کس از اعیان قریش کشته شدند و هفتاد نفر که منجمله آن عباس و عقیل بن ابیطالب
و نوفل بن حارث بن عبد المطلب بودند در بند و اسر درآمدند و ابوسفیان زخمها خورده با اکثری از
اهل کفر و طغیان از میسره آن گریخته خود را بمکه رسانید و حین انهزام میگفت که من هرگز خوفناکتر
مقامی ازینمقام ندیده ام و چهارده مرد از اهل اسلام شش از مهاجرین و هشت از انصار بدرجه
شهادت رسیدند و بعد انقضای جنگ چون حکم والا شرف نفاذ یافت که جیفه اجساد اهل کفر

و فساد را در چاهی از چاههای بدر انداختند لاشهای بیست و چهار نفر از صنادید قریش در چاهی
انداختند و در وقت کشیدن لاش عتبه در میان خس و خاشاک چون نظر ابوحذیفه پسرش
بران افتاد تغییر تمام در بشره اش پدید آمد آنسرور در روی او دیده فرمود که ای ابوحذیفه از پدر
دیده غمی بخاطر تو راه یافته او گفت بخدا سوگند هیچ شکی در حقیقت اسلام ندارم اما پدرم متخلق با خلاق
حسنه بود و مترصد بودم که ببرکت آن بدولت اسلام مشرف گردد اکنون خلاف آن دیده پریشان
خاطرم آنحضرت در حق وی دعای خیر کرد و بعد سه روز که آنجناب با لشکر ظفر پیکر از بدر کوچ نمود بر سر
آن چاه که اعدای گمراهان دران انداخته بودند آمده استاده فرمود یا اباجهل و یا عتبه و یا شیبه یافتید
آنچه که پروردگار شما بشما وعده کرده و من یافتم آنچه که مرا وعده فرمود شما بد قومی اند که تکذیب کردید
رسول خود را و دیگران تصدیق نمودند و بیرون کردید او را از وطن و دیگران پناه دادند پس عمر رض
عرض کرد که یا رسول الله با اجساد بی ارواح خطاب میکنی آنحضرت فرمود بخدائیکه نفس من در ید
قدرت اوست نیستید شما شنواتر از ایشان بعد ازان اسیران را حاضر آوردند آنسرور از ابوبکر رض
پرسید که از ایشان فدیه باید گرفت یا ایشان را باید کشت او گفت یا رسول الله صلعم مکش ایشان را
شاید توفیق اسلام یابند و بگیر فدیه تا بآن تقویت حاصل شود پس بعمر رض خطاب کرده فرمود که رای
تو درین باب چیست او گفت که بکش ایشان را که ائمهٔ کفر اند و حق سبحانه از گرفتن مال ترا
بی نیاز ساخته پس آنحضرت بقول ابوبکر رض میل کرده فرمود که مثل ابی بکر رض در صحابه مثل ابراهیم
است در انبیا که گفت فمن تبعنی فهو منی و من عصانی فانک غفور رحیم و مثل عمر مثل نوح علیه السلام است
که گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا پس میل بعد گرفتن خلاف مرضی الهی افتاد
و وحی آمد که اصحاب خود را در قتل و فدا مخیر گردان اما فدا بشرطیکه از ایشان سال آینده هفتاد کس
بعدد اسیران بدر کشته شوند و صحابه بپاس قرابت اسیران و حرص در اسلام ایشان که شاید مسلمان شوند
و بجهت رغبت در نیل درجهٔ شهادت خودها فدا اختیار کردند و بعد ازانکه رای ایشان بر فدیه قرار گرفت
جمعی را که مفلس بودند و هیچ نقدی از ایشان نبود آزاد فرمود بشرطیکه باز بر اهل اسلام کمر نبندند و جمعیکه
صنعت کتابت میدانستند مقرر کرد که هر یکی از ایشان ده کودک را از انصار کتابت آموزد
و آنهاکه چیزی داشتند از هر یکی بقدر مقدور وی زر گرفتند و عاصم بن ثابت مؤذی و عقبه بن ابی معیط

شقی را که شکنبهٔ شتر بر دوش مبارک آنسرور در عین نماز انداخته بود حکم بقتل فرمود و چون عباس
گفت که چیزی ندارم که در فدا دهم آنجناب گفت که وقت برآمدن از مکه چند اوقیهٔ طلا که بام الفضل
سپردی چه شد عباس عرض کرد که بجز خدا بران هیچکس را اطلاعی نیست من گواهی میدهم که
رسول خدائی و کلمهٔ شهادت بر زبان راند و رخصت انصراف بسوی مکه یافت بعد ازان زید بن حارثه را
بمدینه برای رسانیدن بشارت فتح روانه فرموده خود در وادی صفرا رسیده قسمت غنایم نمود و شمشیر ذوالفقار را
که بر پشتش فقرات مثل فقرهای پشت انسان بود برای خود اختیار کرد و در غزوهٔ خندق آنرا
بعلی مرتضی رضه بخشید و فضایل اصحاب بدر بسیار اند منجملهٔ آن این حدیث است که فرمود ان الله تعالی
قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و جبرئیل عم در حضور آنسرور عرض کرد
که یا رسول الله اصحاب بدر چه مرتبه دارند آنجناب فرمود که افضلترین این امت اند جبرئیل
گفت که ما نیز جماعهٔ ملایکه را که در بدر نازل شده از جمیع ملایک افضل میدانیم احد بفتحتین کوهی است
مشهور مقابل مدینهٔ طیبه در جانب شمال بر مسافت دو میل ازان و وجه اشتقاقش از احد است
بجهت تفرد و انقطاع آن از جبال دیگر و در فضل وی وارد است احد جبل یحبنا و نحبه و ازینجا
معلوم میشود که محبت و سعادت و بغض و شقاوت در جمادات نیز پیداست و محبت کنایه است
از مسرت که آنسرور را در حالت قدوم از سفر بمشاهدهٔ این جبل که اعظم و ارفع آثار و علامات این
بلدهٔ طیبه است دست میداد و آن بلسان حال از قرب مدینه داخل اخبر بشارت اثر میرسانید **فائده**
و قصهٔ غزوهٔ احد بالاجمال این است که چون مشرکان قریش از بدر بمکه مراجعت کردند صفوان بن
امیه و عکرمة بن ابی جهل و غیر ایشان که اهل قرابت آنها دران غزوه کشته شده بودند بابی سفیان
گفتند از مردم بگو که باموال خود ما را اعانت کنند تا تجهیز جیش نموده از محمد انتقام مقتولان خود نمائیم
و مجموع اموال کاروان باربح که ابوسفیان آنرا در دار الندوه نهاده بود صد هزار مثقال طلا بود
ازان راس المال اصحابان اموال داده ربح را که مساوی آن بوده در تجهیز جیش صرف کردند
بعد ازان جماعتی را از چرب زبانان عرب که عمرو بن العاص یکی از آنها بود بقبایل عرب روانه کردند
تا ایشان را بنصرت و اعانت خوانند پس لشکر فراوان جمع آوردند و جمعی را از زنان برای
نوحه بر کشتگان بدر همراه گرفتند تا داعیهٔ انتقام و باعث قتال تازه گردد و بعد عرض لشکر سه هزار مرد

جنگی که ہفتصد از ان زرہ پوش بودند و دوصد اسپ و سہ ہزار اشتر و پانزدہ موج زنان در شمار آمد
و عباس رضی کہ بمکہ بود در حضور اقدس نبوی مکتوبی مشعر کیفیت و کمیت لشکر کفار نوشتہ روانہ کرد
و آن لشکر بتاریخ یازدہم شوال سال سوم از ہجرت بطرف مدینہ روان شد چون بذی الحلیفہ کہ
پنج شش میل از مدینہ است رسیدہ مقام کردند آنجناب حباب بن المنذر را برای دریافت کمیت
شان فرستاد او موافق نوشتہ عباس خبر آورد آنسرور فرمود حسبنا اللہ و نعم الوکیل اللہم بک احول
و بک اصول پس لشکر کفار از انجا کوچ کردہ ببطن وادی از جانب احد مقابل مدینہ نزول کردند سعد
بن معاذ و سعد بن عبادہ و اسید بن حضیر با جماعتی از دلاوران مسلح شدہ بحراست آن حضرت
قیام نمودند پس آنجناب در خواب دید کہ در شمشیر خود رخنہ افتادہ و گاوان را می کشند تعبیر فرمود
کہ درین جنگ مصیبتی باہل اسلام خواہد رسید و چونکہ بعضی انصار در مشہد بدر حاضر نبودند تاسف
و تحسر مینمودند و میخواستند کہ قضیہ واقع شود کہ تلافی تقصیر و جبر مافات کنند مستعد بجنگ شدند و رای
بعضی برین قرار گرفت کہ از مدینہ بیرون نباید رفت و زنان و کودکان را بحصار باید فرستاد
و گویند کہ رای شریف ہم ہمین بود اما حمزہ بن عبد المطلب رضی و جمعی از مہاجرین و قومی از انصار
گفتند کہ اگر ما در مدینہ متحصن شویم اعدا حمل بر ضعف ما کنند و سبب جرأت و قوت ایشان گردد
اللہ تعالی ما را در روز بدر باوجودیکہ جماعت قلیل بودیم نصرت کرامت فرمود امروز بفضلہ لشکر ما قوی
و عدت ما بسیار است و مالک بن سنان گفت کہ یا رسول اللہ ما را ظفر است یا شہادت و ہر دو
مرغوب و محبوب ما است پس چونکہ مبالغہ و الحاح صحابہ از حد گذشت آنجناب میل بہ برآمدن فرمود
و آنروز کہ روز جمعہ بود در خطبہ مردم را وعظ و نصایح کردہ گفت کہ اگر صبر خواہند نمود و ثبات خواہند
ورزید فتح و نصرت شما راست و حکم بکارسازی لشکر داد پس جماعتیکہ ببرآمدن حریص و راغب بودند
خوشحال شدند و آنسرور بعد ادای نماز عصر بحجرہ شریف تشریف ارزانی فرمودہ عمامہ بر سر بستہ
زرہ پوشیدہ مسلح برآمد خلقی کثیر کہ بر در حجرہ صف کشیدہ بودند چون آنجناب را بدین ہیئت دیدند
عرض کردند کہ یا رسول اللہ ما را نمیرسد کہ خلاف رای تو کنیم و اکراہ نمائیم ما خطا کردیم کہ درینباب
جد نمودیم فرمود کہ اول نشنیدید و مبالغہ و الحاح کردید الحال سزاوار نیست کہ چون پیغمبر خدا سلاح
پوشد آنرا باز نہد تا زمانیکہ حق سبحانہ میان او و اعدای دین حکمی کند پس سہ لوا بستہ رایہ مہاجرین

بعلی مرتضیٰ و لوای اوس بسعد بن عباده و علم خزرج بحباب بن المنذر داد و عبد اللہ بن ام مکتوم را در
مدینه بخلافت نصب فرموده با هزار مرد مبارز که صد نفر از آن زره پوش بودند متوجه احد گردید و شب
در منازل بنی النجار فرود آمده محمد بن مسلمه را با پنجاه کس برای حراست متعین ساخته قریب بسحر سراپرده
سوار شده باحد نزول اجلال فرمود و بعد ادای نماز صبح زرهی بالای زره پوشیده خود بر فرق مبارک
نهاد و صفوف مبارزین را آنچنان راست کرده که احد بر قفا و مدینه مقابل رو آمد و ابو عبیده بن
جراح و سعد بن وقاص را بر مقدمه و عکاشه اسدی را بر میمنه و ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی را بر میسره
و مقداد بن عمرو را بر ساقه داشت و در آنجا کوهی بود موسوم بعینین که شگافش محل خطر و کمینگاه
دشمنان بوده در انمقام عبد اللہ بن جبیر را با پنجاه تیرانداز متعین فرمود تا آن راه را نگاه دارند
و نگذارند که کفار از آن راه در آمده بر لشکر اسلام ریزند و بمبالغهٔ بالغه وصیت فرمود که بهیچ حال از
جای خود نجنبند خواه مسلمانان غالب شوند یا مغلوب و مشرکان نیز صفوف آراستند خالد بن
ولید را در میمنه و عکرمه بن ابی جهل را در میسره و ابو سفیان را در قلب تعین ساختند و صفوان بن
امیه را با اتباع او برابر شگاف کوه داشتند و عبد اللہ بن ربیعه را بر تیراندازان امیر کردند و لوا را بطلحه
بن ابی طلحه دادند پس جنگ از جانبین در گرفت و ابو عامر با پنجاه نفر از قوم خود بر آمده بر لشکر اسلام
تیرباران کرد اهل اسلام بمقابله اش در آمده آن کافر را با اتباع او از تیر و سنگ مجروح ساخته
گریزانیدند و طلحه صاحب لوای قریش آمده مبارز خواست هژبر میدان وغا علی مرتضیٰ مبادرت
نموده تیغی بر سرش زد که تا مغزش شگافته شد بعد از آن امیر حمزه عثمان بن ابی طلحه را که بعد او
علم بر داشته بجهنم فرستاد همچنین زیاده از ده کس علم مشرکان بر داشتند و از دست مبارزان اسلام
بقتل رسیدند تا اینکه نوبت علم برداری بعمره دختر علقمه رسید پس هر که از لشکر کفار سر بر آورده مبارز
خواست سرنگون افتاد و خالد با جماعت خود چند بار متوجه شگاف کوه شدند تا از آن راه بر لشکر اسلام
ریزد تیراندازان متعینه آن آنها را تیرباران کرده از آنجا باز گردانیدند و مؤمنان بر صفوف اعدا
بیکبار حمله آورده جماعت ایشان را متفرق ساخته هزیمت فاحش دادند و مغنیات که سرود میگفتند
بجای آن نوحه و فریاد و واویلا آغاز کردند و دفها از دست انداخته جانب کوه گریختند پس چون
جماعت تیرباران متعینه شگاف دیدند که لشکر مشرکان هزیمت خورده و مسلمانان بنهب و غارت مشغول آمده

بی صبری کرده از جای خود جنبیدند عبد الله بن جبیر که امیر ایشان بود هر چند که نصیحت کرد و وصیت آنسرور
یاد دهانید سودی نبخشید و اکثر از ایشان رفته بنهیب و غارت اشتغال ورزیدند عبد الله با جماعت
قلیل که زیاده از ده نفر نبودند ثبات قدم ورزیدند ناگاه خالد که در کمین بود و انتظار فرصت میکشید با جمعی
از مشرکان بر سر عبد الله تاخت آورده او را با یاران او شهید ساخته از شکاف در آمده شمشیرها
کشیده بقتل و جرح اهل اسلام باز کشادند تا آنکه تفرقهٔ عظیم در لشکر مسلمانان و غایت شوریدگی
حال که با ایشان راه یافته تمیز خویش و بیگانه برخاست و در قتل یکدیگر افتادند چنانچه اسید بن حضیر
ابوبرده را دو زخم از مسلمانان رسید و یمان پدر حذیفه بدست اهل اسلام مقتول شد القصه کفار آنقدر
غلبه کردند که قضیه منعکس گشت و نتیجه شومی نافرمانی رسول خدا که از آن جماعت صادر شد و طمع حطام
دنیوی در خاطر شان راه یافت شکست بر لشکر اسلام افتاد و اکثرے فراری شدند لکن عنایت الهی
هنوز از ایشان منقطع نگردیده که آنهمه را عفو فرمود چنانچه آیه کریمهٔ ان الذین تولوا منکم یوم التقی
الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم از آن خبر میدهد
پس اصحاب چهار فرقه شدند جمعی بجنگ در پیوستند و شرف شهادت یافتند و گروهی گریخته در شعاب
جبل مختفی گشتند و بعضی بشهر رسیده قرار گرفتند و جماعتی ثبات قدم نموده بر مرکز قیام نمودند داد
مردی و مردانگی دادند سبحان الله ابن خالد همان است که در اسلام فتحها کرد و بجای رسید که خالد
سیف من سیوف الله در شان او وارد گردید و چون سباع بن عبد العزی در میدان رسیده
مبارز خواسته هزبر بیشهٔ هیجا امیر حمزه بر وی حمله کرده کار او را باخر رسانید چونکه وحشی زیر سنگی در کمین بود
بر حمزه حربه انداخت پس بناف رسیده از میان دو ران بر آمد و بشهادت عظمی رسید وحشی سنگدل
پیش آمده شکم مبارکش شگافته جگر بر آورده بهنده داد او خائیده از دهن گنده انداخته زیور
و لباس خود را بوی بخشید و بر مقتلش رسیده اعضای او بریده بجای زیور پوشید علی کرم الله
وجهه متفحص لاش حمزه گردیده چون بمقتل رسیده او را باین حال دید در گریه شده صورت واقعه بانسرور
رسانید آنحضرت همراه علی آمده بر سرش ایستاده بسیار رقت فرمود گفت که اگر بر قریش دست یابم
هفتاد کس را از ایشان مثله کنم درین اثنا جبرئیل آمده این آیه رسانید ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم
به ولئن صبرتم فهو خیر للصابرین آنجناب فرمود خداوندا صبر کردم و ازین داعیه در گذشتم و بعوض آن

هفتاد بار برای آن سید الشهدا استغفار نمود دهرچند که درین روز از بددعا یه ممنوع شد لکن روز فتح
مکه اینقدر مردم از قریش بدست خالد و یاران او مقتول شدند و قصه آتش اینکه خالد روز فتح
با جماعتی آویخت آنجناب مردی را پیش وی فرستاده از قتال ممانعت فرموده آمرد آمده حکم
قتال رسانید خالد بازو کشاده هفتاد نفر را کشت چون بحضور رسید آنجناب بزجر عتاب آمده
گفت که با وجود منع چرا اینقدر مبادرت کردی او مردی را که حکم بقتال رسانیده بود حاضر کرد
وی حین استفسار ظاهر ساخت که چون خواستم که بخالد حکم منع رسانم مردی مهیب که سرش باسمان
بوده پیش آمده گفت که اگر حکم قتال نرسانی ترا می کشم ناچار حکم قتال رسانیدم آنحضرت فرمود که
روز احد گفته بودم که اگر قدرت یابم در عوض حمزه هفتاد تن را از قریش کشم آرزو در حق جلت قدرته
مرا ازان منع فرمود لکن امروز خواست که آنچه بزبان پیغمبر گذشته آنرا راست گرداند و مرویست
از علی کرم الله وجهه که چون مسلمانان رو بهزیمت آوردند آنحضرت نمضب آمد و من که به پهلوی ایستاده
بودم فرمود که تو چرا بیاران خود ملحق نگشتی عرض کردم که مرا بتو اقتدا است یاران دینی غنیمت فهمند
و نهزیمت خوردند من باایشان چه کار دارم درینحال جمعی از کافران متوجه آنجناب شدند علی برایشان
حمله آورده متفرق ساخت و بعضی را بدوزخ فرستاد جبرئیل و میکائیل که بریمین و لیسار آنحضرت
با کفار محاربه میکردند و محافظت آنسرور مینمودند چون علی را دیدند که مثل شیر غران هرچهار طرف
می دود و کفره را مثل رمه گوسفندان میراند گفتند که این کمال مواسات و جوانمردی است که علی
باتو میکند آنجناب فرمود انه منی و انا منه جبرئیل گفت انا منکما بعده آنحضرت فرمود ای علی میشنوی
از رضوان که بر آسمان میگوید لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار کذا فی روضة الاحباب و شیخ
دهلوی در مدارج گفته که در ونادعلیا مظهر العجایب نیز درهمین معرکه نقل کرده اند امادر کتب حدیث
ذکر آن نیست و طلحه نیز درین روز دلاوریها کرد و دست خود را سپر آنحضرت ساخت و شمشیر ابن
قمیه را از وی رد کرد چنانچه دستش از ان زخمی شده شل گردید و با وجودیکه هشتاد زخم دران روز
خورد جنگ با کافران میکرد و صیانت آنسرور می نمود انس عم انس بن مالک چون شنید
که کافران آنحضرت را شهید ساختند پس باصحاب گفت روا باشد که تا زنده باشیم و پیغمبر خدا را کشتند
و شمشیر از نیام کشیده بر قلب لشکر کفار رسیده محاربه عظیم نموده هشتاد و چند زخم خورده شهادت

یافت و سعد بن وقاص که به تیراندازی مامور بود مالک بن زهیر را که چندین اهل اسلام را مقتول
و مجروح ساخته بود از تیر جگر دوز هلاک ساخت آنجناب در حق او فرمود اجاب الله دعوتک و سدد
رمیتک وی به برکت این دعا مستجاب الدعوة شد و هر بار که تیر می انداخت آنحضرت میگفت ارم
یا سعد فداک ابی و امی و ابو طلحهٔ انصاری که پیش آمده خود را اسپر آنسرور ساخته بود هر تیر یکه
بجانب اعدا می انداخت خطا نمیکرد چون ترکش او خالی شد آنجناب چوبی بوی میداد چون آنرا در
خانهٔ کمان می نهاد تیر میگردید و همچنین چون شمشیر عبدالله بن جحش شکسته آنحضرت شاخ خرما بدست
وی داد که شمشیر بران گردید و حنظله در مدینه همین شب کتخدا شده تهیهٔ غسل کرده بود که ناگاه
غلبهٔ کفار شنید بیطاقت شده مسلح در معرکه رسیده بقتال اشتغال ورزیده بسیاری را از کفار
مقتول و مجروح ساخته بدرجهٔ شهادت رسید آنحضرت دیدکه او را ملائکه غسل میدهند چون تفتیش
فرمود معلوم شد که جنب بوده ابو سعید ساعدی گفته که چون بر لاشش وی رفته دیدم آب از سرش
متقاطر بود و عمرو بن جموح انصاری که لنگ بود چون شنید که حال بر اصحاب تنگ است ارادهٔ
رفتن کرد زوجه اش مانع آمده گفت که پیغمبر خدا ترا بجهت معذوری گذاشته رفت من نمیدانم که
گریخته خواهی آمد او سلاح برداشته گفت اللهم لا تردنی الی اهلی و بحضور رسیده عرض کرد که یا
رسول الله من امید دارم که بپای لنگ خود در بهشت درآیم و بعد اصرار اجازت یافته در معرکه میدان امید
و جنگ با کفار میکرد تا اینکه بمرتبهٔ شهادت رسید و چون زوجه اش آمده لاشش او را بر شتر بار کرده برای
دفن قصد مدینه کرد شتر از پا در آمده هرگز برنخاست و بعد تفتیش معلوم شد که دعا کرده بود خداوندا
مرا بسوی اهل من باز مگردان پس فرود آمده همانجا دفن کردند و مصعب بن عمیر که علم مهاجرین
بدستش بوده ابن قمیه ملعون متوجه او شده بضرب شمشیر دست راست او را بینداخت او علم
بدست چپ گرفته میگفت ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل باز آن ملعون بضرب دیگر
دست چپش انداخته او بهر دو بازو لوا را بسینه منضم ساخته میدان میگرامید آخر تیرے
بسینه اش رسیده از پا درآمد حق سبحانه فرشته بصورت مصعب فرستاد که تا آخر جنگ علم را
نگاهداشت و یکی از هژبران میدان جلادت وهب بن قابوس مزنی بود که سه بار صفوف
مشرکان را شکست و بطرف آنحضرت متوجه شدن نداد و آخر بدرجهٔ شهادت رسید سعد بن

وقاص گفته که من آن دلاوری و مردانگی که روز احد از مهیب مزنی دیدم در هیچ معرکه از هیچکس ندیدم و مخیریق یهودی که از احبار بنی اسرائیل بوده و در کتب سابقه اوصاف پیغمبر خاتم النبیین خوانده بود روزیکه آنسرور بغزوهٔ احد بر آمد داعیهٔ اسلام در دلش پیدا شده مسلح گردیده بحضور رسید و کلمهٔ شهادت بر زبان رانده رو بجنگگاه نهاده چندان محاربه کرد که بعز شهادت فایز گردید و مشکها که تا همراه بوده آب بغزاة میرسانید نداسیبه بنت کعب زنی بود هر معرکه که بمشاهدهٔ درازی ایادی اعدا در قتل اهل اسلام آب دادن موقوف کرده بقتال اهل ضلال آنقدر اشتغال نمود که بسیاری از کفار مقتول و مجروح ساخت و با وجود مجروحیت خود از جنگ نایستاد آنحضرت در حق وی و شوهر و پسرانش دعا فرمود اللهم اجعلهم رفقائی فی الجنة و چند کس از کفار بایکدیگر معاهده قتل آنسرور نموده آنقدر بر آنحضرت سنگ باران کردند که رخسار مبارک مجروح شد و سنگی بر پیشانی نورانی رسیده مجروح گردید آن رحمة للعالمین خون را از رو پاک میکرد و نمیگذاشت که بر زمین رسد و میفرمود که اگر قطری ازین خون بر زمین چکید بلائی از آسمان نازل شود که همه کفره را هلاک و نابود سازد و میگفت اللهم اهد قومی فانهم لایعلمون و عتبه بن ابی وقاص ناپاک سنگی بر لب زیرین آنسرور زد که دندان پیشین از جانب شیب شکسته شده و عبد الله بن شهاب سنگی بر مرفق شریف رسانیده مجروح ساخت و هفتاد ضرب شمشیر بر روی آنحضرت زدند که از حفظ و حمایت الٰهی هیچ یکی کارگر نامد و چون ابن قمیه ملعون شمشیر خود حوالهٔ بدن مبارک کرد آنسرور از صدمهٔ ضرب آن لعین و ثقل دو زره که در بر داشت در مغاکی افتاد و از چشم مردم پنهان گردید آن ملعون آوازه انداخت که محمد را کشتم و شیطان رجیم نیز همزبان او شده این ندا در داد طلحه آنجا رسیده آنحضرت را در بغل خود گرفت و علی دست گرفته بیرون آورد ابی بن خلف در آخر جنگ بر اسپ سوار شده پیدا گردید چون نظرش بر آنجناب افتاد سخنان ناسزا گفتن آغاز کرد و گفت یا محمد آئی نجات نیابد اگر تو امروز از دست او نجات یابی صحابه قصد او کردند آنجناب منع فرموده نیزه از دست زبیر گرفته بر وی انداخت او از اسپ گردانیده بقوم خود ملحق شده فریاد میکرد و میگفت که محمد مرا کشت آنها گفتند که این زخم بیش از خراشی نیست چرا اینقدر جزع و فزع میکنی او گفت بخدا این زخم که من تنها دارم اگر بر تمام اهل حجاز تقسیم نمایند

همه یکبارگی میر نبا خبر در حمر النظران که از مکه بر یکم حله است بدوزخ رسید بعده آنحضرت خواست که بر
قله کوه برآید بجهة ضعفیکه داشت برآمدن نتوانست طلحه باوجود جراحتها خود را بزیر افگند آنسرور
پای مبارک بر پشتش نهاده ببالا برآمده فرمود که طلحه بر خود بهشت را واجب گردانید پس مشرکان
در صحن معرکه باطراف و جوانب می شتافتند و رجزها میخواندند و زنان شان مثل هنده اعضای
شهیدان را بریده در رشته ها کشیده قلادها و دست بندها ساختند و گفته رفتند که در سال آینده
میان ما و شما در میدان بدر باز جنگ است آنحضرت فرمود که مشرکان الحال بر ما ظفر نخواهند یافت
و درین معرکه هفتاد نفر از اهل اسلام چهار از مهاجرین و بقیهٔ از انصار بشرف شهادت فایز شدند و سی کس
از کفار بجهنم رسیدند و ابو عزه شاعر که روز بدر او را بدون اخذ فدیه آزاد کرده بودند امروز باز اسیر شده
بقتل رسید و معاویه بن مغیره که از وی باهل اسلام اذیت بسیار رسیده بود نیز گرفتار شده مقتول گردید
و بعد دفن شهدا در آخر روز آنسرور سوار شده بمدینهٔ طیبه مراجعت فرمود مردان و زنان هر قبیله
پیش آمده بر سلامتی آنجناب وظایف شکرگذاری بجا آوردند و هر کسیکه مصیبتی رسیده بود
در جنب لقای آنحضرت سهل می انگاشت و زنی بود که پدر و پسر و شوهر و خویشان او کشته
شده بودند میپرسید که اگر رسول الله زنده است از مردن هیچکس باک ندارم ؎ چون تو
داریم بمعنی همه داریم و همه ۞ و ابوسفیان و دیگر اهل کفر و طغیان بعد مراجعت خودها در اثنای راه
از بازگشتن پشیمان شده گفتند که زحمتی کشیدیم و لشکری جمع ساختیم و هنوز کار نا تمام گذاشته باز گشتیم
حالا مصلحت این است که بر گردیم و اهل اسلام را استیصال نمائیم و چون این خبر بحضرت رسالت رسید
روز یکشنبه که فردای روز جنگ بود بلال را حکم فرمود تا ندا کند که بجهاد مشرکان بشتابید و هیچکس غیر حاضرین
احد بیرون نیاید تا کافران بدانند که در اهل اسلام بجهة محاربه و قتالیکه کرده اند وهنی و ضعفی طاری نشده
صحابه بمجرد استماع این ندا کمر اطاعت و انقیاد بر میان جان بستند و جبایر بر جراحات بسته مستعد محاربه
گشتند و در اثنای راه با آنسرور که مسلح برآمده انتظار می کشید ملحق شدند چنانچه حق سبحانه از حال ایشان
خبر میدهد الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم
پس آنجناب با جماعت اصحاب روانه شده بحمراء الاسد که از مدینهٔ طیبه بر سه میل است فرود آمد و حکم
فرمود که در پانصد جا آتش افروزند تا بر مشرکان که بشنوند خوف غالب گردد و معبد خزاعی که هنوز مشرف

باسلام نشده بود در آن آوان بمکه میرفت این را دیده بابی سفیان در راه ملاقی شده خبر رسانید
که آنحضرت با جمعی کثیر بقصد انتقام از مدینه برآمده در حمراء الاسد مقام دارد کافران با استماع این خبر
وهمی قوی وخوفی تمام بخاطر راه یافت واگرچه بظاهر ابوسفیان جمعی را فرستاده پیغام داد که ما هم
بعزم قتال واستیصال شما متوجهیم لکن بسبب خوفی وهراسی که بر ایشان مستولی شده باز پس نیامدند
وبسرعت تمام خود را بمکه رسانیدند وآن سید الاشجعین بعد چند مقام از انجا بمدینه مراجعت فرموده
الفصول بفتحتین جمع فصل بمعنی نوع وموسم الحتف بفتح الحاء المهملة وسکون التاء المثناة الفوقانیة
مرگ الادهی بفتح الهمزه وسکون الدال المهملة وفتح الهاء من الداهیة شدت غم الوخم بفتح الواو
والخاء المعجمة وبا کما فی شرح الازهری :: اَلْمُصْدِرِی الْبِیضِ حُمْرًا بَعْدَ مَا وَرَدَتْ :: مِنَ
الْعِدَا کُلَّ مُسْوَدٍّ مِنَ اللِّمَمِ :: ترجمه آن مبارزان کسانی اند که باز گردانیدند شمشیرهای
سفید را برنگ سرخ بعد در آمدن از دشمنان بر هر سر که سیاه است از موهای فروهشته سر دشمنان
الحاصل دلیران اهل اسلام شمشیرهای سفید برق آسا آنچنان بر سر مشرکان زده خون آلود
میساختند که از فرق تا دوش ایشان شگافته میشد اللغات المصدری بسقوط النون
بسبب الاضافة اللفظی جمع مصدر من الاصدار بمعنی باز گردانیدن کما فی الصراح البیض
بکسر الباء الموحدة جمع ابیض سفید که کنایه است از شمشیر الحمر بضم الحاء المهملة وسکون المیم جمع
احمر سرخ وردت بتاء التانیث من الورود در آمدن المسود بضم المیم وسکون السین المهملة
وفتح الواو وتشدید الدال المهملة من الاسوداد سیاه شدن اللمم بکسر اللام وفتح المیم جمع لمه موی
که متجاوز از نرمه گوش باشد کما فی مجمع البحار وَالْکَاتِبِیْنَ بِسُمْرِ الْخَطِّ مَا تَرَکَتْ :: اَقْلَامُهُمْ
حَرْفَ جِسْمٍ غَیْرَ مُنْعَجِمِ :: ترجمه ونویسندگانند بنیزه های خطیه که نگذاشتند قلمهای
آن نیزها کرانه جسم هیچ کافری را بی نقطه الحاصل بهادران اهل اسلام هیچ کافرے را
از کافران نگذاشتند که سنانهای خونخوار باطراف جسد او نخلانیده باشند وآنجا برخون شده
علامتی سیاه نمودار نشده باشد اللغات السمر بضم السین وسکون المیم جمع اسمر نیزه گندم
گون الخط بفتح الخاء وتشدید الطاء المهملة قسمی است از چوب که ازان نیزه میسازند یا نام موضعیست
در یمامه مشهور بخط هجر که آنجا از هند چوب نیزه ها آورده راست ودرست کرده بمقامات دیگر برده میفروشند

كمافي شرح الازهري الاقلام جمع قلم كه ازان سنان نيزه مراداست ودربعضی نسخ اقلامهم
آمده الحرف بفتح الحاء وسكون الراء المهملتين كراة المنجم بكسر الجيم الالعجام لنقطه وارشدن
شَاكِي السِّلَاحِ لَهُمْ سِيمَا غَيْرُهُمْ ۞ وَالْوَرْدُ يَمْتَازُ بِالسِّيمَا مِنَ السَّلَمِ ترجمه صحابه رسول اكرم صلعم
كه مسلح بسلاح تيز اند ايشان را علامتی است كه تميز ميدهد از اهل كفر همچنان كه درخت گلسرخ
ممتاز است بسبب علامت از درخت كنار صحرائی الحاصل دلاوران لشكر اسلام اگرچه
بصورت در پوشيدن سلاح مشابه بكافران بودند لكن ايشان را علامت سعادت وهدايت
كه آنها ندارند همچنانكه ورد اگرچه ماناست بسلم در خارداری اما آنرا خوشبوئی ومنفعتی هست كه در
سلم نيست ودرين كلام ايمائی هست لطيف بسوی آنكه هر كدام از صحابه كرام به تاثير صحبت آنسرور
عليه الصلواة والسلام گل رعنای چمن سعادت شده وصناديد قريش هرچند كه شرف نسبت داشتند
اما چونكه بشرف ايمان مشرف نشدند واز طيب صحبت آنجناب بمشام جان شان بوی نرسيد
همين صورت بی سيرت ماندند ع حسن ز بصره بلال از حبش سهيل از روم ۞ ز خاك مكه ابوجهل
اينچه بوالعجبی است ۞ اللغات الشاكی بسقوط النون بسبب الاضافة جمع شاكی مقلوب
شاوك كه واو آن بيا بدل شده من الشوك يعنی حدت وتيزی كمافي الصحاح سيما بكسر السين
المهمله وسكون الياء المثناة التحتانية نشان وعلامت الورد بفتح الواو وسكون الراء المهمله
گلسرخ السلم بفتحتين درخت خاردار كه كنار صحرائی است چنانچه تحقيق آن بالا گذشت
تُهْدِي إِلَيْكَ رِيَاحُ النَّصْرِ نَشْرَهُمْ ۞ فَتَحْسَبُ الزَّهْرَ فِي الْأَكْمَامِ كُلَّ كَمِي ترجمه ميفرستد
بسوی تو بادهای نصرت الهی بوی خوش ايشان پس گمان بری شگوفه در غلافها دليری را
الحاصل دليران اسلام كه از بسياری سلاح ولپوشش زره ها مثل شگوفه گل در غلاف بودند
چون دست بر كافران دراز كرده ايشان را مقتول ومجروح ساخته هزيمت ميدادند بوی خوش
اسلام ودين را كه ثمره شجاعت ومهابت ايشان است بادهای فتح ونصرت الهی بمشام جان اهل
ايمان ميرسانيد ودر لفظ رياح النصر اشاره است بحديث نصرت بالصبا وقصه اش آنكه چون در
سال پنجم از هجرت ده هزار نفر از كافران قريش ويهود وديگر قبايل عرب براستيصال اهل اسلام
اتفاق كرده باهم عهد وپيمان بسته متوجه مدينه طيبه شدند وقريب جبل سلع در مجمع سول نزول كردند

آنجناب با سه هزار کس از مجاهدین اصحاب بمقابله پیش آمده بحفر خندق مابین عساکرین پرداخته
تا بیست چهار روز بمحاربه اشتغال فرمود آخر بسبب کثرت و هجوم اشرار حال بر صحابه تنگ گردید
که ناگاه شبی حق جل مجده باد صبا را با جماعت ملایکه متعین ساخت تا بکمال شدت بر سر کافران وزیده
میخهای خیم آنها را برکنده بر رویهای ایشان انداخت و دیگها را سرنگون ساخته خس و خاشاک
بر سرهای آن فجار ناپاک ریخت و آنقدر هولی و خوفی در دلهای شان از غلغلهٔ تکبیرات ملایکه
و شدت هوا افتاده که تمام مال و متاع را گذاشته شبا شب فراری شدند و طرفه اینکه در لشکر
کفار اینهمه آفت برپا بود و در عسکر مؤمنین باد خوش عنبر بیز می وزید چنانچه حق سبحانه ازین
واقعه بر سبیل امتنان خبر میدهد یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا
علیهم ریحا و جنودا لم تروها **اللغات** النشر بفتح النون و سکون الشین المعجمه بوی خوش الزهر
بفتح الزاء المعجمه و سکون الهاء شگوفه الاکمام بفتح الهمزه جمع کم بکسر الکاف غلاف شگوفه الکمی بفتح الکاف
و کسر المیم و تخفیف الیاء المثناة التحتانیة المشددة لضرورة الشعر مرد دلیر **کانّهم فی ظهور الخیل**
نبت ربی ... من شدة الحزم لا من شدة الحزم **ترجمه** گویا که مبارزان اهل اسلام
بر پشت های اسپان گیاه اند که بر زمین بلند رسته از جهت کمال هوشیاری و آگاهی در کار
بسبب محکم بستن تنگهای اسپان **الحاصل** ناظم علیه الرحمة در وصف سواران اهل جهاد میفرماید
که اسپان شان بمثابهٔ زمین بلند اند که بجهت عدم قرار آب بنسبت زمین نشیب سخت تر می باشد
و ایشان در تمکن و وثوق بر پشتهای آنها مشابه اند بگیاهیکه بر آن می روید و بسبب فرو رفتن ریشهای
آن اندرون زمین از باد تند برکنده نمی شود و این تمکن و استقرار شان از جهت حزم و احتیاط است
که هیچ صدمه ایشان را از پشت اسپ جدا کردن نمی تواند نه بسبب اینکه تنگهای اسپان را
سخت و تنگ بسته اند از آنکه ثبات و استقرار کسی بر سخت بستن زین بر زین موقوف هست که
در سوار شدن مهارت تمام بهم نرسانیده باشد و ایشان که شهسواران عرصهٔ شهامت بودند استقرار
شان بجهت آن نیست **اللغات** الظهور بضم الظاء المعجمه و الهاء جمع ظهر بمعنی پشت الخیل بفتح الخاء
المعجمه و سکون الیاء المثناة التحتانیة اسم جمع اسپان کما فی المغرب نبت بفتح النون و سکون الباء
الموحده گیاه ربی بضم الراء المهملة و فتح الباء الموحده جمع ربوة زمین بلند الشدة بکسر الشین المعجمه

[illegible]

وفتح الدال المهملة المشددة سختی الحزم بفتح الحاء المهملة وسکون الزاء المعجمة هوشیاری وآگاهی در کار الحزم بضم الحاء المهملة والزاء المعجمة جمع حزام تنگ ستوران واسپان کما فی الصراح

طَارَتْ قُلُوبُ الْعِدٰی مِنْ بَاْسِهِمْ فَرَقًا: فَمَا تُفَرِّقُ بَیْنَ الْبَهْمِ وَالْبُهَمِ:

ترجمه پریدند وباضطراب آمدند دلهای دشمنان از سختی محاربهٔ شان از روی ترس پس امتیاز نکردند در بچه های گوسفند وسواران دلاور **الحاصل** آنقدر ترس وهول بر قلوب کفار از شدت محاربهٔ دلیران اهل اسلام مستولی شده که اگر بچه های گوسپند را می دیدند آنها را حریف خود دانسته از غایت سراسیمگی واضطراب بی اختیار میگریختند چنانچه هوازن در جنگ حنین وابوسفیان ودیگر اهل کفر وطغیان در غزوهٔ بدر همین حال داشتند **اللغات** طارت بتاء التانیث من الطیران پریدن واضطراب کردن کما فی شرح الازهری الباس بفتح الباء الموحده وسکون الهمزه عذاب وسختی در جنگ کما فی الصحاح الفرق بفتح الفاء والراء المهملة ترسیدن التفرق من التفریق جدا کردن البهم بفتح الباء الموحده وسکون الهاء جمع بهمة بالفتح بچهٔ گوسفند البهم بضم الباء الموحده وفتح الهاء جمع بهمة بالضم سوار دلیر

وَمَنْ تَکُنْ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ نُصْرَتُهٗ: اِنْ تَلْقَهُ الْاُسْدُ فِیْ اٰجَامِهَا تَجِمِ:

ترجمه هر کسیکه بحمایت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ظفر ونصرت او بود اگر ببیند او را شیران در بیشه های خود ساکت شوند **الحاصل** صحابهٔ کرام رسول اکرم که مقربان بارگاه والا قباب ومتظللان ظل حمایت آنجناب اند اگر مشاهدهٔ مهابت وشجاعت شان خوف ورعب به دلهای کافران استیلا کند وزمین وآسمان در چشمهای آنها تیره وتار سازد جای شگفت نیست از انکه آنجماعت سراپا شهامت کسانی اند که اگر شیر که حیوان مفترس غیر عاقل است ایشان را در بیشهٔ خود که جای جرأت وصولت اوست معاینه نماید از کمال خوف وخشیت سکوت ورزد وقهر خود را بر جان خود مصروف گرداند چنانچه امام نووی رح در شرح السنه آورده که سفینه مولی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جهاد روم از لشکر اسلام دور افتاده در دست کافران اسیر شده از قید خانه گریخت ناگاه شیرے در اثنای راه حایل آمد وگفت یا ابا الحارث من مولی رسول خدا ام که از لشکر اسلام دور افتادم آن شیر هادی راه شده بلشکر رسانید وهمچنین عبد الله بن عمر رض در حالت سفر جای ازدحام مردم دیده از سبب آن استفسار کرد آنها گفتند که درینجا

شیری ہست کہ بر خلایق راہ مسدود ساختہ وبسیاری را ہلاک نمودہ او از کمب فرود آمدہ پیش
شیر رفتہ گوش آن مالیدہ گفت ترا نمی رسد کہ کسی را آزاری رسانی باید کہ درین بیشہ باشی و کسی
حملہ نکنی آن شیر سر پیش انداختہ در بیشہ خزید **اللغات** الشفرۃ یاری دادن تلق
بفتح القاف من اللقاء دیدن آلاسد بضم الہمزہ وسکون السین المہملہ جمع اسد شیر آلاجام
بفتح الہمزۃ الممدودۃ جمع اجمہ بیشہ شیر کہ درختان انبوہ دارد تجم بفتح التاء المثناۃ الفوقانیۃ
وکسر الجیم من الوجوم ساکت شدن از اندوہ وخشم کما فی الصحاح وَلَنْ تَرٰی مِنْ وَّلِیٍّ غَیْرَ
مُنْتَصِرٍ :: بِہٖ وَّلَا مِنْ عَدُوٍّ غَیْرَ مُنْقَصِمٖ :: اَحَلَّ اُمَّتَہٗ فِیْ حِرْزِ مِلَّتِہٖ *
کَاللَّیْثِ حَلَّ مَعَ الْاَشْبَالِ فِیْ اَجَمٖ :: کَمْ جَدَّلَتْ کَلِمَاتُ اللّٰہِ مِنْ جَدَلٍ *
فِیْہِ وَکَمْ خَصَمَ الْبُرْہَانُ مِنْ خَصِمٖ :: **ترجمہ** وہرگز نبینی ہیچ دوستی را غیر نصرت یابندہ بوی
صلی اللہ علیہ وسلم ونہ ہیچ دشمنی را کہ شکست یابندہ نباشد فرود آورد آنسرور امت اجابت
خود را در حصار استوار دین خود ہمچو شیر کہ فرود آمد با بچگان خود در بیشہ ہا بسا کہ بر زمین ذلت
انداخت قرآن مجید کسی را کہ بدشمنی پیش آمد با آنحضرت وبسا کہ غالب شد برہان اثبات نبوت
بر مرد شدید العداوۃ **الحاصل** چونکہ ناظم عارف رح در بیت اول دعوی کرد کہ اولیای آنجناب
ہمیشہ مظفر ومنصور واعدای دین او دایم مغلوب ومقہور اند بر ہر دو مقدمہ دلیلی می گذراند دلیل
مقدمہ اولی اینکہ آنسرور اتباع خود را در حصن حصین حفظ وحمایت خود در آوردہ کہ در دنیا از دست برد
شیطان وغلبۂ کافران ودر آخرت از عذاب نیران مصئون ومحفوظ اند پس صحابہ کہ مخصوصان
درگاہ ومقربان بارگاہ اند چسان در سایۂ حمایت وکنف عنایت او از کید دشمنان مامون
نباشند ودلیل مقدمۂ ثانیہ اینکہ مغلوبیت خصوم ایشان ہست پس ہمینکہ متصدی محاربہ
بعلم ودانش وفصاحت وبلاغت شدند متاصل الشان قرآن مجید وفرقان حمید است
کہ بسبب اشتمال خود بر طرف اعلی از بلاغت مصاقع بلغاء را بر خاک ذلت انداخت از
اتیان بمثل عاجز وزبون ساخت وفرقہ کہ طالب خرق عادت گردیدند آنہا را ظہور معجزات
باہرہ وخوارق ظاہرہ کہ از ہیچ نبی اینقدر ظاہر نشدند ملزم وساکت گردانید وفرقہ کہ بمقابلہ شمشیر آمدند
دست بسیف وسنان کشادند آنہا را مقاومت با یکی از بہادران اسلام دشوار افتاد وغیر از رسوائی وخفت

وسوای فرار که سراسر عارست چارهٔ کار ندیدند و آخر بقیة السیف در فتح مکه سر در ربقهٔ طاعت کشیدند
وبحکم الاسلام یعلو ولا یعلی تا قیام قیامت هم همین حال است که بر متشرعان این دین متین
وراسخان راه یقین که در ظل حمایت سید المرسلین اند هیچ یکی طاقت دست بردی ندارد
واین آفتیکه بر بعض بلاد مسلمین از غلبهٔ کفرهٔ ملاعین رسیده محض بسبب شامت اختیار
فسق وفجور حکام اسلام واذیت رسانی انام است **اللغات** الولی من الولایة دوست
داشتن ودوست آنسرور کسی است که مخالفت فرمان او نکند وحتی الوسع در اجرای احکام
شرع کوشد المنقصم بضم المیم وسکون النون وفتح القاف وکسر الصاد المهملة من الانقصام
چیزی را شکسته از هم جدا کردن کما فی الصحاح احل بتشدید اللام من الاحلال فرود آوردن والحلول
فرود آمدن کما فی القاموس الحرز بکسر الحاء وسکون الراء المهملتین جای محفوظ الملة بکسر المیم
وفتح اللام المشددة کیش وشریعت اللیث بفتح اللام وسکون الیاء المثناة التحتانیة شیر الاشبال
بفتح الهمزة وسکون الشین المعجمة وفتح الباء الموحدة جمع شبل بچهٔ شیر الاجم بفتح الهمزة والجیم
جمع اجمة بیشهٔ شیر جدلت بتاء التانیث من التجدیل بر زمین افگندن کما فی القاموس الجدل
بفتح الجیم وکسر الدال المهملة مرد شدید الخصومة خصم بفتحتین من الخصومة غلبه کردن البر بان
بضم الباء الموحدة حجت الخصم بفتح الخاء المعجمة وکسر الصاد المهملة دشمن قوی کفاک بالعلم
فی الامی معجزة * فی الجاهلیة والتادیب فی الیتم * **ترجمه** بسنده است
ترا علمی که ثابت است در مرد امی از روی معجزه بزمان جاهلیت وادبیکه حاصل است او را
در حالت بی پدری **الحاصل** اگر کسی از دیگر دلایل وبراهین قطع نظر کرده بعین انصاف
ملاحظه کند که آنسرور در زمان شیوع جاهلیت در عرب که اهالی آن اصلا خبری از شرایع واحکام
نداشتند با وجودیکه امی ویتیم بی پدر بوده واز قوم خود بیرون نرفته واز کسی تعلیم نگرفته واز هیچ
ادیبی کسب آداب واخلاق ننموده بچندین فضائل حمیده وخصایل پسندیده که مزیدی بران
متصور نیست آراسته وپیراسته شده از علوم اولین وآخرین خبر داده وبانواع محاسن ادب
ومواعظ وحکم پرداخت بالقطع والیقین داند که این علم علم لدنی واین اخلاق وآداب محض
بتعلیم علام الغیوب اند واین دلیلی است قاطع وبرهانی است ساطع بر اثبات نبوت آن معدن

[illegible]

فتوت که دران هیچ عاقلی را گنجایش شک باریب نیست ے امّی دانا که بعلم فزون ؛ راند قلم بر
ورق کاف ونون ؛ بی قلم وکاغذ واب سیاه ؛ معجزه آورد زوحی اله ؛ بی خط وقرطاس زعلم
ازل ؛ مشکل لوح وقلمش گشت حل ؛ **اللغات** الکفایه بسنده بودن الامی بضم الهمزه
وکسر المیم المشدده ویاء النسبه از اسمای آنسرورست صلی الله علیه وسلم که سه معنی دارد اول
ساکن ام القری که نام مکه معظمه است دوم معصوم سوم شخصیکه نوشتن وخواندن نداند وا ینجا
معنی اخیر اراده کرده الجاهلیه زمانیکه دران اسمی ورسمی از علم وشریعت نباشد التادیب من الادب
حد هر چیز نگاهداشتن الیتم بضم الیاء المثناة التحتانیه وفتح التاء المثناة الفوقانیه ادبید بودن
کودک خدمته عسی استقیل به ذنوب عمر مضی فی الشعر والخدم ؛ اذ قلدانی ما تخشی
عواقبه ؛ کانّنی بهما هدی من النعم ؛ **ترجمه** خدمت کردم آنحضرت را بمدح کردن که طلب آمرزش
میکنم بآن گناهان عمر خود را که ضائع شد در ثنای اهل دنیا وچاکری آنها از انکه انداخت این مدح
وچاکری آنها در گردن من قلاده که ترسیده میشود از مآل کار آن گویا من بسبب این دوام مثل شتر
قربانی ام که بقربانگاه برند **الحاصل** در مدح وثنای اهل دنیا خدمتگاری آنها که سراسر
معصیت وموجب عقاب است چنانچه در حدیث آمده که قیامت قائم نشود تا که بیرون نیایند
قومیکه مدح ظلمه بزور وبهتان کرده زبان خود را وسیله رزق نسازند عمر عزیز خود را ضائع کردم واز معاصی
بر گردن خود قلاده بستم که بسبب آن مستحق قتل وعقوبت ام الحال تلافی آن بجز این نیست که مدح
آنسرور کاینات را که ناشی از کمال ایمان ومحبت وماحی ذنوب ومزیل عیوب است ذریعه نجات ساخته
از حق جل مجده طلب آمرزش کنم تا عقوبت بمبدل برحمت گردد **اللغات** المدیح مدح گفتن
یا چیزیکه بدان مدح کرده شود الاستقالة طلب آمرزش کردن الشعر بکسر الشین المعجمه وسکون
العین المهمله کلام موزون الخدم بکسر الخاء المعجمه وفتح الدال المهمله جمع خدمت چاکری کردن کمافی الصراح
قلدانی بفتح القاف واللام المشدده والدال المهمله وکسر نون الوقایه وفتح یاء المتکلم لاستقامة
الوزن من التقلید قلاده در گردن بستن تخشی بضم التاء المثناة الفوقانیه وسکون الخاء وفتح الشین
المعجمتین من الخشیة ترسیدن العواقب جمع عاقبت انجام کار الهدی بفتح الهاء وسکون الدال
المهمله شتریکه بجهت قربانی بحرم فرستند النعم بفتحتین چارپایه که اکثر استعمال آن در شتر است

أطعت غيّ الصبا في الحالتين وما * حصلت إلا على الآثام والندم * **ترجمه** انقیاد
ورزیدم گمراهی کودکی یا جهالت ایام شباب را در حالت مدح اهل دنیا و چاکری آنها وکسب
نکردم هیچ بلکه مشتمله گناهان وحسرت وندامت است **الحاصل** از شامت نفس گمراه
که در ایام کودکی وآوان شباب بیشتر میل بدنیا وصحبت اهل آن دارد بطمع حطام دنیوی مدایح
آنها نیز در وبهتان کرده گرفتار ضلالت شدم الحال که نظر بر قبایح آن افتاد دانستم که سوای
گناهان نه اندوختم وبجز حسرت وندامت چیزی حاصل نکردم **اللغات** طعت بتاء المتکلم من الاطاعت فرمانبرداری
کردن الغي بفتح الغين المعجمة والياء المثناة التحتانية المشددة گمراهی الصبا بکسر الصاد المهملة
کودکی یا ماخوذ است از صبوة بمعنی میل بجهالت که در اوایل شباب می باشد کما فی شرح
الاسفرائنی الحالتین مدح اهل دنیا و چاکری آنها الآثام بفتح الهمزة الممدودة جمع اثم گناه
الندم بفتحتین پشیمانی وحسرت کما فی شرح الازهری فیا خسارة نفس في تجارتها *
لم تشتر الدين بالدنيا ولم تسم * **ترجمه** ای وای زیانکاری نفس اماره در بازرگانی او که نخرید
دین را بعوض دنیا واراده خریداری هم نکرد **الحاصل** نفس زیانکار سزاوار بود که دین باقی را
اختیار کردی وبدنیای فانی واهل آن نپرداختی لکن از گمراهی جبلی خود میل بدنیای دون
کرده آخرت را تباه ساخت ودر وعید اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم
در آمد **اللغات** الخسارة بفتح الخاء المعجمة زیانکاری التجارة بکسر التاء المثناة الفوقانیة
بازرگانی لم تسم بفتح التاء المثناة الفوقانیة وضم السين المهملة من السوم نرخ دادن کالا وذکر بها کردن
کما فی المهذب ومن یبع آجلاً منه بعاجله * یبن له الغبن في بیع وفي سلم *
ترجمه وکسیکه فروشد آخرت خود را بدنیای خود ظاهر میشود او را نقصان در بیعیکه ثمن در بیع
موجود بود ودر بیعیکه ثمن موجود ومبیع موعود باشد **الحاصل** در فروختن لذائذ کثیرة آخرت بعوض
متاع قلیل دنیا بجز خسران وحرمان حاصلی نیست وعاقل ترین مردم کسی است که دنیا را مزرعه
آخرت گرداند اینجا همه خیر وطاعت کارد وآنجا کاشته خود ستاند **اللغات** الآجل بالهمزة
الممدودة وکسر الجيم آخرت العاجل دنیا یبن بفتح الياء المثناة التحتانية وکسر الباء الموحدة من البیان
هویدا شدن کما فی المهذب الغبن بفتح الغين المعجمة وسکون الباء الموحدة نقصان آوردن در بیع

کمافی الصراح السلم بفتح السین المهمله واللام بمعنیکه دران بیع موجل ثمن معجل بود *

ان اتِ ذنبا فما عهدی بمنتقض * من النبی ولا حبلی بمنصرم * فان لی ذمة منه بتسمیتی * محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم * **ترجمه** اگر گناهی کردم پس عهد ایمان من شکسته از جانب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونه رسن امید من منقطع شونده از انکه تحقیق مرا عهد و پیمانی است از انسرور بسبب تسمیه من بمحمد وحال آنکه آنحضرت وفا کننده ترین مردم هست به پیمانها **الحاصل** بسبب گناهی که بخداع نفس اماره از من صدور یافته ناامید نیستم واعتقاد واثق دارم که بارتکاب معصیت عهد و پیمان اسلام که با پیغمبر خدا بسته ام شکسته نمیشود وامید شفاعت که روز قیامت مرا ازان سرورست منقطع نیست بلکه بجهت اینکه پدر نام من محمد نهاده مرا استحقاق رحمت وکرامت از دیگر مؤمنین بیشتر است چه بالیقین میدانم که آنجناب بابر همنامی در حق من شفاعت خاص خواهد فرمود ودرین بیت اشاره است بحدیثی که مرویست از انس بن مالک رض که فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم که همنامان مرا روز قیامت حکم بدخول جنت خواهد شد اما عرض خواهند کرد که پروردگارا ما کاری نکردیم که سزاوار دخول جنت باشیم پس حق سبحانه خواهد فرمود که من عهد کرده ام که نه درآرم در دوزخ کسی راکه نامش محمد یا احمد بود وابونعیم از نبیط بن شریط آورده که آنحضرت فرموده حق سبحانه میگوید قسم بعزت وجلال من که عذاب نکنم مردی را که همنام تو باشد ودر بیت اول ایمای است باینکه در مذهب اهل سنت اصل ایمان که عبارت از تصدیق قلبی است بارتکاب کبیره زایل نمیشود وعمل جوارح جزء مطلق ایمان نیست اما کمال ایمان البته بران موقوفست **اللغات** المنتقض بکسر القاف من الانتقاض شکسته شدن المنصرم بکسر الراء المهمله من الانصرام بریده شدن الذمة بکسر الذال المعجمه وفتح المیم المشددة عهد وپیمان والذمم بکسر الذال المعجمه وفتح المیم جمع آن

ان لم یکن فی معادی اخذا بیدی * فضلا والا فقل یا زلة القدم * **ترجمه** اگر نباشد آن رسول کریم روز قیامت دستگیر من از روی تفضل واحسان واگر نباشد دستگیر من از روی عهد و پیمان پس بگوئی افسوس بر لغزش قدم من **الحاصل** اگر بشامت نفس من حرمان وطرد بوجود آید وآنسرور روز قیامت بحال من نپردازد خیلی ذلت [illegible]

بیکسی و غریبی باست ه بهین خوش است جانم که سنگ در تو باشم ٭ چه کنم چه چاره سازم اگر از درم برانی ٭ **اللغات** المعاد جای بازگشت که روز قیامت است و در لفظ الا توجیهات بسیار اند مولانا عصام الدین اسفرائنی گفته که انلم یکن فی معادی شرط است که جزای آن بیت مقدم واقع شده و الا بمعنی اینکه اگر هیچ یکی از عهد و ذمه بکار نیاید پس بگوی افسوس بر لغزش قدم و شارح خلیل الا را بمعنی ان لم یکن لی ذمة منه گرفته بر شرط اول معطوف ساخته و لفظ فقل بازلة القدم را جزای هر دو شرط گردانید و بعضی زایده پنداشته اند چنانچه صاحب قاموس میگوید که گاهی لفظ الا در استعمالات عرب زاید می آید کقوله حراجیج ما تنفک الا مناخة یعنی ماده شتران فربه بر نمیخیزند از جا و در بعضی حواشی کشاف آمده که الا با واو باشد یا بغیر واو گاهی در کلام منظوم زائد می آید و بعضی الا را به تنوین خوانده بمعنی عهد و پیمان گرفته اند قال فی القاموس اَلاِلّ بالکسر العهد و الحلف الزلة بفتح الزاء المعجمة و تشدید اللام المفتوحة لغزیدن حَاشَاهُ اَنْ يُحْرَمَ الرَّاجِي مَكَارِمَهُ اَوْ يَرْجِعَ الْجَارُ مِنْهُ غَيْرَ مُحْتَرَمِ ٭ **ترجمه** منزه ساخته است حق سبحانه آنسرور را از اینکه نا امید کرده شود امیدوار شفاعت های او یا باز گردد همسایه از وی در حالتیکه توقیر داده نشود **الحاصل** توهم عدم دستگیری از آنجناب و خیال بی نصیبی خود از آن بارگاه والا قباب دور از شعار رجاست از آنکه حق جل مجده آن برگزیده خلایق را از ین منزه ساخته که امیدوار مکارم اخلاق او محروم شود یا کسیکه بسایهٔ عنایت و جوار حمایت اوست ذلیل و خوار باز گردد و آنسرور بحال او التفات ننماید ه هر کرا چه تو پیشوا باشد ٭ نا امید از خدا چرا باشد ٭ چون نشان شفاعت کبری ٭ یافت بر نام نامیت طغرا ٭ امتان با گناهگار بیا ٭ بتو دارند امیدوار بیا ٭ **اللغات** یحرم بضم الیاء المثناة التحتانیة و سکون الحاء و فتح الراء المعلقین من الحرمان نا امید کردن المکارم جمع مکرمه که از آن شفاعت مراد است یرجع بکسر الجیم من الرجوع باز گشتن الجار همسایه المحترم بفتح الراء المعلق من الاحترام عزت دادن وَمُنْذُ اَلْزَمْتُ اَفْكَارِي مَدَائِحَهُ ٭ وَجَدْتُهُ لِخَلَاصِي خَيْرَ مُلْتَزِمِ ٭ **ترجمه** از آن زمان که وابسته ساختم فکرهای خود را بستایش های آنحضرت یافتم او را برای رهائی خود بهترین لازم گیرنده **الحاصل** شخصیکه مدح و ثنای ملوک و امرا ایزد در پیش دارد

میکند از نوایب دہر مصئون میباشد وازعطای ادشان محروم نمی شود ومنکه مداح بادشاه ملک
رسالت ام که خزاین سموات وارض در دست تصرف اوست ومدح من مقرون بصدق
واخلاص وناشی ازکمال محبت وایمان ہست البتہ محروم نخواہم شد وازآفات دنیا
وآخرت نجات خواہم یافت **اللغات** منذ بضم المیم وسکون النون والذال المعجمة
المضمومة ظرف زمان المدائح جمع مدیحه ستایش الخلاص بفتح الخاء المعجمة رہائی الملزم
بکسر الزاء المعجمة من الالتزام لازم گرفتن وَلَنْ یَفُوتَ الْغِنَىٰ مِنْهُ يَدًا تَرِبَتْ *
إِنَّ الْحَيَا يُنْبِتُ الْأَزْهَارَ فِي الْأَكَمِ * وَلَمْ أُرِدْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا الَّتِي اقْتَطَفَتْ *
يَدَا زُهَيْرٍ بِمَا أَثْنَىٰ عَلَىٰ هَرِمِ * **ترجمه** ہرگز نخواہد گذاشت توانگری که حاصل است
ازآنسرور دستی راکه بگرد فقر آلوده ہست بدرستیکه باران میرویاند شگوفها را بر زمین های بلند وهم آن
نخواستم تازگی وخوبی دنیا را که حاصل کرد آنرا دو دست زہیر بن سلمی بسبب مدح کردن او ہرم
بن سنان **الحاصل** چنانچه فیض باران عام ہست که ہر زمین بقدر صلاحیت خود بہره ازان
میدارد ونبت گلهای گوناگون میگردد ہمچنین جود وعطای آنحضرت عام ہست که ہیچکس ازان
محروم وبی نصیب نیست غایة الامر اینکه ہرکدام بمقدار حوصله واستعداد خود احراز می نماید
ء نقصان ز قابل ہست وگرنه علی الدوام ؛ فیض عمیم تو ہمه کس را برابر ہست ؛ وکسی ازین
توہم نکند که مطلوب من ازان سحاب مکرمت غنای دنیای فانی ہست چنانچه زہیر بمدح وثنای
ہرم حاصل کرده بلکه من ازعنایت آن بحر کرم عالی ہمم نعیم آخرت وقرب منزلت میخواہم
ء ای کار ہمه ز تو فراہم ؛ چون مرہم جمله مراہم ؛ **اللغات** الفوت درگذشتن الغنی
بکسر الغین المعجمة توانگری تربت بکسر الراء المهملة وتاء التانیث من الترتبة خاک آلوده شدن که
کنایه از فقر واحتیاج است الحیا بفتح الحاء المهملة باران کمافی الصراح تنبت من الانبات
رویانیدن الازہار جمع زہر بالضم شگوفه الاکم بفتحتین جمع اکمة پشته زمین کمافی الصحاح الزہرة
بفتح الزاء المعجمة تازگی وخوبی الاقتطاف من القطف میوه چیدن زہیر بضم الزاء المعجمة
وفتح الہاء ابو بجیر بن سلمی مزنی که از شعرای سبعه ایام جاہلیت است ہرم بفتح الہاء وکسر الراء
المهملة بن سنان که از اسخیاء ملوک بنی غطفان بوده وزہیر در صلات مدح خود مال ومتاع بسیار داده

يَا أَكْرَمَ الْخَلْقِ مَا لِي مَنْ أَلُوذُ بِهِ * سِوَاكَ عِنْدَ حُلُولِ الْحَادِثِ الْعَمِمِ * **ترجمه** اے
بزرگترین مخلوقات نیست برای من کسیکه پناه برم بوی غیر تو وقت نازل شدن بلای عام
الحاصل ای گرامی ترین کائنات و ای شریف ترین موجودات سوای ذات پاک تو
هیچکس نیست که مرا پناه دهد و در ذیل شفاعت خود پوشد وقتیکه حادثهٔ عظمی پیش آید
و یکی بحال دیگری نپردازد ؎ چشم ترحم ز تو داریم ما * قبلهٔ تو لی رو بکه آریم ما * حاجت ما
از تو بر آید تمام * دامنت از کف نگذاریم ما * **اللغات** اللوذ بالذال المعجمة من اللوذ
پناه گرفتن العمم بفتحتین شامل بهر چیز وَلَنْ يَضِيقَ رَسُولَ اللهِ جَاهُكَ بِي * إِذَا الْكَرِيمُ
تَجَلَّى بِاسْمِ مُنْتَقِمِ * فَإِنَّ مِنْ جُودِكَ الدُّنْيَا وَضَرَّتَهَا * وَمِنْ عُلُومِكَ عِلْمَ
اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ * **ترجمه** و هرگز تنگ نشود ای پیغمبر خدا عرصهٔ قدر و منزلت تو بسبب شفاعت من
وقتیکه خدای کریم جلوه گر شود بصفت انتقام گیرنده از انکه وسعت جاه تو بدین مرتبه رسیده
که تحقیق از جملهٔ عطای تو دنیا و آخرت و از بعض معلومات تو علم لوح و قلم است **الحاصل** روز
روز قیامت که حق سبحانه در مقام انتقام عاصیان شود و بپاداش معصیت حکم فرماید اگر من عاصی را
بذیل شفاعت پوشی و از شداید عرصات وا رهانی از جود بی نهایت تو بعید نیست از انکه تو آنکسی
که بحکم اول ما خلق الله نوری دنیا و آخرت از وجود با جود تو جلوهٔ ظهور گرفته ؎ تو اصل وجود
آمدی از نخست * دگر هر چه موجود شد فرع تست * و علم تو محیط است بجمیع اشیاء الخ بر صفحهٔ لوح محفوظ
از زبان قلم رسیده **اللغات** الجاه بزرگی و منزلت کما فی الصراح التجلی بالجیم ظاهر شدن
المنتقم بکسر القاف من الانتقام پاداش عصیان دادن الضرة بفتح الضاد المعجمة والراء المهملة
المشددة زنیکه بر زن دیگر نکاح کرده شود و دریجا ازان آخرت مراد است که از رغبت بسوی
یکی مضرت بدیگری لاحق میشود **فائده** در حدیث شریف آمده که دنیا و آخرت مثل دو منکوحه یکمرد اند که اگر
خوشنود کند یکی را دیگری در غضب آید و مراد از لوح لوح محفوظ است که قلم اعلی بحکم قادر مختار تقدیرات
جمیع مخلوقات را در ان ثبت کرده و مصون است از تغییر و تبدیل و ملک العلماء بحر العلوم مولانا عبد العلی رح
در رسالهٔ تنزلات نوشته که در صف اخیر ملائکه مهیمه و ملاء اعلی که در بحر مشاهدهٔ جمال حق جل مجده
مستغرق اند و از خود و دیگری خبر ندارند ملکی است موسوم بعقل کل و قلم اعلی که علم هر چیز کاین

دران مکون است و تحت آن ملکی دیگر است مسمی بنفس کل و لوح محفوظ که قلم دران افاضهٔ
تفصیل این علوم میکند و هرچه شدنی است تا دخول اهل جنت در جنت و دخول اهل نار در نار
باثبات قلم دروی ثابت است و احکام آن از تغیر و تبدیل محفوظ اند و ما تحت آن اقلام
والواح جزئیه اند که در احکام آن محو و اثبات واقع میشود چنانچه آیهٔ کریمه یمحو الله ما یشاء و یثبت
ازان خبر میدهد یَا نَفْسِ لَا تَقْنَطِی مِنْ زَلَلٍ عَظُمَتْ * اِنَّ الْکَبَائِرَ فِی الْغُفْرَانِ کَاللَّمَمِ *
لَعَلَّ رَحْمَةَ رَبِّی حِیْنَ یَقْسِمُهَا * تَاْتِیْ عَلٰی حَسَبِ الْعِصْیَانِ فِی الْقِسَمِ * ترجمه ای نفس مرو
ناامید مشو از گناهیکه بزرگ است بدرستیکه گناهان کبایر در آمرزش مثل معصیت صغیره اند
امید است که رحمت پروردگار من هنگامیکه قسمت کند پروردگار آنرا رسد بر اندازهٔ گناهان
در قسمتها **الحاصل** ذنوب کبایر در عموم آمرزش رب غفور مثل صغایر ذنوب است
پس ناامیدی از رحمت عمیمش گنجایشی ندارد چه در وعدهٔ آن کریم علی الاطلاق که در
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا است خلف نیست بلکه نزول رحمت
بر اندازهٔ معصیت تواند بود هر کرا معصیت بیشتر است استحقاق رحمت بیشتر دارد **؎**
نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو * که مستحق کرامت گناهکاران اند * و در
حدیث وارد شده که حق سبحانه را صد رحمت است بر خلایق یک ازان بدنیا در دلها انداخته
که بسبب آن مادران و پدران بر اولاد عطوفت دارند و نود و نه رحمت باقی است که روز قیامت
بر عموم خلایق تقسیم فرماید **؎** از لطف تو هیچ بنده نومید نشد * مقبول تو جز قبول جاوید نشد *
لطفت بکدام ذره پیوست دمی * کان ذره به از هزار خورشید نشد * چون عود نبود چوب بید
آوردم * روی سیه و موی سپید آوردم * گفتی که ز عفو ناامیدی کفر است * فرمان تو بردم و
امید آوردم * **اللغات** لا تقنطی بفتح النون وکسرها من القنوط ناامید شدن کما فی الصراح
الزلة بفتح الزاء المعجمة لغزش و بالضم گناه کما فی المنتخب الکبایر جمع کبیره و آن گناهی است
که حرمت آن بتهدید شدید یا بعین حد موکد شده باشد **فائده** و آن عبارت است از قتل ناحق و زنا
و لواطه و سرقه و قطع طریق و شرب خمر و قذف محصنه و اکل مال یتیم و الحاد در حرم و شهادت
زور و یمین غموس و قطع رحم و عقوق والدین و فرار از جهاد و سحر و کتمان شهادت و املاء حقوق

و کذب و سعی بالفساد و خیانت و اخذ رشوت و ربا خواری و افساد میان زن و شوهر و ملکبانی
و غمازی و غیبت و سعایت پیش الحاکم و قمار بازی و نکاح با محارم شرعیه و عدم ادای زکوة
و ترک صوم و صلوة و جمعه و جماعت عمداً و ادای نماز بی طهارت و دخول مساجد در حالت جنابت
و خانه جنگی و بغاوت از امام بحق و اهانت صحابه و هدم مسجد و احتکار و احراق جان دار و تکرم کفار
و تشبیه بآنها در ملابس و غیرها و بعضی امن از عقاب و یاس از رحمت الهی را در کبایر شمرده اند و بعضی
کفر گفته اند و ماورای آن بسیار اند و احاطه دشوار است الغفران بضم الغین المعجمة آمرزیدن
اللمم بفتحتین گناه صغیر و نزد بعضی بمعنی اراده جازمه است بمعصیت که بوقوع نرسد الحسب بفتحتین
اندازه القسم بکسر القاف و فتح السین المهملة جمع قسمت بخش کردن یَا رَبِّ فَاجْعَلْ رَجَائِي
غَيْرَ مُنْعَكِسٍ * لَدَيْكَ وَاجْعَلْ حِسَابِي غَيْرَ مُنْخَرِمٍ * وَالْطُفْ بِعَبْدِكَ فِي الدَّارَيْنِ
اِنَّ لَهُ * صَبْرًا مَتَى تَدْعُهُ الْاَهْوَالُ يَنْهَزِمِ * ترجمه ای پروردگار من پس
بگردان امید مرا غیر مبدل بنا امیدی از نزد خود بگردان گمان مرا که برحمت تست غیر منقطع و لطف
فرما بر بنده خود در دنیا و آخرت بدرستی که او را تحملی است ضعیف که وقت ورود سختیها رو بهزیمت
می آرد الحاصل چونکه میزان ایمان مشتمل بر دو پله خوف و رجاست و بمقتضای غلبه عصیان
استیلای خوف موهم انقلاب طرف رجا می شود لهذا بجهت تثبیت و استقامت آن استدعا
کرده میگوید که پروردگارا امید بخشش و نجات که در عرصات از جناب پاک تو دارم امید دارم که
بهلاک منقلب نشود و همچنان حسن ظن برحمت عمیم تو که نزد من است در ید و باره نگر دو بنده
گنه گار تو رجای لطف و عنایت در دنیا و آخرت از تو دارد چه او را صبر و تحمل بر شداید و آفات نیست
اللغات الرب پروردگار و مالک و واسطی گفته که رب آنست که پیدا کننده و پرورنده
بخشنده باشد و اطلاق رب مطلق مضاف بسوی ذوی العقول بر غیر حق سبحانه روا نیست
و از اطلاق مضاف بسوی غیر ذوی العقول مثل رب الدار و رب المال منع وارد نشده
الرجا بفتح الراء المهملة امید الانعکاس واژگون شدن الحساب بالکسر من الحسبان پنداشت
و گمان المنخرم بفتح الخاء المعجمة و کسر الراء المهملة من الانخرام دریدن و رخنه کردن الصبر
بفتح الصاد المهملة و سکون الباء الموحدة شکیبائی الاهوال بالفتح جمع هول ترس و اضطراب شدید

وَاْذَنْ لِسُحْبِ صَلٰوةٍ مِنْكَ دَائِمَةٍ عَلَى النَّبِيِّ بِمُنْهَلٍّ وَمُنْسَجِمِ * وَالْاٰلِ وَالصَّحْبِ ثُمَّ التَّابِعِيْنَ لَهُمْ * اَهْلِ التُّقٰى وَالنُّقٰى وَالْحِلْمِ وَالْكَرَمِ * مَا رَنَّحَتْ عَذَبَاتِ الْبَانِ رِيْحُ صَبًا * وَاَطْرَبَ الْعِيْسَ حَادِي الْعِيْسِ بِالنَّغَمِ ترجمه دستوری ده ابرهای رحمت کاملهٔ خودرا بدوام باریدن باران بر پیغمبر خود بصفتیکه ریزنده و روان شونده باشند و بر آل و اصحاب و تابعان شان که پرهیزگاران و پاکیزه اطواران و بردباران و جوان مردانند مادامیکه بجنبانند شاخهای درخت بان را باد صبا و تا زمانیکه بطرب و نشاط آرد شتران سفید مو را راننده آن بسرودها الحاصل چونکه ختم کلام بر صلوات آن سرور کائنات موجب حسن خاتمه و باعث قبول دعوات است لهذا ناظم میگوید که ای پروردگار عالمیان سحاب رحمت کاملهٔ خودرا مادامیکه باد صبا شاخهای درختان بان را می جنباند و شتربان شتران را بنغمه سرائی بطرب و نشاط می آرد بر روح اقدس آنسرور جهان و بر اهل بیت و یاران او و پیروان شان که اصحاب تقوی و طهارت و ارباب حلم و سخاوت اند نازل گردان تا مدام بر صفت انهلال و انسجام بارد و تا قیام قیامت رو بانقطاع نآرد انک علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر از میامن این قصیدهٔ علیه است که ابتدائیش بصورت امین و انتهائیش بر طرب و عیش و نعم مجالس عیش و نعم واقع شده و این بشارت است برای قاریان آن که دایم در دار الامن حمایت مصطفوی بوده از درد و سختی ابد و مصائب دنیا و آخرت مأمون و بعیش و طرب و نعم مشمول و محظوظ باشند فقط

تمت

خاتمة الطبع از نتیجهٔ خامهٔ شکسته ختامه طلاقت ضمامه مقبول بارگاه ذو المنن مولانا محمد عزیز حسن صاحب لکهنوی ادام الله فیوضه

حمد بیحد بآن رافع افلاک که وجود اول و بی ابتدا است و وجوب آخر و بی انتها است و در میان اول و آخر که بین بین بظهور آورده برای همان عالم غیب و شهادت زیب و زین آمده و صلوات زاکیات و تحیات وافیات بر آن باعث احداث افلاک و بر روح وجود موجب ایجاد معراج و عروج شاه بارگاه لی مع الله متعلم دبستان فاعلم انه لا اله الا الله صاحب مسند کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین صدر نشین ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و بر آل طاهرین و اصحاب طیبین آن زینت و ساده عرش برین بفحوای صدق انتمای آیهٔ و الی هدایه و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین باد و بعد بر جمله ائمهٔ مهتدین و اولیای راشدین مهدیین همان صلوة و رحمت الی یوم الدین باد اما بعد زلهربای [illegible] است

[illegible] ذکا احقر ترین زمره [illegible] الحسن ناچیز ذره میر الزمان میر محمد عزیز حسین [illegible] شایان [illegible] لطف
و [illegible] صدق [illegible] عرض میدارد که درین حین و زمان که شمع اعتقاد [illegible] و گل
گل [illegible] رسیده [illegible] راقمه بلبل شیرین زبان اسرار [illegible]
گوید [illegible] که به بیند این [illegible] زنده گر [illegible] صبا [illegible]
گل شده و چشمه ها زو چشمه های گل شده ٭ از خزان سوی [illegible] گرچه [illegible]
[illegible] سان شوید ٭ آن غرابان زین سخن ناخوش شوند ٭ طعنه بر باغ و بر بلبل [illegible] لهذا
[illegible] نام بزرگان رزین گلشن کن فکان گل [illegible] را آخر کار لازم [illegible]
بجهد و سعی [illegible] البته بر میان جان یعنی شکنند [illegible] کفره [illegible]
[illegible] مع شرح که از شوائب الکلفات صافیه در حل [illegible]
شرح رشیده صادقیه تالیف منیف حضرت استادی سیاح بحر لاهوت [illegible]
علوم عقلی و نقلی مولنا بالفضل اولنا جناب مولوی سید محمد صادق علی [illegible]
الحق این قصیده ایست مطرز بفصاحت لاثانی و مشحون ببلاغت معانی که صاحبان فراست [illegible]
[illegible] باطن و بکمال التعجب انگشت حیرت [illegible] ارباب طلاقت انشیرینی و نکات زبانه [illegible]
[illegible] حیران [illegible] بقواطع عرفنا [illegible] اعتراف کنان [illegible]
[illegible] شام [illegible] بهزاران جد و کد رسانیده تا این خریده [illegible]
[illegible] گر [illegible] اشعار [illegible] شعر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بعد جان و دل [illegible] خود قد [illegible] الغرض [illegible] از حد بیان [illegible]
تحریر [illegible] حسب فرمایش صاحب فهم و ذکا قدر دان علما و فضلا [illegible] مقبول
خان منان حافظ عبد الستار خان سلمه الله الرحمن [illegible] اللدو [illegible]
فیض [illegible] بانواع صفات پنڈت بچها تهه صاحب مالک [illegible] مطبع [illegible] لکهنو
بصحت [illegible] بتاریخ [illegible] شهر [illegible]
[illegible] طبع و پوشاک چاپه زیب قامت خود کرده [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] مثل خورشید عالی اگر [illegible]